



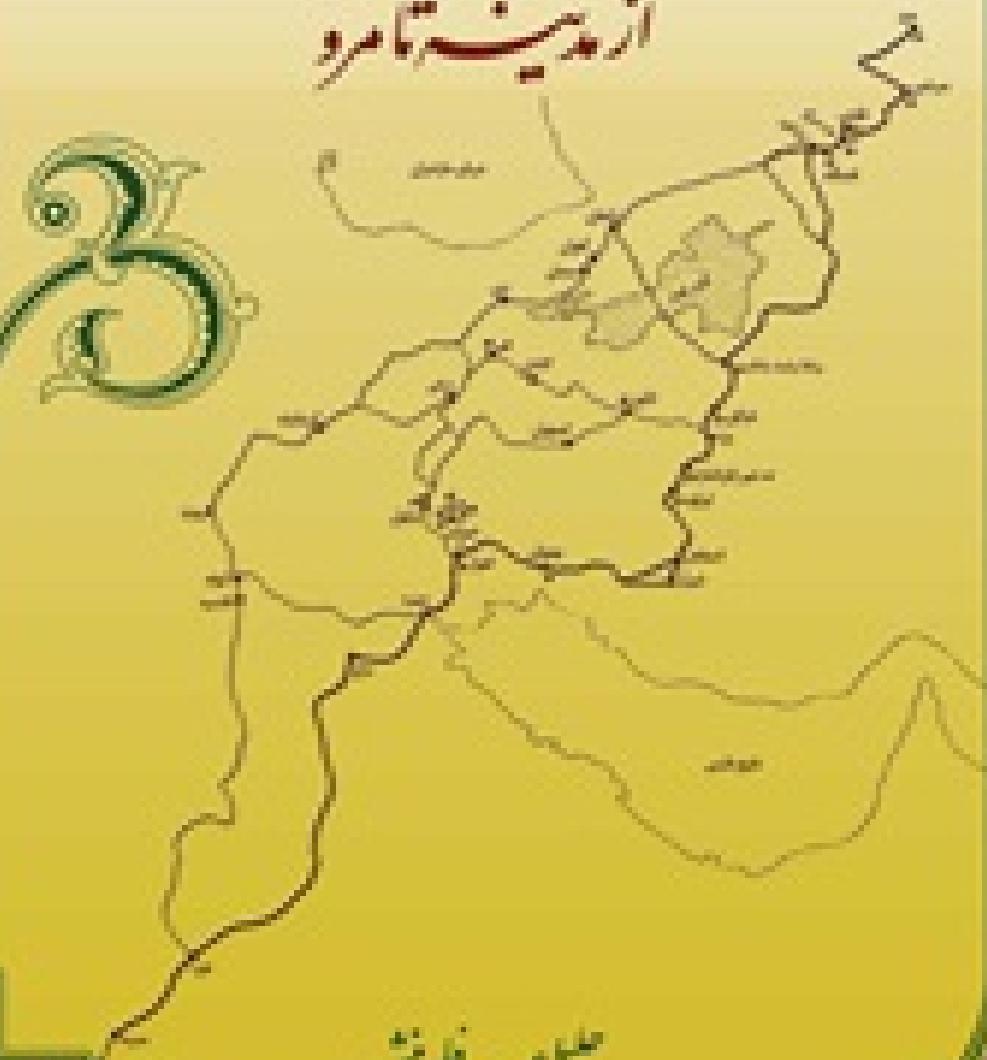
www.
www.
www.
www.

Ghaemiyeh

.com
.org
.net
.ir

جغرافیای تاریخی جهودت امام خمینی

از زندگانی تاریخ



سید حسن خان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا (علیه السلام) از مدینه تا مرو

نویسنده:

جلیل عرفان منش

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست

۵	جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۱	مقدمه
۲۲	تأملاتی در منابع و مأخذ
۲۵	از مدینه تا بصره
۲۵	اموریت به مدینه
۲۶	وداع با رسول اکرم صلی الله علیه و آله
۲۷	تعیین جانشین و پیشوای شیعیان
۲۸	وداع با اهل بیت علیهم السلام
۲۹	آغاز سفر و ملاحظاتی درباره عزیمت امام علیه السلام به مکه
۳۳	به سوی بصره
۳۵	شرح منازل و مسافت مدینه تا بصره
۳۷	ورود حضرت رضا علیه السلام به نیاج
۳۹	ملاحظاتی درباره عبور امام رضا علیه السلام از قادسیه (کوفه، بغداد و قم)
۴۲	بیعت طاهر ذوالیمینین با امام رضا علیه السلام در بغداد
۴۵	ملاحظاتی درباره سفر حضرت به قم
۴۸	سیر منازل از نیاج تا بصره
۵۰	ورود حضرت به بصره
۵۲	از بصره تا فارس
۵۳	از بصره تا سوق الاهواز
۵۸	راه کنونی بصره به اهواز

- ورود امام رضا عليه السلام به اهواز ۶۲
- رخدادهای اهواز ۶۴
- نکاتی درباره اربق و اربک ۶۹
- ملاحظاتی درباره عبور امام رضا عليه السلام از شوشتر و دزفول ۷۰
- قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا عليه السلام ۷۲
- بقعه امام رضا دیمی ۷۴
- بقعه دیگر امام رضا دیمی ۷۵
- بقعه سوم امام رضا عليه السلام ۷۸
- بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در دزفول ۷۹
- بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در شوشتر ۷۹
- قدمگاه امام رضا عليه السلام ۸۰
- از فارس تا یزد ۸۵
- به سوی فارس ۸۵
- راه اهواز به فارس ۸۶
- راه اهواز به شیراز ۹۲
- راه ارجان به شیراز ۹۴
- راه خوزستان به شیراز ۹۶
- ورود حضرت رضا عليه السلام به ارجان (بهبهان) ۱۰۰
- درباره ارجان (بهبهان) ۱۰۲
- مسیر کنونی اهواز به شیراز ۱۰۵
- بررسی راههای اهواز تا شیراز و مسیر حرکت امام عليه السلام ۱۰۸
- شیراز ۱۱۱
- اصطخر ۱۱۱
- ابرکوه (ابرقوه) ۱۱۳
- آثار تاریخی ابرقوه ۱۱۳

۱۱۴	قدمگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در ابرقوه
۱۱۴	راه شیراز به کشه (یزد)
۱۱۹	راه کنونی شیراز به یزد
۱۲۲	از یزد تا خراسان
۱۲۲	یزد
۱۲۴	عبور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از یزد
۱۲۵	بیابان میان فارس و خراسان
۱۲۷	راه کویر (از یزد به سوی خراسان)
۱۲۹	بررسی قدمگاههای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در یزد
۱۳۰	قدمگاه خرانق (مشهدک)
۱۳۱	قدمگاه ده شیر، فراشاد
۱۳۴	ورود حضرت امام رضا علیه السلام به بافران و نائین
۱۳۴	قدمگاههای شهر نائین
۱۳۶	مالحظاتی درباره ورود حضرت رضا علیه السلام به نائین و قدمگاههای این شهر
۱۴۱	ورود حضرت به آهوان
۱۴۲	راه قدیم نائین تا خراسان
۱۴۳	بررسی راههای کنونی یزد به خراسان
۱۴۵	راه کویر
۱۴۷	خراسان
۱۴۷	اشاره
۱۴۸	نیشابور
۱۵۰	ورود حضرت رضا علیه السلام به نیشابور
۱۵۲	ذکر حدیث سلسله الذهب در نیشابور
۱۵۵	استقبال مردم نیشابور از امام رضا علیه السلام
۱۵۶	ماجرای چشمکه کهلان در نیشابور
۱۵۷	قدمگاه نیشابور

۱۵۸	ماجرای طبایت امام رضا علیه السلام در رباط سعد
۱۶۰	طوس
۱۶۲	ورود حضرت علیه السلام به ۵ سرخ
۱۶۳	عبور حضرت علیه السلام از کوه سنگ تراشان (کوهسنگی)
۱۶۴	ورود امام رضا علیه السلام به طوس (نوقان، دهکده سنایاد)
۱۶۶	راه نیشاپور به سرخس
۱۶۹	سرخس
۱۷۲	آثار تاریخی سرخس
۱۷۲	ورود امام رضا علیه السلام به سرخس و ماجرا زندانی شدن آن حضرت علیه السلام
۱۷۴	خروج امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از سرخس
۱۷۵	راه قدیمی سرخس به مردو
۱۷۶	مردو
۱۷۸	راه کنونی مشهد به سرخس و مردو
۱۷۹	حکومت عباسیان در مردو
۱۸۱	ورود حضرت رضا علیه السلام به مردو
۱۸۲	ولایتعهدی
۱۸۲	طراح ولایتعهدی
۱۸۵	پیشنهاد خلافت
۱۸۹	مراسم ولایتعهدی
۱۹۲	دستخط امام بر عهده نامه ولایتعهدی
۱۹۴	دعای باران
۱۹۵	مخالفان ولایتعهدی
۱۹۷	بربایی نماز عید
۱۹۹	ملحوظاتی پیرامون ماهیت ولایتعهدی و شهادت حضرت رضا علیه السلام
۲۰۴	بررسی چند موقعیت
۲۰۴	موقعیت اول: دوران بحران و طرح اندیشه اولیه ولایتعهدی (خلافت)

۲۰۵	موقعیت دوم: دوران تلاطم سیاسی و نیاز به عامل توازن و تعديل
۲۰۹	موقعیت سوم: ناکامی در هدف و بازگشت به مواضع نیاکان (شهادت امام رضا علیه السلام)
۲۱۳	یادداشتها
۲۱۳	اشاره
۲۱۴	مسیر راه مکه تا قادسیه (کوفه) به نقل از الاعلاق النفیسه
۲۱۸	مسیر راه مکه تا بصره
۲۲۰	مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره
۲۲۲	راه مکه تا کوفه (قادسیه) به نقل از البلدان
۲۲۴	متن کامل عهدنامه ولایت‌تعهدی
۲۲۳	منابع و مأخذ
۲۲۳	اشاره
۲۲۴	منابع و مأخذ (فارسی و عربی)
۲۲۴	منابع جغرافیایی
۲۳۶	منابع تاریخی و سرگذشت نامه‌ها
۲۴۷	منابع تاریخ محلی
۲۵۰	سفرنامه‌ها
۲۵۰	نقشه‌ها
۲۵۲	مأخذ تصاویر و نقشه‌های بخش ضمائم کتاب
۲۵۴	تاریخ تألیف برخی از منابع مورد استفاده در تحقیق حاضر
۲۶۱	کتابنامه
۲۶۱	اشاره
۲۶۲	کتابنامه منابع تاریخ محلی شهرهایی از ایران که در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام واقع شده است
۲۶۸	کتابنامه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
۲۶۸	الف) منابع اختصاصی فارسی
۲۷۲	ب) منابع اختصاصی عربی
۲۷۳	ج) منابع عمومی عربی و فارسی

جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو

مشخصات کتاب

سرشناسه : عرفان منش، جلیل، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو / جلیل عرفان منش.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهربنیان : ص. ۲۷۱: مصور، نقشه (بخشی تا شده).

شابک : ۴۵۰۰ ریال؛ ۱۱۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۳۳۰۰۰ ریال: چاپ ششم؛ ۲۸۰۰۰ ریال: چاپ

پنجم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۹۵۱-۹

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۲.

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ ششم: ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۰۵ - ۲۳۶]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳ - ۲۰۳ق.

موضوع : ایران -- فرهنگ جغرافیائی

موضوع : ایران -- جغرافیای تاریخی

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۴۷/۴ ع ج ۱۳۷۴

رده بندی دیویی : ۹۵۷/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۵-۲۶۶

ص:۱

اشاره

جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو

جلیل عرفان منش

ص:۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٤

از مدینه تا بصره ۳۸ - ۱۳

مأموریت به مدینه وداع با رسول اکرم صلی الله علیه و آله تعین جانشین و پیشوای شیعیان

وداع با اهل بیت علیهم السلام آغاز سفر و ملاحظاتی درباره عزیمت امام علیه السلام به مکه به سوی بصره شرح منازل و
مسافات مدینه تا بصره ورود حضرت رضا علیه السلام به نجاج

ملاحظاتی درباره عبور امام رضا علیه السلام از قادسیه بیعت طاهر ذوالیمینین با امام رضا علیه السلام در بغداد

ملاحظاتی درباره سفر حضرت به قم سیر منازل از نجاج تا بصره

ورود حضرت علیه السلام به بصره

از بصره تا فارس ۶۸ - ۳۹

از بصره تا سوق الاهواز راه کنونی بصره به اهواز سوق الاهواز ورود امام رضا علیه السلام به اهواز

رخدادهای اهواز نکاتی درباره اربق و اربک ملاحظاتی درباره عبور امام رضا علیه السلام از شوشتر و دزفول قدمگاه و یا
مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام

بقعه امام رضا دیمی بقعه دیگری از امام رضا (دیمی) بقعه دیگری از امام رضا علیه السلام بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در
دزفول بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در شوشتر قدمگاه امام رضا علیه السلام

از فارس تا یزد ۹۵ - ۶۸

به سوی فارس راه اهواز به فارس راه اهواز به شیراز راه ارجان به شیراز

ورود حضرت رضا علیه السلام به ارجان (بهبهان) درباره ارجان (بهبهان) مسیر کنونی

اهواز به شیراز بررسی راههای اهواز تا شیراز و مسیر حرکت امام علیه السلام شیراز

اصطخر ابرکوه (ابرقوه) آثار تاریخی ابرقوه قدمگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در ابرقوه راه شیراز به کثه (راه شیراز به یزد) راه کنونی شیراز به یزد

از یزد تا خراسان ۱۲۰ - ۹۶

یزد

عبور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از یزد بیابان میان فارس و خراسان

راه کویر (از یزد به سوی خراسان) بررسی قدمگاههای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در یزد
قدمگاه خرانق (مشهدک) قدمگاه ده شیر، فراشاه ورود حضرت امام رضا علیه السلام به بافران و نائین قدمگاههای شهر نائین
ملحوظاتی درباره ورود حضرت رضا علیه السلام به نائین و قدمگاههای این شهر ورود حضرت علیه السلام به آهوان

راه قدیم نائین تا خراسان بررسی راههای کنونی یزد به خراسان راه کویر

خراسان ۱۵۵ - ۱۲۰

نیشابور

ورود حضرت رضا علیه السلام به نیشابور ذکر حدیث سلسله الذهب در نیشابور استقبال مردم نیشابور از امام رضا علیه السلام
ماجرای چشمہ کهلان در نیشابور

خروج حضرت از نیشابور ماجراجی طابت امام رضا علیه السلام در رباط سعد طوس

ورود حضرت علیه السلام به ده سرخ عبور حضرت از کوه سنگ تراشان (کوهسنگ)

ورود امام رضا علیه السلام به طوس (نوقان، دهکده سناباد) راه نیشابور به سرخس

سرخس آثار تاریخی سرخس ورود امام رضا علیه السلام به سرخس و ماجراجی زندانی

شدن آن حضرت علیه السلام خروج امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از سرخس راه قدیمی سرخس به مرو مرو راه
کنونی مشهد به سرخس و مرو حکومت عباسیان در مرو ورود حضرت رضا علیه السلام به مرو

ولایته‌دی ۱۸۶ - ۱۵۶

طراح ولايتعهدى پيشنهاد خلافت مراسم ولايتعهدى دستخط امام بر عهده‌نامه ولايتعهدى دعای باران مخالفان ولايتعهدى برپایی
نماز عید

ملاحظاتی پیرامون ماهیّت ولايتعهدی و شهادت حضرت رضا عليه السلام بررسی چند

موقعیت

ص:۶

۱- مسیر راه قدیم مکه تا قادسیه ۲- مسیر راه مکه تا بصره ۳- مسیر راه قادسیه تا بصره ۴- راه مکه تا کوفه ۵- متن کامل
عهدنامه ولایت‌عهدی

منابع و مأخذ ۲۱۶ - ۲۰۲

منابع و مأخذ (فارسی و عربی)

منابع جغرافیایی منابع تاریخی و سرگذشت نامه‌ها منابع تاریخ محلی

سفرنامه‌ها نقشه‌ها مأخذ تصاویر و نقشه‌های بخش ضمائم کتاب تاریخ

تألیف برخی منابع

کتابنامه ۲۳۹ - ۲۱۷

کتابنامه منابع تاریخ محلی شهرهایی از ایران که در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام واقع شده است

کتابنامه زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

الف) منابع اختصاصی فارسی

ب) منابع اختصاصی عربی

ج) منابع عمومی عربی و فارسی

ص: ۷

تقدیم به روح مطهر شهید سید مرتضی آوینی

اندیشه اصلی این تحقیق هنگامی شکل گرفت که به توصیه و ترغیب مرحوم شهید سید مرتضی آوینی «پروژه تحقیق و نگارش فیلمنامه زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام» در واحد تلویزیونی حوزه هنری آغاز شد. این تحقیق که هم اینکه برای تأثیف تنظیم شده است در واقع پژوهش نگارش فیلمنامه سریال مستند داستانی هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه تا مرو می باشد.

یادش گرامی و راهش پر رهو باد

□ موف

ص: ۸

یکی از مقاطع مهم تاریخ سیاسی اسلام و زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام ماجرای پذیرش ولایت‌عهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است. این موضوع به دلیل اهمیت و سول انگیز بودنش توجه بسیاری از مورخان قدیم و جدید را به خود جلب کرده و تاکنون کتابهای بسیاری را به خود اختصاص داده است.^(۱)

آنچه در این تحقیق مورد بررسی و دقّت قرار گرفته، جغرافیای تاریخی، سیاسی و اجتماعی شهرهایی است که حضرت رضا علیه السلام به دستور مأمون از آن جا عبور کرده و یا در آن جا توقف داشته است. مبدأ این خط سیر مدینه و مقصد آن مردو بود. مسیری که مأمون تأکید داشت حضرت رضا علیه السلام را از آن عبور دهد، یکی از راههای متداول آن زمان به شمار می‌رفت و آن از مدینه به بصره و از طریق سوق الاهواز (اهواز) به فارس و سپس از راه کویر و بیابان میان ایالتهای فارس و خراسان می‌گذشت و به مردو ختم می‌شد.

راه دیگری که در آن زمان متداول بود از مدینه به سمت کوفه و مدینه السلام (بغداد) می‌رفت و سپس از آن جا به سمت ری، قم و خراسان و بالاخره به مردو منتهی می‌شد. این خط سیر اخیر از سه شهر حساس: کوفه، بغداد و قم می‌گذشت.

شهر کوفه مرکز تجمع شیعیان و پایگاه علویان محسوب می‌شد و همواره شاهد قیامها و نهضتهای علویان بر ضد حکام بنی امیه و بنی عباس بود. بغداد در زیر

ص: ۹

۱- جهت اطلاع: به کتابنامه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در بخش ضمائم کتاب حاضر رجوع شود.

سیطره عباسیان متعصب و مخالفان سیاسی مأمون اداره می شد، و در کشمکش‌های سیاسی و خاندانی میان مأمون و برادرش امین تبدیل به کانون توطئه بر ضد مأمون شده بود. شهر قم، از محدود شهرهای ایران به شمار می رفت که دارای تمایلات شیعی بود و محبت به خاندان علی بن ابی طالب در آن موج می زد.

از این رو مسیری که مأمون برای انتقال امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو انتخاب کرده بود از دیدگاه جغرافیای طبیعی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی بسیار حساب شده و زیرکانه بود. بررسی جغرافیای تاریخی هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به گونه ای که به تفصیل و با طرح جزئیات حوادث، شهر به شهر، منزل به منزل به شرح آن خواهیم پرداخت خود به تنها بی نمایانگر ماهیت ولایتهادی علی بن موسی الرضا علیه السلام است و به اعتقاد نگارنده، ترسیم جغرافیای تاریخی عزیمت امام رضا علیه السلام و حوادثی که در طول این سفر رخ داده یکی از دلایل روشن ماهیت ولایتهادی است که به بسیاری از پرسشها و سوء تعبیرها درباره پذیرش آن از سوی امام علیه السلام خاتمه می دهد. امام رضا علیه السلام در طول این سفر همواره دست به اقداماتی زد که مآلًا به افشاء اهداف مأمون از طرح ولایتهادی و اعلام مواضع خود نسبت به پیشنهاد مأمون انجامید. این اقدامات از همان ابتدای سفر آغاز شد و در طول سفر هر گاه که فرصت مغتنم بود ادامه می یافت تا هنگامی که حضرت به مرو رسید. مواضع امام بعد از پذیرش تحملی ولایتهادی شدت بیشتری به خود گرفت، و سرانجام منجر به شهادتش شد.

تأمّلاتی در منابع و مآخذ

۱- یکی از نقاط مهم منابع تاریخ زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام عدم توجه به عنصرهای «زمان»، «مکان» و «ترتیب حوادث» است. متأسفانه این اشکال در اکثر منابعی که در تحقیق حاضر مورد بررسی و یا بهره برداری قرار گرفت، مشاهده شد. باید اعتراف کرد که اکثر منابع تاریخ زندگانی ائمه علیهم السلام، «تاریخ شفاهی» است که به

صورت مکتوب نگارش یافته و فاقد ویژگیهای «تاریخ علمی» است. به همین دلیل شیوه نگارش بسیاری از مورخان قدیم و جدید، نگارش روایی است که عمدتاً به شرح وقایع و یا حادثه نگاری محدود می شود. از این رو بسیاری از روایتها فاقد

جنبه های «زمانی» و «مکانی»، هستند. به طوری که بسختی می توان تشخیص داد حادثه ها در کجا و در چه زمانی روی داده اند. ترتیب حوادث، جلو و به دنبال بودن آنها و نیز تأثیر متقابل ماجراها بر یکدیگر از جمله مواردی است که به ندرت مورد توجه واقع شده است. این نقایص در بررسیهای تاریخی، محقق را با ابهامات و معضلات فراوانی روبرو می سازد و موّرخ را از دریافت شرایط و سایر جنبه های تاریخی و عناصر موثر بر حوادث بازمی دارد.

۲- به علاوه در منابع تحقیق حاضر، بجز معمدوی از آنها، غالب منابع فاقد «نگرش همه جانبی» به حوادث می باشند و اصولاً کمتر به تجزیه و تحلیل حوادث پرداخته اند. از تناقضات تاریخی به سادگی عبور کرده اند و در جایی که نیاز به شرح و توضیح و تحلیل است با کلی گویی گذشته و از ذکر شرایط و یا عناصر موثر بر شکل گیری ماجراها کمتر سخن به میان آورده اند.

۳- یکی دیگر از اشتباهاتی که در منابع و مأخذ این تحقیق ملاحظه می شود، عدم توجه به جغرافیای طبیعی و سیاسی مناطق و شهرهایی است که در مسیر عبور حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام واقع شده است. مثلاً بعضی خط سیر حرکت امام رضا علیه السلام را از شهر و منطقه ای ذکر کرده اند که هیچ تناسی با مسیر راههای متداول آن زمان نداشته و اصولاً با مسیر جغرافیایی طبیعی راهها و شهرها در تناقض است. این گونه اشتباهات، متأسفانه مأخذ نقل موّرخان جدید نیز شده که عمدتاً ناشی از فقدان آگاهیهای جغرافیای تاریخی است.

۴- پاره ای موّرخان قدیم و به تبع آنها موّرخان جدید بدون توجه و در نظر گرفتن موقعیتهای سیاسی مذهبی شهرها گزارشهایی از عبور و یا توقف علی بن موسی الرضا علیه السلام ثبت کرده اند. این گزارشها علاوه بر این که به لحاظ جنبه های تاریخی با اغلاط و تناقضات فراوان روبروست و مورد تأیید منابع معتبر تاریخی نیست، با مسیری که مأمون به تصریح منابع موثق برای عبور حضرت رضا علیه السلام تعیین کرده بود

نیز مغایرت کامل دارد و فاقد پایه و اساس منطقی است.

۵- برخی از کتابهای تاریخی، خصوصاً منابع تاریخ محلی، از قدمگاهها و توقفگاهها و یا مساجدی در شهرهای مختلف ایران نام برده اند که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن اماکن توقف داشته و یا نماز گزارده است. این اماکن

علی القاعده مربوط به همان سفر حضرت از مدینه به مردو بوده ولی بعضی از آنها در شهرهایی واقع شده اند که محل عبور امام علیه السلام نبوده است. به عنوان مثال: «هشت قدمگاه» در منطقه ای، منسوب به حضرت رضا علیه السلام ثبت شده که اساساً واقعیت

تاریخی ندارد و عمدتاً منشأ آنها خواب و یا رویا است. این اماکن منحصراً مربوط به مسیر آن حضرت از ایران است و در سایر کشورهایی که در خط سیر حضرت قرار گرفته اند مشاهده نشده است. وجود این اماکن - هر چند ساختگی - اگرچه نمایانگر میزان عشق و علاقه مردم ایران به خاندان عصمت و طهارت است ولی نمی تواند دستمایه مناسبی برای تعیین مسیر عبور حضرت رضا علیه السلام - آن چنان که پاره ای از کتب به آن تکیه کرده اند - باشد و تنها در صورت وجود اعتبار و سندیت تاریخی است که قدمگاهها می توانند راهنمایی تعیین کننده باشند.

۶- علاوه بر این اماکن ساختگی، حوادثی را نیز در برخی از تذکره ها و مناقب به علی بن موسی الرضا علیه السلام نسبت داده اند که کاملاً جنبه افسانه ای و غیرتاریخی دارد. متأسفانه برخی از این خطاهای تاریخی به طور غیر محققانه ای دستمایه برخی از نویسندها جدید شده است و چنانچه به اهتمام معدود مورخان معاصر آثار ارزشمندی پیرامون زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تألیف نشده بود، این گونه کتب، تا نسلها در حافظه دوستداران و شیعیان آن حضرت علیه السلام باقی می ماند.

مأموریت به مدینه

هنگامی که رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم^(۱) از سوی مأمون مأموریت یافتند تا

ص: ۱۳

۱- بعضی از منابع از جمله الارشاد؛ مقاتل الطالبین؛ روضه الوعظین می نویستند: مأمون برای عزیمت امام از مدینه به سوی مرو گسیل داشته بود، عیسی بن یزید جلوی بود. اما اکثر منابع در مورد رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم اتفاق دارند و صحیح همان است، زیرا جلوی همان کسی بود که به دستور هارون الرشید خانه های علویان و فرزندان علی علیه السلام را در مدینه غارت کرد و آسیب رساند و حتی از زیورآلات و جامه زنانشان نگذشت. چنین فردی برای این مأموریت خطیر نمی توانست از سوی مأمون انتخاب خوبی باشد. بررسی کنید، شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۵۰؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۵۲۲؛ فتال نیشابوری، روضه الوعظین، ص ۳۶۹. و مقایسه کنید با شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۹۸ و ۴۰۱. نگاه کنید به جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پائینده، ۱۳/۵۶۵۹ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ (چاپ بیروت)، ۴/۱۶۲؛ مسعودی، مرrog الذهب و معادن الجوهر، ۲/۴۴۱؛ ابن واضح يعقوبی، تاریخ يعقوبی، ۲/۴۶۵؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۷. کلینی می نویسد: «مأمون نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشته و آن حضرت را به خراسان (مرو) طلبید، امام علیه السلام به علی عذر خواست، مأمون پیوسته به آن حضرت نامه می نوشت. تا آن حضرت دانست چاره ای ندارد و مأمون دست بردار نیست لذا از مدینه بیرون شد...». ابوالفضل بیهقی می نویسد: «سهل بن فضل خواست که خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان درآورد... معتمدی از خویشان خود نامزد کرد تا با معتمد مأمون همراه شد و هر دو به مدینه رفتند. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۶، (از مجلد ۱)، ص ۱۹۰. صاحب بحرالانساب بدون ذکر هیچ منبع معتبری از سلیمان بن ابراهیم بن محمدبن داود بن قاسم بن حبیب بن عبد الله حبیب بن شجاع بن ارقم، به عنوان فرستاده مأمون نام می برد که از طوس به همراه چهارصد نامه برای حضرت روانه مدینه شد. ر.ک. به: ابن یحیی خزاعی، بحرالانساب، ص ۱۰۰.

علی بن موسی الرضا علیه السلام را به مرو آورند، امام علیه السلام در مدینه بود. حضرت رضا علیه السلام همچون پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه اقامت داشت (این که منزل امام علیه السلام در کدام، محله از محله های شهر مدینه الرسول بوده منابع، اطلاعات چندانی به ما نمی دهند). رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم، به منزل امام علیه السلام رفته و نامه مأمون را به حضرت تسليم کردند. امام علیه السلام با فرستادگان مأمون سخنی نگفت و با کراحت نامه را خواند و بنناچار پیشنهاد مأمون را پذیرفت و آماده سفر شد.^(۱) در اوّلین گام قبل از آغاز سفر به سوی مرو، امام دست به اقداماتی زد که ماهیّت پذیرش ولايّه‌دار را آشکار ساخت مثل صحنه دردناک وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله، تعیین جانشین بعد از خود و کیفیّت وداع با اهل بیت خود.

وداع با رسول اکرم صلی الله علیه و آله

شيخ صدق به سند خود از محول سیستانی نقل می کند که چون قاصد مأمون برای احضار حضرت رضا علیه السلام از خراسان به مدینه وارد شد من در مدینه حضور داشتم، حضرت برای وداع با مرقد مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد آستانه مقدس شد. چندین مرتبه به مرقد آن حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک شد و وداع کرد و سپس بازگشت و هر

ص: ۱۴

۱- ر.ک. به: شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۱۳۹؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰ و ۲۹۱؛ فتال نیشابوری، روضه الواقعین، ص ۳۶۷؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۰؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۸؛ ملا باقر مجلسی، بحار الانوار، ۴۹/۹۲؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۵-۶۵۳؛ خواجه ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۱... از جمله تذکره نویسان متأخر که پذیرش سفر مرو را از سوی امام رضا علیه السلام «بدون اکراه» ذکر می کند جواد فاضل است وی در کتاب خود بدون هیچ گونه مأخذ و سندی، می نویسد: «مأمون در نامه ای که به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تقدیم داشته از منویات خود سخنی نگفته، بلکه فقط بالحن تقاضا و تمّا از امام دعوت کرده به مرو تشریف فرما شود، امام نیز این دعوت را قبول فرمود» ر.ک. به: معصومین چهارده گانه، امام رضا علیه السلام، ص ۱۰۵.

بار که نزدیک ضریح می آمد با صدایی بلند می گریست. من به حضور آن

حضرت علیه السلام شرفیاب شدم، سلام کردم و او را (به خاطر) طلب کردن مأمون به خراسان تهنیت گفتم. آن حضرت فرمود: من را واگذارید، همانا از جوار جدّ بزرگوارم صلی الله علیه و آله بیرون می روم و در غربت رحلت می کنم و در کنار قبر هارون دفن خواهم شد. محول سیستانی می گوید: تا خراسان آن بزرگوار را مشایعت کرده، همراه وی بودم تا این که در طوس وفات یافت و او را نزد هارون دفن کردند.^(۱)

مسعودی نیز در اثبات الوصیه و ابن شهرآشوب در المناقب این روایت را به نقل از محمد بن عیسی نقل کرده اند.^(۲)

تعیین جانشین و پیشوای شیعیان

حضرت رضا علیه السلام از آنجا که سرانجام این سفر را می دانست، فرزندش جواد علیه السلام را که در آن زمان کودکی چند ساله بود به هنگام وداع با جدش به مسجدالتبی برد، حضرت جواد علیه السلام قبر مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت، امام رضا علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، من او را به شما سپرم. حضرت جواد علیه السلام عرض کرد ای پدر، به خدا قسم که به جانب خدا می روی. سپس حضرت رضا علیه السلام به تمامی وكلاء اصحاب خود فرمود: سخنان او را گوش کنید و امر او را اطاعت نمایید و ترک مخالفت وی کنید. و نزد ثقات اصحاب خود تصریح بر امامت او فرمود و به آنها

ص: ۱۵

۱- شیخ صدق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۶۴؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۴.

۲- نگاه کنید به: ابن شهرآشوب، المناقب، ص ۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۴. و همچنین ر.ک: به: مجلسی، بحار الانوار ترجمه موسی خسروی، ۱۰/۱۲. صاحب بحرالانساب، وداع آن حضرت علیه السلام را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب یکشنبه پانزدهم محرم الحرام ذکر کرده است. وی به شرح خوابی که حضرت رضا علیه السلام هنگام وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده، می پردازد که در منابع قدیم ذکری از آن نشده است و به گونه ای که در فصول آینده به برخی از جنبه های تاریخی این کتاب اشاره خواهیم کرد، علاوه بر خلط میان تاریخ و افسانه، اغلاط و استباھهای فاحشی در این کتاب به چشم می خورد که ارزش تاریخی آن را از سایر کتب تاریخی شفاهی پایین می آورد. ر.ک. به: یحیی خزاعی، بحرالانساب، چاپ دارالخلافه طهران، ۱۲۶۸.

شناساند که حضرت جوادالائمه جانشین و قائم مقام اوست.[\(۱\)](#)

حدیقه الرضویه یکی از محدود تذکره هایی است که می نویسد: حضرت بعد از وداع با قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به روضه جدّه اش حضرت صدیقه زهرا علیها السلام مشرف شد و درد دلهای خود را به آن حضرت عرض کرد.[\(۲\)](#)

وداع با اهل بیت علیهم السلام

امام علیه السلام هنگامی که قصد خارج شدن از مدینه را کرد، دستور داد اهل بیت و خاندان وی در اطراف ایشان گرد آمدند، آنگاه فرمود: بر من بگریید تا صدای شما را بشنوم.[\(۳\)](#) گریه کردن بر مسافری که به سفر می رود امری است غیر متعارف، اما این که امام چنین دستوری می دهد، قصد آن دارد که به اهل بیت خود بگوید من دیگر از این سفر بازخواهم گشت. این موضوع را مسعودی در اثبات الوصیه و ابن شهرآشوب در المناقب به تصریح بیان کرده است. آن دو به نقل از محمد بن عیسی روایت کرده اند که حضرت رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که خواستند مرا از مدینه بیرون برند من اهل و عیال خود را گرد آوردم و به آنها امر کردم بر من گریه کنند تا من گریه و زاری آنها را بشنوم، سپس از آنها جدا شدم و دوازده هزار دینار برای آنها گذاشتم. پس فرمود: من به سفری می روم که دیگر به جانب اهل و عیال خود باز نخواهم

ص: ۱۶

-
- ۱- ابن شهرآشوب، المناقب، ص ۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۴؛ محمد بن جریر طبری، دلائل الائمه، ص ۱۷۶ چاپ نجف؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۲/۳۲. مجلسی می نویسد: حضرت علیه السلام دست فرزندش را گرفت و در مسجد پیامبر برد و در کنار قبر رسول خدا وداع امامت را به او سپرد و او را از جریان آینده مطلع کرد و سپس حرکت نمود. در النظیم، به نقل از شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷. و همچنین، شیخ عباس قمی، متنهی الآمال، ص ۳۱۹.
 - ۲- محمد تقی خراسانی، حدیقه الرضویه، ص ۷۴ به نقل از عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۷۶.
 - ۳- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۶۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۰۵/۱۲؛ نجفی یزدی،مناقب اهل بیت، ۱۷۹/۲.

آغاز سفر و ملاحظاتی درباره عزیمت امام علیه السلام به مکه

منابع اولیه و سایر تواریخ معتبر آغاز حرکت امام رضا علیه السلام را از مدینه به سوی بصره ذکر کرده اند.^(۲) با این وجود برخی از منابع بخصوص تذکره های متأخر می نویسند: حضرت ابتدا به مکه رفت و در این سفر امام جواد علیه السلام نیز همراه ایشان

بود، امام علیه السلام با خانه خدا وداع کرد و سپس از مکه به سفر ادامه داد.

مسند الامام الرضا علیه السلام به نقل از راوندی در الخرائج می نویسد: امام رضا علیه السلام با همراهان خود وارد مکه مکرّمه شد و خانه خدا را زیارت کرد و با اهل بیت وداع نمود. محمدبن میمون گوید: من در مکه با آن جناب بودم و پیش از آن که به طرف خراسان حرکت کند عرض کردم تصمیم دارم به مدینه برگردم نامه ای برای فرزندت ابو جعفر علیه السلام بنویس تا با خود ببرم. حضرت رضا علیه السلام تسبیم فرمود و نامه را نوشت، من نامه را به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم...^(۳)

شیخ مفید نیز در الارشاد بدون تأکید بر عزیمت امام رضا علیه السلام از مدینه به مکه در سفر تاریخی ای که آن جناب به خراسان داشت به نقل از مسافر روایت می کند که من خدمت حضرت رضا علیه السلام در منی بودم، یحیی بن خالد از آن جا عبور کرد در حالی که سرو روی خود را از غبار پوشانده بود، حضرت فرمود: این بیچاره ها نمی دانند، امسال چه بر سرشان خواهد آمد، سپس فرمود: از آن شگفتمن و هارون

ص: ۱۷

۱- ابن شهرآشوب، المناقب، ص ۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۴؛ همچنین نگاه کنید به: جریر طبری، دلائل الائمه، ص ۱۷۶؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۲/۳۲؛ شیخ یوسف بن خاتم شامی، دز النظیم به نقل از شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷.

۲- نگاه کنید به: ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳/۱۷۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۰۵؛ کلینی، الکافی، ۲/۴۰۷؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰؛ ملا باقر مجلسی بحار الانوار، ۴۹/۹۲ و ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۷/۳۸۷ و سایر منابع.

۳- عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، متن عربی، ۲۱۵-۱/۱۶. همچنین نگاه کنید به: مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۴. مجلسی با تفاوت‌هایی این روایت را آورده است، ر.ک به: بحار الانوار، ۱۲/۱۰۸.

مانند این دو هستیم (دو انگشت خود را به هم چسبانید) یعنی من و هارون در کنار هم دفن خواهیم شد. مسافر گوید: به خدا من معنی سخن آن حضرت را نفهمیدم تا

وقتی که حضرت را در کنار هارون دفن کردیم.[\(۱\)](#)

اگر گفته شیخ مفید را در این باره پذیریم، زمانی که حضرت در سفر حج بود، بنابر آنچه مسافر از حضرت نقل می کند که من و هارون در کنار هم دفن خواهیم شد، معلوم می شود که هنوز هارون در قید حیات بوده است، بنابراین با توجه به مرگ هارون در سال ۱۹۳ و هجرت امام علی بن موسی علیه السلام از مدینه به مرو در سال ۲۰۰ قطعاً این روایت مربوط به آن سفر نیست.[\(۲\)](#)

معتبرترین منبعی که از وداع آن حضرت با خانه خدا روایت می کند، شیخ صدوق است که می نویسد: حضرت برای طواف بیت الحرام به مکه رفت و فرزند برومند خود جوادالائمه را که شش سال داشت با خود به همراه برد. موفق غلام آن حضرت، حضرت جواد علیه السلام را روی دوش خود گذاشت و در حرم طواف می داد. چون حضرت جواد علیه السلام به حجر اسماعیل رسید از دوش موفق به زیر آمد، آن جا نشست و اشک از دیدگان وی جاری شد، مدتی گریست، موفق عرض کرد، قربانی شوم برخیز، گریه بس است. حضرت جواد علیه السلام فرمود: موفق از این جا حرکت نکنم تا آن گاه که خدا بخواهد. موفق خدمت امام رضا علیه السلام رفت و جریان را عرض کرد.

ص: ۱۸

۱- شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۴۹. شیخ صدوق نیز به روایت خود از موسی بن مهران می نویسد: امام رضا علیه السلام را در مسجد مدینه ملاقات کردم در حالی که هارون خطبه می خواند فرمود: آیا می دانید که من و او در یک خانه مدفون خواهیم شد؟ و نیز از محمدبن فضیل مروی است کسی از حضرت رضا علیه السلام شنیده بود - در حالی که آن بزرگوار در منی یا عرفات به هارون نظر می کرد - که می فرمود: من و هارون این چنین باشیم و دو انگشت خود را به هم چسباند و ما مقصود آن بزرگوار را ندانستیم تا این که واقعه طوس به وقوع پیوست و مأمون امر کرد حضرت رضا علیه السلام را در جنب هارون دفن کردند. شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۷۳. این روایت را، مسعودی با تفاوت‌هایی نقل کرده است. ر.ک. به: مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۱.

۲- مقایسه کنید با روایت موسی بن مهران که شیخ صدوق در عيون اخبار الرضا علیه السلام آورده است چنانچه ملاحظه خواهید نمود این روایت بنابر گفته شیخ صدوق در مکه هنگامی که حضرت به هارون نظر می کند بیان شده است. نگاه کنید به: پاورقی قبل.

حضرت رضا علیه السلام گریان نزد فرزندش آمده او را در آغوش گرفت و سر و سینه اش را بوسید و فرمود: نور دیده ام چرا این قدر گریه و زاری کرده ای، حضرت جواد علیه السلام

گفت: چگونه خود را تسلی دهم در حالی که می بینم شما آن چنان با خانه خدا وداع می کنی که گویا دیگر مراجعت نخواهی کرد و من یتیم خواهم شد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای فرزند دلبندم به قضای الهی راضی شو و در هر پیشامدی صابر و شکیبا و خرسند و شادمان باش، آنگاه هر دو در آغوش هم گریستند و با هم وداع کردند. حضرت جواد به مدینه و حضرت رضا علیه السلام به سوی خراسان حرکت کردند.^(۱)

این گفته شیخ صدوق درباره حضور حضرت جواد علیه السلام با آنچه راوندی در الخرائج در روایتی که از محمدبن میمون نقل می کند «من نامه حضرت را از مکه به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم». اختلاف دارد و معلوم می شود در آن هنگام حضرت جواد علیه السلام در مدینه به سر می بردۀ است. علاوه بر این اختلاف، به لحاظ جغرافیای راههای متداول آن زمان عزیمت امام علیه السلام به مکه در مسیر مخالف راه مدینه به مرو است و برابر آنچه ابن خردابه در المسالک و الممالک و قدامه بن

جعفر در کتاب الخراج و یعقوبی در البلدان و ابن رسته در الاعلاق النفیسه که به ترتیب در سالهای ۲۵۰، ۲۷۸، ۲۶۶ و ۲۹۰ ق تأثیف شده اند می نویسنند: از مدینه تا مکه ۲۸۶ میل، برابر ده متزل راه است که این مسافت در مسیر مخالف راه مدینه به مرو است.^(۲) صرفنظر از این ملاحظات، بنابر گزارش‌های تاریخی، مأمون اصرار داشت حضرت را از مدینه به سوی بصره و فارس و سپس به سوی مرو (خراسان) حرکت دهد و یکی از دلایل مهم این تصمیم اوضاع سیاسی حاکم بر بعضی از

ص: ۱۹

-
- ۱- هروی، حدیقه الرضویه، ص ۷۴؛ عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۷۸. اثبات الوصیه، نیز با تفاوت‌هایی به نقل از امیه بن علی آن را روایت می کند ر.ک. به: مسعودی، اثبات الوصیه ترجمه محمد جواد نجفی، ص ۳۹۴. بعضی از تذکره نویسان متأخر نیز بدون ذکر مأخذ، روایت فوق را با تفاوت‌هایی نقل کرده اند. ر.ک. به: جواد فاضل، معصومین چهارده گانه (علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص ۱۰۵؛ واحد تدوین و ترجمه، سرچشمۀ های نور، امام رضا علیه السلام، ص ۱۸۲).
 - ۲- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۸-۲۰۷؛ یعقوبی، البلدان، ص ۹۳؛ ابن قدامه، کتاب الخراج، ص ۱۱. جهت اطلاع از منازل مایین مدینه تا مکه نگاه کنید به: یادداشت شماره ۱.

شهرها بود. مأمون سفارش ملّاد داشت که حضرت را از مدینه به سمت کوفه و قم

عبور ندهند زیرا در این خط سیر، علاوه بر شهرهای کوفه و قم که پایگاه شیعیان بود، شهر بغداد نیز در مسیر این راه به سمت ایالت جبال و قم قرار داشت که اهمیت آن به لحاظ سیاسی کمتر از دو شهر یاد شده نبود. در دو شهر کوفه و قم شیعیان پایگاه محکمی داشتند و نوعاً نسبت به سفر اجباری امام رضا علیه السلام واکنش نشان می دادند، و بغداد نیز با توجه به این که مرکز تجمع و پایگاه عباسیان متعصب

و مخالف با سیاستهای مأمون مبنی بر خارج کردن خلافت از دودمان آل عباس و انتقال آن به آل علی علیه السلام بود، شهر بی خطری از دیدگاه مأمون به حساب نمی آمد.

شهر مکه نیز به لحاظ سیاسی در آن زمان و مقارن بودن با شورش علویان بر ضد مأمون از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین علیه السلام معروف به «دیماج» و حسین بن حسن علی بن حسین بن علی علیه السلام معروف به «ابن افطس»، در سال ۲۰۰ ه ق قیام کردند. دیماج در مکه و نواحی حجاز قیام کرد و خود را امیرالمؤمنین خواند و ابن افطس نیز که در مدینه ظهور کرد قیام خود را به سوی مکه کشاند و هنگامی که مردم در منی بودند به آنها پیوست و امیرالحاج داود بن عیسیٰ بن موسی هاشمی در نتیجه قیام او فرار کرد.^(۱) پر واضح است که سفر امام رضا علیه السلام به مکه در شرایطی که با اجراء برای پذیرش ولايته‌هدی

عازم مرو بود، به لحاظ سیاسی مغایر سیاست مأمون و دستور وی به فرستادگانش می باشد. در نهایت به نظر نگارنده سفر امام رضا علیه السلام از مدینه به سوی مرو در مسیر مکه به لحاظ جغرافیای راه، اوضاع سیاسی، و نیز از حیث تزلزلی که در روایات

۲۰: ص

۱- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ۲/۴۱؛ ابوالولید ارزقی، اخبار مکه، ص ۱۶۸ و ۱۹۲؛ ابن واصح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۶۱؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۹؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۲؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۱۱؛ جریر طبری، تاریخ طبری، چاپ بیروت، ۵/۱۲۲ و ۱۲۸؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، (چاپ بیروت)، ۴/۱۵۳؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ۲/۴۴۰؛ فضیحی، مجمل فضیحی، ۱/۲۱۹. پاره ای از منابع از خروج محمد بن جعفر صادق در مکه نیز نامی به میان آورده اند. ر.ک. به: نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۹ و ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۲.

دیده می شود چندان قرین صحّت نیست.[\(۱\)](#)

به سوی بصره

مبدأ هجرت تاریخی امام رضا علیه السلام مدینه و مقصد آن مرو بود به گونه ای که شرح آن رفت، مأمون فرستاد گان خود را مکلف کرده بود که حضرت را از راه بصره [\(۲\)](#) حرکت دهند.

قبل از بررسی جغرافیای راه مدینه تا بصره لازم است اطلاعاتی درباره بصره دریافت کنیم، تا علت مسیر حرکت امام علیه السلام از این شهر و نیز ماهیّت پذیرش ولایته‌هدی روشنتر شود.

بنای شهر بصره در سال ۱۴ هجری در زمان خلیفه دوم نهاده شد، بلاذری (۲۹۷-۱۹۸) در فتوح البلدان می نویسد: چون عتبه بن غروان در خدیبہ فرود آمد به

عمرین خطاب نامه نوشت که مسلمانان را جایی باید تا زمستان را در آن گذرانند و چون از جنگ بازآیند در آن جا بیاسایند. عمر پاسخ داد که سپاهیان را همه در یک جا گرد آور و چنان کن که آن جای نزدیک آب و چراگاه باشد و آن را بهر من نیز در نامه ای وصف کن. عتبه نوشت: من زمینی یافته ام پر درخت بر کرانه صحراء و نزدیک علفزار، در آن مردابهایی است پوشیده از نای، چون عمر بخواند گفت: زمینی است خرم، نزدیک آبشخورها و چراگاهها و بیشه ها و فرمان داد که عتبه مردمان را در آن سرزمین منزل دهد. وی مسلمانان را بدان جای آورد، خانه ها از نی بنا نهادند و عتبه مسجدی هم از نای بساخت و این همه در سال چهارده هجری بود.[\(۳\)](#) از آن پس

ص: ۲۱

۱- لازم به تذکر است که نظیر این اختلافات در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام به کرات در منابع بهچشم می خورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. برای اطلاع از راه مگه به بصره نگاه کنید به: یادداشت شماره ۲.

۲- مترجم تاریخ یعقوبی در نقل این خبر چنین می نویسد: علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را مأمون از مدینه به خراسان آورد و فرستاده اش نزد آن حضرت رجاء بن ابی ضحاک خویشاوند فضل بن سهل بود. آن بزرگوار را از راه ماه بصره آوردند تا به مرو رسید و مأمون در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ ایشان را وليعهد خود نمود. ر.ک. به: ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ۲/۴۶۵.

۳- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۰۱

هنگامی که مسلمانان به جنگ می رفتند آن نای ها (خانه ها) را برچیده، درهم می پیچیدند و به کناری می نهادند، تا از جنگ بازآیند، آنگاه خانه ها را از نو می ساختند و حال چنان بود تا مردم مکانهای خویش برگزیدند و خانه ها (از خشت و گل) بساختند.^(۱)

بصره توسط حاکمانی منتخب از سوی بنیانگذار آن اداره می شد و پس از او عثمان خلیفه سوم در این شهر صاحب پایگاه شد و سپس معاویه و خلفای بنی امیه و آنگاه بنی عباس ولايتداران این شهر (بصره) را تعیین می کردند و به طوری که در تاریخ مشهور است، این شهر محل تجمع عثمانیان بود.^(۲) در حوالی این شهر، شهری موسوم به شقّ عثمان وجود داشت که نواحیان عثمان در آن موطن داشتند^(۳) و در این شهر شیعیان پایگاهی نداشتند.^(۴)

در زمان امامت علی عليه السلام بصره کانون توطئه بود. جنگ جمل در بصره روی داد و علی عليه السلام در سال سی و شش هجری هنگامی که وارد بصره شد، در خطبه ای طولانی اهل بصره را ملامت کرد و فرمود: ای اهل سبغه (محلی است در بصره) اخلاق شما از مردم پست، و اعمال شما ناچیز، و دین شما تلح و شور است. حضرت مکرر اهل بصره را مذمت کرد.^(۵)

از سویی دیگر بصره در سالهای مورد بحث، در آتش خشونت زیدبن موسی عليه السلام

صف: ۲۲

۱- احمدبن یحيی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۰۲، یاقوت در معجم البلدان تأليف ۶۲۳ ه ق و صفو الدین بعدادي در مراصد الاطلاع (تأليف ۷۰۰ ه ق) درباره شهر بصره اطلاعات مفیدی ارائه می دهد. نگاه کنید به: اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۸۲-۲۶۶.

۲- شیبی، الصله بین التصوّف والتّشیع، ص ۱۷۳ به نقل از جعفر مرتضی حسینی، زندگانی سیاسی هشتمین امام متن فشرده ص ۱۲۳.

۳- بلاذری اسامی حکام و ولايتداران مشهور بصره را که از سوی عمر، عثمان، معاویه، سلیمان بن عبدالمطلب، عمر بن عبدالعزيز، هارون الرشید، یوسف بن عمر و یزیدبن ولید منصب گردیده اند، نام برده است. نگاه کنید به: فتوح البلدان، ص ۲۰۵-۲۳۱ و ۲۰۵.

۴- لسترنج، جغرافیایی تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵۱.

۵- مسعودی، مروج الذهب، ۱/۷۲۳؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۸۲-۲۶۶؛ اعلم کوفی، الفتوح چاپ بمی، ص ۱۴۱-۳ و ۱۴۶.

می سوخت^(۱) و این در حالی بود که حضرت رضا علیه السلام با صراحة از اقدام برادرش اظهار ناخشنودی می کرد.^(۲) با توجه به این حادثه و همچنین سوابق تاریخی این شهر تصویر روشنی از علت انتخاب بصره در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام توسط مأمون به دست می آید.^(۳)

شرح منازل و مسافت مدينه تا بصره

منابع جغرافیایی و کتابهای مسالک و ممالک قدیم شرح مستقلی از متزلگاههای میان مدينه تا بصره ذکر نکرده اند، اما از اطلاعاتی که در ذکر مسافت و منازل میان

مدينه و کوفه و کوفه به بصره ارائه می دهنده می توان به منازل و مسافت میان مدينه تا بصره پی برد. در تلاقی راههای مذکور «معدن نقره» متزلگاهی است که از آن جا سه راه جداگانه به مدينه، کوفه و بصره وجود دارد، ما ابتدا منازل و مسافت میان مدينه تا معدن نقره و سپس از آنجا تا بصره را ذکر می کنیم.

ابن رسته در الاعلاق النفیسه، منازل میان مدينه تا معدن نقره را چنین شرح می دهد:

- ۱- از مدينه تا «ركابیه» (Rikabiya) ده میل است.
- ۲- از رکابیه تا «طرف» (Tarf) پانزده میل است و آن متزلگاهی است که در ایام حج جمعیت زیادی در آن گردید آیند و آب آشامیدنی آنها بارانی است که در آبگیرها جمع می شود.^(۴)
- ۳- از طرف تا «سقره» (Saqara) هفت میل است.
- ۴- از سقره تا «بطن النخل» (Batn-an-Nakhl) پانزده میل است و آن متزلگاهی

ص: ۲۳

-
- ۱- جریر طبری، تاریخ طبری، متن عربی، ۵/۴۴-۵/۵۳۵؛ ابن واصل یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۴۶۶ و ۴۶۱، ۴۲۱؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۱۱.
 - ۲- شیخ صدق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۸۱/۲-۷۸۴.
 - ۳- ابن بطوطه در سال ۷۲۵ھ . ق که از بصره دیدن کرده مردم این شهر را برخلاف شهر قم، کاشان، ساوه، طوس و نجف که شیعه و یا از غاله شیعه بودند مردمی از مذهب سنت و جماعت می داند. ر.ک. به: ابن بطوطه، سفرنامه، ۱/۱۹۷.
 - ۴- از طرف تا مدينه ۳۵ میل است. قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱.

است پرجمعیت و پرنعمت، دارای نخلستانها و مزارع بسیار که آب آشامیدنی آن از

قنوات است و چاه در آن جا کم عمق است و در پنج ذراعی آب ظاهر می شود، این سرزمین شتراری بود که بعد از اسلام، معصب بن زبیر در ایام خلافت برادرش آن را آباد نمود.^(۱) راه از بطن النخل تا «مکحولین» (Mokhalin) ادامه می یابد و از آن جا به «حسین» (Husain) می رود.^(۲)

۵- از حسین تا «عسیله» (Osaila) سیزده میل است، عسیله منزلگاهی است کم آب،^(۳) تنگ و باریک که آب آشامیدنی آن از ۵ حلقه چاه آب تأمین می شود.

۶- از عسیله^(۴) تا «محمدث» (Mohaddeth) بیست و هشت میل است. محمدث جایی است کم آب که^(۵) استراحتگاه شبانه عسیله می باشد.

۷- از محمدث تا «معدن نقره» (Madin-Naqira) ده میل^(۶) و آن منزلگاهی است که بدويان بسیاری در آن ساکنند. آب شرب آنها از چاههای ولی اندک است.^(۷)

همان طور که اشاره شد معدن نقره منزلگاهی است که در مسیر چند راه قرار گرفته است و از آن جا راه به سمت مگه، بصره، کوفه ادامه می یابد. ما مسیر راه را به

سوی بصره ادامه می دهیم.

اصطخری در مسالک الممالک می نویسد: از بصره به مدینه هژده (هیجده) مرحله باشد و به معدن نقره راه کوفه و بصره به هم افتاد.^(۸)

جیهانی در اشکال العالم می نویسد: راه بصره از آن جا (مدینه) هیجده منزل

ص: ۲۴

۱- از طرف تا بطن النخل ۲۲ میل است. قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱.

۲- الاعلاق النفیسه و کتاب الخراج مسافت میان، بطن النخل، مکحولین و حسین را ذکر نمی کنند.

۳- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱.

۴- از عسیله تا بطن النخل ۳۶ میل است. قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱.

۵- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱.

۶- از عسیله تا معدن نقره ۴۲ میل است. همان.

۷- نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۰۶-۷.

۸- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۸.

است و نزدیک معدن نقره با راه کوفه می پیوندد.^(۱) ابن رسته نیز در الاعلاق النفیسه

می نویسد: هر کس بخواهد راه نباج (متزلگاهی است در مسیر راه بصره) را طی کند باید همان راه کوفه تا مکه را بپیماید و هر کس بخواهد می تواند از راه مدینه نیز برود

و از جاده کاروان رو هم مسیر است، پس کسی که می خواهد از راه مدینه برود باید از نباج به «عيون» رود سپس تا «عناب» (Anab) و از آن جا تا معدن نقره سپس تا عسیله پیش برود و تا به راهی که از برای مدینه وصف کردیم برسد. در معدن نقره راه مردم بصره و کوفه به هم می پیوندد.

با توجه به این ملاحظات چنانچه از معدن نقره بخواهیم به سمت بصره حرکت کنیم باید از معدن نقره به سوی عناب و از آن جا به سمت عيون و از آن جا به سوی نباج برویم.^(۲) نباج در دویست و شصت و دو میلی بصره است^(۳) و از آن جا تا بصره شش متزل است.^(۴)

ورود حضرت رضا علیه السلام به نباج

مسند الامام الرضا علیه السلام می نویسد: امام همام از قادسیه بیرون شد و از طریق بادیه به طرف بصره حرکت کرد و پس از چندی به ناحیه نباج رسید. نباج بر وزن کتاب نام دهکده ای است در کویر بصره که به آن نباج بنی عامربن کریز گویند و این قریه یکی از منازل حاجیان بصره است. یاقوت حموی در معجم البلدان گفته است: نباج در ده متزلی بصره قرار دارد و در این ناحیه جنگی بین بکرین وائل و تمیم روی داد که بر اثر آن تمیمیان پیروز شدند و آب نباج را عبدالله بن عامر بن کریز

استخراج کرد، و در آن کشت و زرع نمود و نخلستانها ایجاد کرد.^(۵) شیخ صدوq در

روایتی از ابوحیب نباجی ورود حضرت را به نباج چنین شرح می دهد:^(۶)

ص: ۲۵

۱- ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ص ۵۲.

۲- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۱۲.

۳- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۴- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۷.

۵- عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا، ۱/۵۴.

۶- شرح این ماجرا با کمی اختلاف در کتابهای دیگر آمده است: نگاه کنید به: مجلسی، بحار الانوار ترجمه فارسی، ۱۰۷/۱؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۲؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۱۷۷/۲؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۶-۴۹۵.

ابو حیب نباجی گوید: در عالم رویا دیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نباج تشریف

آورد، و در مسجدی که حجاج فرود می‌آیند وارد شد. گویا من خدمت آن جناب رسیده، بر آن حضرت سلام کردم و پیش روی او ایستادم. در این هنگام طبقی را مشاهده کردم که از برگ درختان خرمای مدینه بافته بودند، و در آن طبق خرمای صیحانی بود. حضرت از آن طبق مشتی خرما برداشت و به من داد و من آنها را شمردم هیجده دانه بود. پس از این که از خواب بیدار شدم، خواب خود را چنین تعبیر کردم که من هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد. بیست روزی از این جریان گذشت من در زمین خود به امور کشاورزی و باغداری اشتغال داشتم. شخصی نزد من آمد و گفت: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه آمده و در مسجد نزول اجلال فرموده است. من به طرف مسجد حرکت کردم و دیدم مردم گروه گروه به دیدن آن جناب می‌شتابند، من نیز به خدمت حضرت رفتم. آن جناب در همان موضعی نشسته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده بودم و زیر پای مبارکش تخته حصیری همچون حصیر زیر پای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در پیش روی او طبقی که از برگ خرما بافته شده و بر آن خرمای صیحانی بود. پس بر آن جناب سلام کردم، پاسخ داد و مرا نزد خود طلبید و مشتی از آن خرما را به من عطا فرمود. من آنها را شماره کردم عدد آنها به قدر عدد خرماهایی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به من عطا فرموده بود. عرض کردم یابن رسول الله زیادتر از این به من عطا فرما، فرمود: اگر

رسول خدا زیادتر از این به تو عطا فرموده است ما هم زیادتر از این به تو عطا کنیم.[\(۱\)](#)

مسند الامام الرضا علیه السلام همین روایت را با کمی اختلاف به نقل از مسعودی در اثبات الوصیه می‌آورد، اما در متن روایت، عبارت «حضرت از مدینه به نباج آمدند»

را ذکر نمی‌کند و می‌نویسد: امام علیه السلام از مدینه به مکه و از آن جا به قادسیه و از قادسیه به نباج آمده است،[\(۲\)](#) در حالی که از روایت شیخ صدوق به روشنی استفاده

ص: ۲۶

- ۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۵۷-۲/۸.
- ۲- نگاه کنید به: عزیزالله عطاردی، آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص ۸۰، و همچنین: مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱۷۰-۱/۱۷۱. مسعودی در اثبات الوصیه، عبارت «حضرت از مدینه آمد و در مسجد وارد شد» را ذکر کرده که احتمالاً در نقل روایت، مسند الامام الرضا علیه السلام آن را به سهو ذکر نکرده است. مسعودی در پایان روایت می‌افزاید حضرت آن روز در آنجا نباج بود، بعد از آن روز از طریق بصره و اهواز و فارس به طرف خراسان حرکت کرد. ر.ک. به: مسعودی، اثبات الوصیه (ترجمه نجفی)، ص ۳۹۶. سایر منابع با اختلافاتی به نقل از شیخ صدوق و یا بنابر روایت او ذکر می‌کنند. ر.ک. به: ابن صباح، الفصول المهمّه فی معرفة الائمه، (طبع دارالخلافة)، ص ۲۶۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۸۷؛ شیخ عباس قمی، متنهی الآمال، ص ۳۰۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/۱۷۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۷۷.

می شود که حضرت بعد از مدینه از طریق راه بصره به سوی نباج آمده است.

ابن شهرآشوب نیز در المناقب این روایت را ذکر می کند، اما راوی آن ابن علوان

و مکان واقعه بصره است که در جای خود به شرح آن می پردازیم.[\(۱\)](#)

اما در اینجا برای روشن شدن اختلافی که در مسیر حرکت حضرت از مکه به قادسیه و از آنجا به نباج و بصره، و مسیر مدینه به نباج و بصره وجود دارد، ابتدا به

بررسی وقایع و حوادثی که در قادسیه روی داده می پردازیم.

ملاحظاتی درباره عبور امام رضا علیه السلام از قادسیه (کوفه، بغداد و قم)

مسند الامام الرضا علیه السلام به نقل از بصائر الدرجات، روایتی را که در قادسیه روی داده طرح می کند، و می افزاید: «حضرت از طریق بادیه از مکه به قادسیه رفت»[\(۲\)](#) و سپس در جایی دیگر می نویسد که «حضرت از قادسیه به سمت بصره رفت و در چند منزلی بصره به ناحیه نباج رسید»[\(۳\)](#).

اما آنچه در قادسیه روی داده، بنابر روایت احمد بن محمد بن ابی نصر بنی ایم این است: هنگامی که حضرت به قادسیه آمد، مردم به استقبال ایشان رفته بزنطی که خود جزء استقبال کنندگان از حضرت بوده است می گوید: پس از این که به خدمت ایشان رسیدم فرمود: برای من اتاقی اجاره کن که دارای دو در باشد، دری به حیاط

باز شود و دری به بیرون تا مراجعه کنندگان به آزادی رفت و آمد داشته باشند.

ص: ۲۷

۱- ابن شهرآشوب، المناقب، ۲/۳۹۷.

۲- عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۵۳، ۱۶۱-۱۶۰.

۳- عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۴، ۵۳-۵۲.

سپس حضرت زنیلی برای من فرستاد که در آن تعدادی دینار و یک قرآن بود و خادم آن جناب نزد من می آمد و من مایحتاج زندگی او را تهیه می کردم و می فرستادم. روزی به حضرت علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم میل دارم مسئله ای از شما بپرسم ولی عظمت و جلال شما مانع می شود که سول خود را مطرح کنم و این سول برای من بسیار اهمیت دارد و دوست دارم با طرح آن خود را از آتش جهنّم نجات دهم.

امام علیه السلام به من نگریست در حالی که بسیار اندوهگین بودم، فرمود: هر چه در نظر گرفته ای بپرس، عرض کردم: قربانت کردم من از پدرت در همین مکان پرسیدم جانشین شما کیست؟ پدرت شمارا معرفی کرد و اینک در حالی که دو سال از آن سول می گذرد، از شما می پرسم که امام و جانشین بعد از شما کیست؟ حضرت علیه السلام در این هنگام فرزندش ابو جعفر امام جواد علیه السلام را به من معرفی کرد.^(۱)

بنابر آنچه مسنند الامام الرضا علیه السلام از توقف حضرت در قادسیه گزارش می دهد حضرت باید از راه کوفه گذشته باشد زیرا به صراحت می نویسد: حضرت از مکه از طریق بادیه به قادسیه رفت.^(۲) مسیر عبور حضرت از طریق مکه به معدن نقره و از آن جا به سوی کوفه است، زیرا قادسیه در پانزده میلی کوفه است.

ایرادی که بر این نظریه درباره توقف حضرت و یا گذر ایشان در سفر تاریخی خود به خراسان وارد است صرف نظر از این که مأمون ملداد فرستادگانش را بر حذر داشته بود که حضرت را به سوی کوفه ببرند این است که اوّلاً نباج در مسیر این راه قرار ندارد، بلکه در مسیر راه مدینه به بصره است (از مدینه و یا مکه به معدن نقره و

از آن جا به سمت نباج که در شش منزلی بصره است و از آن جا به بصره). ثانیاً

بررسی منازل و نواحی میان قادسیه تا بصره نشان می دهند که نباج در شش منزلی

ص: ۲۸

۱- عطاردی، مسنند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۱۵۵ و ۱۶۰-۱ به نقل از: بصائر الدرجات، ص ۲۴۶. و با تفاوتی کلینی در الكافی، ۲/۶۳۱ و قرب الاستناد در ص ۲۲۱ آورده اند.

۲- منابع جغرافیایی اطلاعی از منازل راه مکه به قادسیه از طریق بادیه به طور واضح ارائه نمی دهند. راه متداول مکه به قادسیه همان راه مکه به کوفه است، زیرا قادسیه در چند منزلی راه کوفه است. ر.ک. به: یادداشت شماره ۱ راه مکه به سوی کوفه و یادداشت شماره ۴.

بصربه در مسیر مخالف راه قادسیه به بصره است.^(۱) علامه بر آن اگر توقف حضرت را در قادسیه یعنی در پانزده میلی کوفه پسذیریم این موضوع با توقف امام و یا گذر ایشان از نجاج کاملاً متضاد است، زیرا چنانچه فردی بخواهد از مکه و یا مدینه به سوی قادسیه و از آن جا به سمت نجاج برود، لازم است راهی را که به قادسیه آمده بازگردد و از معدن نفره و یا هر راه دیگری وارد نجاج و سپس بصره شود.

با این اوصاف نکته ای که احتمال توقف حضرت را در نجاج نسبت به قادسیه قوت می بخشد، صراحت گزارش ابی حبیب نجاجی است که می گوید: ورود حضرت به نجاج زمانی بود که ایشان از مدینه عازم خراسان بودند، در حالی که این صراحت در گزارش بزنطی به چشم نمی خورد و از آنچه وی از امام رضا علیه السلام در قادسیه می پرسد نمی توان به این نتیجه رسید که توقف امام علیه السلام در قادسیه مربوط به سفری است که حضرت به سوی خراسان رهسپار بوده است.^(۲)

پاره ای از مورخان جدید بدون توجه به جغرافیای تاریخی هجرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه به مرود همچنین بی توجه به خط سیری که مأمون تعین کرده بود و تأکیدات او مبنی بر این که حضرت را از طریق بصره و فارس به خراسان حرکت دهنده و نه از کوفه و قم، به گونه ای غیر مستند و مستدل عبور حضرت را از مسیر شهرهای کوفه و قم ذکر کرده اند. در اینجا لازم است اطلاعاتی درباره این دو شهر و همچنین شهر بغداد که قهراء در مسیر راه کوفه به ایالت جبال و قم واقع می شود برای بررسی تطبیقی نظریات این دسته از تذکره نویسان ارائه شود.

تحفه الرضویه می نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طرف خراسان

حرکت کرد، به شهر بغداد وارد شد. در آن جا مردی حمامی، رجب نام از شیعیان با

صفحه ۲۹:

۱- ر.ک. به: یادداشت شماره ۳ مسافت و منازل راه قادسیه تا بصره.

۲- در متن روایت بزنطی آمده بود: «از هنگامی که من این سوال را از پدرتان کردم دو سال می گذرد» با توجه به این که شهادت امام موسی کاظم علیه السلام در سال ۱۷۳ ه ق است، و با صرف نظر از مدت زمانی را که حضرت در آخرین زندان هارون سپری کرد، این سخن با سال هجرت امام رضا علیه السلام که ۲۰۰ ه ق می باشد سازش ندارد و چندان اطمینانی به نظریه مسند الامام الرضا علیه السلام مبنی بر توقف حضرت در قادسیه با استناد به روایت بزنطی حاصل نمی شود.

اخلاص آن جناب بود و مکرر در مدینه به زیارت حضرت مشرف می شد. چون از توجه آن جناب به بغداد با خبر شد بی اندازه شاد گشت و تا سه فرسخی به استقبال آن جناب شتافت و در آن جا به زیارت مقدم همایونش رسید و حضرت را به خانه خود نزول اجلال داد. برخی از شیعیان بغداد به زیارت حضرت شتافتند. چند روزی حضرت در بغداد ماندگار شد. روزی به حمّام فرمود: حمّام را آماده کن، امشب به حمّام خواهم رفت. حمّامی حسب الامر حمام را زینت داد و تا آنجا که می توانست در نظافت و پاکیزگی حمّام کوشید. در نزدیکی حمّام مرد پیسی بود که برص تمام اعضای او را گرفته بود و بوی عفني از بدن او استشمام می شد، به همین علت کمتر از خانه خود بیرون می آمد و چون شنیده بود حضرت عليه السلام ممکن است امشب به حمّام تشریف فرما شود از موقعیت استفاده کرده، نزد «گلخن تاب» آمده و پنجاه درهم به او داد و از او درخواست کرد تا بگذارد در یکی از گوشه های حمّام مخفی شود شاید از برکت قدم شریف حضرت عليه السلام رفع بد بختی و بیچارگی او بشود. نیمه شب چراغها افروخته و بوهای خوش همه جا به کار برده حوضها دارای آب صاف و پاک گردیده در این حال ذات ملکوتی صفات حضرت سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا عليه آلاف التحیه والثناء به اندرون حمّام نزول اجلال فرمود و در گوشه ای که برای حضرتش آماده بود قرار گرفت. در این حال مرد «مبرص» از مخفیگاه خود خارج شد و در برابر آن حضرت ایستاد و عرضه داشت: فرزند امیر المؤمنین! شما منع معجزات و کراماتید، استدعا دارم نظری به حال من بفرمایی. حمّامی از دیدن او که مایه نفترت خلق است بسیار شرمسار شد و خواست او را شکنجه کند (بیرون کند) حضرت او را منع کرده از جا برخاست ظرفی پر از آب کرده، سوره فاتحه بر آن خواند و آب را بر سر او ریخت، بلاfacله به امر حضرت آن مرض از او دفع شد و بدن او سرخ و سفید گشت که گویا بکلی بیماری نداشته است. حضرت به حمّام دستور داد او را بیرون ببر و از لباسهای من به او پوشان و او را نگهدار تا از حمام خارج شویم. چون حضرت از حمام خارج شد، آن مرد به دست و پای حضرت افتاد و نزدیکان او که خبردار شدند زیاده از پانصد نفر حلقه

اخلاص و تشیع آن جناب را به گوش افکنندند (شیعه شدند).[\(۱\)](#)

ص: ۳۰

۱- عماد زاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۷-۱۷۶، به نقل از: تحفه الرضویه. شیخ عباس قمی به نقل از سید عبدالکریم بن طاووس مسیر حضرت را از کوفه به بغداد و از آن جا به قم گفته است. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۸. و مقایسه کنید با منتهی الامال: «مأمون دستور داد که آن حضرت را از طریق بصره، اهواز و فارس ببرند نه از طریق کوهستان قم». شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص ۲۹۸.

برخی از منابع از جمله ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به بغداد و بیعت طاهر بن حسین^(۱) با حضرت علیه السلام در سفری که عازم مرو بود اخباری ذکر کرده است. بنابر نوشته بیهقی، هنگامی که فضل به سهل ذوالریاستین از مأمون خواست تا به نذری که هنگام جنگ با برادرش امین کرده بود که اگر در جنگ پیروز شود، ولایتهدی را به علویان خواهد سپرد، وفا کند و وی به پیشنهاد فضل بن سهل امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایتهدی برگزید، فضل نامه مأمون را به انضمام نامه ای که خود نوشته بود به بغداد فرستاد و طاهر بن حسین که تمایل به علویان داشت از این ماجرا بشدت خوشحال شد و پس از آن که معتمدان فضل بن سهل و مأمون (یاسر خادم و رجاء بن ابی ضحاک) به اتفاق

ص: ۳۱

۱- طاهر بن حسین بن مصعب پوشنگی، پویای اسلام مسلمان شد. جدش طلحه بن عبد الله خزاعی به علت خدمتی که به عباسیان کرد والی خراسان شد (۱۶۰ق). در سال ۱۹۵ مأمون، طاهر بن حسین را به فرماندهی سپاه خود منصوب کرد. وی در اختلاف میان مأمون و امین بر سر خلافت به نفع مأمون وارد جنگ شد و در جنگی که در حوالی جبال (ری) روی داد فرمانده سپاه امین، علی بن عیسیٰ بن ماهان را شکست داد و از پای درآورد. این اقدام نقش بسیار موثری در پیروزی مأمون داشت و سرانجام در سال (۱۹۸) بغداد به دست طاهر و هرثمه سقوط کرد و سربازان طاهر، امین را به هلاکت رساندند. با این که طاهر میل بازگشت به خراسان را داشت اما به دلیل این که بیم داشت مأمون او را مسئول قتل برادرش بداند از وی دوری می کرد و مأمون نگهداری قلمرو غربی را به او واگذار کرد و عهده دار شرطه بغداد شد. در سال ۲۰۶ قصد تسلط بر سرزمینهای شرق عراق را کرد و با رسیدن به مشرق نام مأمون را از خط و سکه بینداخت و اعلام استقلال کرد ولی سرانجام در سال ۲۰۷ توسط طرفداران مأمون با سم کشته شد. ر.ک. به: ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۹۴، ۲۹۶، ۱۱-۱۲؛ مسعودی، مروج الذهب، ۳۹۸ - ۴۰۱، ۳۹۱ - ۴۰۹ و ۴۴۲؛ ر.ک. فرای، تاریخ ایران کمبریج، ۴/۸۱؛ ابن اثیر، کامل تاریخ (ترجمه عباس خلیلی)، ۱۰/۱۸۳، ۱۷۷-۲۲۳، ۲۲۹ و ۱۱/۴ و ۶.

حضرت از مدینه به سوی مرو بازمی گشتند در مسیر خود در بغداد به مدت یک هفته نزد طاہر بن حسین اقامت کردند. طاهر، حضرت را احترام و اکرام کرد و نامه‌ای را که مأمون به خط خود نوشته بود به آن حضرت عرضه داشت و گفت:

نخست کسی منم که به فرمان امیرالمؤمنین (مأمون)، خداوندم تو را بیعت خواهم کرد.^(۱) و چون من این بیعت بکردم با من صد هزار سوار و پیاده است، همگان بیعت کرده باشند. رضا، «رَوَّحَهُ اللَّهُ»^(۲) دست راست را بیرون کرد تا بیعت کند چنان که رسم است، طاهر دست چپ پیش داشت. رضا گفت: این چیست؟ (طاهر) گفت: (دست) راستم مشغول است به بیعت خداوندم مأمون و دست چپ فارغ است. از آن پیش داشتم، (از آن سبب با دست چپ بیعت می‌کنم)، رضا از آنچه او بکرد، او را بپسندید و بیعت کرد و دیگر روز رضا را گسیل کرد، با کرامت بسیار، او را تا به مرو آوردند و چون بیاسود، مأمون خلیفه در شب به دیدار وی آمد و فضل (بن) سهل با وی بود و یکدیگر را گرم بپرسیدند و رضا از طاهر بسیار شکر کرد و آن نکته دست چپ و بیعت باز گفت، مأمون را سخت خوش آمد و پسندیده آمد، (از) آنچه طاهر کرده بود. گفت: ای امام، آن نخست دستی بود که به دست مبارک تو رسید من آن چپ را راست نام کردم و طاهر را که ذوالیمینین خوانند سبب این است...^(۳)

قطع نظر از شرایط سیاسی بغداد و خط سیری که مأمون برای انتقال امام رضا علیه السلام ترسیم کرده بود، این که سبب نامگذاری طاہر بن حسین به ذوالیمینین بیعت طاهر با امام رضا علیه السلام باشد، متزلزل است زیرا پاره ای منابع تاریخی سبب را مهارت بسیار او در بکارگیری اسلحه می‌دانند.^(۴) و یا بدین سبب که او دو دست راست دارد، یا

ص: ۳۲

۱- «نخستین کسی که به فرمان مأمون با تو بیعت می‌کند من هستم». مقایسه کنید با سایر منابع که عباس فرزند مأمون را نخستین فردی که با حضرت رضا علیه السلام به عنوان ولایته‌داری بیعت کرد نام برده اند: شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۳۷۵؛ فتال نیشابوری، روضه الوعظین، ص ۳۷۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۴۰؛ طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳/۵۶۵۹، و سایر منابع.

۲- روانش پاک باد.

۳- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۹۰-۶/۱.

۴- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۲/۹۸.

مردی که هر دو دستش یکسان از او فرمان می‌برند.^(۱) ابن اثیر می‌نویسد: در جنگی نابرابر که میان علی بن عیسیٰ بن ماهان با طاهر بن حسین در حوالی ری رخ داد، طاهر بن حسین برای مقابله با دشمن، سپاه خود را به دسته‌های کوچک تقسیم کرد. در این هنگام عباس بن لیث^(۲) از قلب سپاه دشمن به وی حمله کرد و طاهر با دو شمشیر به سوی او تاخت و عباس بن لیث را با ضربتی به دو نیمه کرد و این اقدام باعث گسیخته شدن سپاه دشمن و هزیمت آنها شد و بدین جهت او را ذوالیمین خواندند.

مسعودی نیز می‌گوید: سبب شکست سپاه ضربتی بود که طاهر با هر دو دست به عباس بن لیث زد، و به همین جهت او را طاهر ذوالیمین نامند زیرا هر دو دست را برای شمشیر زدن به کار می‌برد.^(۳)

ملاحظاتی درباره سفر حضرت به قم

برخلاف تأکید و تصریح منابع و کتب تاریخی در تعیین مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا عليه السلام از سوی بصره و اهواز و فارس به خراسان و این که مأمون، رجاء بن ابی ضحاک را بر حذر داشته بود که حضرت از مسیر کوفه و قم عبور کند، برخی از تذکره نویسان می‌نویسنند: حضرت در سفر به خراسان وارد قم شد و مورد استقبال شدید مردم شیعه قم قرار گرفت و در منزلگاهی که فرود آمد مدرسه‌ای ساخته شد که امروزه به مدرسه رضویه مشهور است.

فرحه الغری می‌نویسد: حضرت رضا عليه السلام وارد قم شد و مردم که از ورود آن حضرت با خبر شده بودند به ملاقات آن حضرت می‌شتابفتند و برای ضیافت ایشان بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند، حضرت برای قطع خصوصت فرمود: (إِنَّ النَّاقَةَ مَأْمُورَةً) این شتر مأمور است و به هر کجا برود همانجا منزل خواهیم کرد. شتر به حرکت

درآمد تا کنار خانه‌ای زانو زد. صاحب آن خانه شب قبل از ورود آن حضرت در خواب دیده بود که حضرت رضا عليه السلام فردا میهمان او خواهد بود و چون روایی او به

ص: ۳۳

-
- ۱- فرای، تاریخ ایران کمبریج، ۴/۸۳.
 - ۲- ابن اثیر، کامل تاریخ ترجمه عباس خلیلی، ۱/۱۸۲.
 - ۳- مسعودی، مرۆج الذهب، ۲/۳۹۲.

حقیقت پیوست در شُکفت شد. آن خانه مورد توجه قرار گرفت و مردم به آن محل می‌آمدند و استفاده می‌بردند. امروز همان محل، مدرسه شده است. شیخ محمد باقر ساعدي خراساني نيز در کتاب پیشوای هشتم شيعيان مى نويسد: هم اکنون آن مدرسه در قم موجود و به مدرسه رضويه مشهور است و سابقاً آن را مدرسه مأموريه هم مى گفتند چون حضرت فرموده بود: ناقه مأمور است.^(۱)

شیخ عباس قمی این روایت را به نقل از سید عبدالکریم بن طاووس در مفاتیح الجنان آورده است.^(۲)

همان طور که اشاره شد، مأمون تأکید داشت حضرت را از مسیر کوفه و قم عبور ندهند. سفارش مأمون در این مورد بی‌دلیل نبود، زیرا شهر کوفه و قم مرکز تجمع شيعيان بود.

کوفه پایگاه حکومت علی علیه السلام بود و اگر چه در طول تاریخ کوفیان به بی‌وفایی مشهورند و قیام خونین حسین بن علی علیه السلام و سایر قیامهایی که بعد از نهضت عاشورا روی داد شاهد آن است، با این همه شهر کوفه به دلیل حضور پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان، همواره کانون قیامها و نهضتهای علویان بر ضد حکام بنی امية و بنی عباس بود و فراوانی قیامهایی که در این شهر رخ داد نمایانگر این موضوع است. علاوه بر آن اگر روایات محکم و اسناد تاریخی معتبری را که گواه عبور حضرت از بصره است نادیده بگیریم به لحاظ جغرافیای راهها، گذر حضرت علیه السلام از قم و از آن جا به اهواز و یا فارس و سپس خراسان کاملاً غیر منطقی می‌نماید. بنابراین آنچه که دسته‌ای از تذکره نویسان گفته‌اند کاملاً بی‌اساس است.

قم نیز علاوه بر ملاحظات جغرافیای راهها، مانند کوفه مرکز تجمع شیعیان بود و حضور علویان و بزرگان شیعه در آن دیار درستی آن را تأیید می‌کند.

شیخ مفید در الارشاد، از عبور دعل خزاعی شاعر معروف شیعی از قم خبر

ص: ۳۴

۱- عماد زاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۸۱-۲ و در ذیل عبارت نقل شده می‌نویسد: این خط سیر که از قدمان نقل است انوار البهیه محدث قمی با خط سیری که اعتماد السلطنه می‌نویسد منافات دارد.

۲- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷. و همچنین شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص ۳۰۲.

می دهد، وی می نویسد: دعقل قصیده ای برای حضرت خواند و حضرت دستور داد پارچه ای از خز به وی بدهند که در آن ششصد دینار اشرفی طلا بود تا دعقل آن را توشہ سفر کند. دعقل نپذیرفت و تنها خواهش کرد حضرت یکی از جامه های خود را به او بدهند و حضرت چنین کرد. آنگاه دعقل از مرو به قم آمد و چون مردم متوجه شدند وی جامه امام علیه السلام را نزد خود دارد خواستند آن را به هزار درهم بخرند ولی دعقل راضی نشد، با این همه آن را از دست دعقل گرفته در میان خود قسمت کردند و از جامه تکه ای برای دعقل بیش نماند.^(۱)

از گزارش شیخ مفید درباره عبور دعقل از قم بخوبی استفاده می شود که اگر چنانچه مأمون حضرت را از این شهر حرکت می داد، در میان شیعیان و مردم قم با چه واکنشی روبرو می شد، بخصوص که حضرت از هر کجا گذر می کرد به نحوی اکراه و اجبار سفر خویش و عاقبت ولایته‌ی را فاش می ساخت. بنابراین آنچه در این دسته از تذکره ها آمده دور از صحت و گاه متناقض با سایر منابع است.

در مورد توقف حضرت در قم، منابع تاریخ محلی نیز آن را تأیید نمی کند. حسن قمی که در سال ۳۷۸ ه ق تاریخ قم را تألیف کرده است می نویسد:

مأمون، رضا علیه السلام را از مدینه به مرو در صحبت رجاء بن ابی ضحاک از راه بصره و فارس و اهواز (بصره، اهواز و فارس) به طوس آورد و برای او در آخر سنه مأتین (۲۰۰ ه ق) بیعت به ولایته‌ی بست.^(۲) تاریخ قم که از قدیمی ترین منابع تاریخ محلی است، هیچگونه اطلاعی از عبور حضرت رضا علیه السلام از شهر قم نمی دهد.^(۳) کلینی نیز در اصول کافی می نویسد:

مأمون آن حضرت را از بصره و شیراز (که شیعیانش کمتر بودند) به مرو حرکت داد... مأمون به حضرت نوشت: راه کوهستان و قم را در پیش نگیرد، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بیاید (شاید مقصودش این بود که آن حضرت از راهی برود که

ص: ۳۵

۱- شیخ مفید، الارشاد، ۲/۶-۲۵۵؛ نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۷۳.

۲- حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ص ۱۹۹؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ۱/۲۵۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۵۵؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ۹-۳۵۵.

۳- تاریخ قم، نگاه کنید به: فصل «طالبیسی» که به قم آمدند.»

شیعیانش کمتر باشند و از ناراحتی امام آگاه نشوند) تا آن که به مرو رسید.[\(۱\)](#)

راوندی نیز در این زمینه می نویسد: مأمون به رجاء بن ابی ضحاک دستور داد امام را از کوفه گذر ندهد تا اهل آن شهر شیفته و فریفته او نشوند.[\(۲\)](#)

سیر منازل از نباج تا بصره

برابر شرح ابن رسته در الاعلاق النفیسه، منازل و مسافتات نباج تا بصره به شرح ذیل است:

۱- از نباج تا «سمینه» (*Sumaina*) بیست و سه میل.

۲- از سمینه تا «ینسوغه» (*Yansuea*) بیست و نه میل.

۳- از ینسوغه تا «ذات العُشر» (*Dhatel - Ushar*) بیست و سه میل.

۴- از ذات العشر تا «ماویه» (*Mawiya*) بیست و نه میل.

۵- از ماویه تا «حفر ابی موسی» (*Hafar-Abi-Mosa*) سی و دو میل.

۶- از حفر ابی موسی تا «خرجا» (*Khardja*) بیست و شش میل.

۷- از خرجا تا «شجی» (*Shadji*) بیست و سه میل.

۸- از شجی تا «رُحیل» (*Ruhail*) بیست و نه میل.

ص: ۳۶

۱- ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، اصول کافی، ۲/۴۰۲ و ۴۰۷ و همچنین نگاه کنید به: محمد بن محسن کاشانی، معادن الحکمه، ص ۱۰۸؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۰۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۴۹/۱۳۴؛ شیخ صدق، عيون اخبار الرضا، ۲/۱۴۹ و ۱۸۰.

۲- جعفر مرتضی حسینی، زندگی سیاسی هشتمنی امام، ص ۱-۳۵۰. به نقل از: مسنند الامام الرضا عليه السلام می نویسد: امام رضا عليه السلام وارد بغداد نشد و از قادسیه راه بیابان بصره را در پیش گرفت و از طریق نباج وارد بصره شد و هرگز کوفه و بغداد را ندید. عطاردی، مسنند الامام الرضا عليه السلام، ۱/۱۰۸. شیخ صدق به نقل از عبدالسلام بن صالح هروی می نویسد: به خدا سوگند که آن حضرت در امر ولایتهدی به طوع و رغبت داخل نشد، بلکه از روی اکراه او را به سوی کوفه سوار کردند و پس از آن، حضرت را از راه بصره و فارس به مرو آوردند. شیخ صدق، عيون اخبار الرضا عليه السلام، ۲/۳۸۰. روایت اخیر مقایسه شود با روایت علی بن ابراهیم بن هاشم که می گوید: مأمون نوشت آن حضرت از راه کوفه و قم تشریف فرمای خراسان نشود و آن جناب را از راه بصره و اهواز و فارس آوردند تا این که به مرو رسید. شیخ صدق، عيون اخبار

۹- از رحیل تا «**حُفَيْرٌ**» (Hufair) بیست و هشت میل.

۱۰- از حفیر تا «**مَنْجَشَانِيَّة**» (Mandjashaniy) ده میل.

۱۱- از منجشانیه تا «بصره» هشت میل.^(۱)

قدامه بن جعفر در کتاب الخراج منازل نباج تا بصره را در شش منزل به شرح ذیل آورده است:^(۲)

۱- از نباج (**Nibadj**) تا «سُمِينَةٍ».

۲- از سمینه تا «يَنْسُوْعَه».

۳- از ينسوعه تا «ذات العَشَرِ».

۴- از ذات العَشَرِ تا «مَأْوِيَّه».

۵- از ماویه تا «حُفَيْرٌ».

۶- از حفیر تا «بصره».

ورود حضرت به بصره

گزارشی از ابن شهرآشوب در المناقب است که آن حضرت هنگامی که از مدینه به مرو عازم بود در بصره توقف داشت و راوی این قول ابن علوان است. اما آنچه نقل می کند همان ماجرای است که ابی حیب نباجی در ورود حضرت علیه السلام به نباج نقل کرده و به نظر می رسد روایت در اصل یکی است، اما در آخر روایت ابن علوان، ماجرایی افزون بر آنچه ابوحیب نباجی گفته دارد. روایت ابن شهرآشوب چنین است:^(۳)

ابن علوان ^(۴) گوید: در خواب دیدم کسی به من گفت: رسول خدا به بصره

آمده اند.^(۵) گفتم: به کجا وارد می شوند؟ گفت: در حیاط بنی فلان.^(۶) من به آنجا

ص: ۳۷

۱- ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص ۱۱-۲۱.

۲- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۷.

۳- ابن شهرآشوب، المناقب، ۲۳۹۷.

۴- شیخ صدق در عيون اخبار الرضا علیه السلام؛ اربلی در کشف الغمّه فی معرفة الائمه و مسعودی در اثبات الوصیه به نقل از

ابو حبيب نباجی آورده اند.

- ٥- شیخ صدق و دیگران: «به نباج تشریف آوردن». عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۸ و ...
- ٦- شیخ صدق: «در مسجد». عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۸.

رفتم و دیدم رسول خدا جلوس فرموده و مقابل او طبقی از خرما است.^(۱) حضرت با دست مبارک خود از آن خرما برداشته به من دادند و من آنها را شمردم هیجده دانه بود. وقتی بیدار شدم،^(۲) وضو گرفتم و نماز خواندم و جایی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جلوس فرموده بودند بخاطر سپردم. چندی نگذشت که علی بن موسی الرضا علیه السلام به بصره آمدند و من به حیاط بنی فلان رفتم و دیدم حضرت رضا علیه السلام در جای رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است و در مقابل او طبقه‌ایی از خرما است. هیجده دانه از آنها را به من عطا فرمود.^(۳) گفت: یابن رسول الله زیادتر مرحمت فرماید فرمود: اگر جدّم زیادتر از آن داده بود من هم می دادم.

ابن شهرآشوب در ادامه روایت به نقل از ابن علوان اضافه می کند:

حضرت پس از چند روز نزد من فرستاده از من ردایی با اندازه های معین خواست. گفت: چنین ردایی نزد من نیست. حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن در بقچه فلانی است کسی نزد عیالت بفرست و آن را بخواه. من کس فرستادم و نشانی دادم و او رفت و آنچه حضرت فرموده بود آورد.^(۴)

ص: ۳۸

-
- ۱- شیخ صدق: «خرمای صیحانی». عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۸.
 - ۲- شیخ صدق و مسعودی: «خواب خود را چنین تعبیر کردم که هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد». عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۸.
 - ۳- شیخ صدق: «چون بیست روزی از این جریان گذشت من در زمین خود مشغول کشاورزی و باعذری بودم شخصی نزد من آمد و گفت: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه آمدند و...». عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۸.
 - ۴- مسعودی در اثبات الوصیه و شیخ صدق در عيون اخبار الرضا علیه السلام با تفصیل بیشتری شرح می دهند.

از بصره تا سوق الاهواز

امام علیه السلام هنگامی که از بصره خارج شد به استناد منابع و تواریخ معتبر، از طریق بصره وارد سوق الاهواز (خوزستان) شد. ابن رسته در الاعلاق النفیسه، ابن حوقل

در صوره الارض، جیهانی در اشکال العالم، اصطخری در مسالک الممالک و

قدامه بن جعفر در کتاب الخراج منازل و مسافت راه میان بصره تا سوق الاهواز را

بیان کرده اند که به اختصار در اینجا می آوریم.

از دیار عرب (عراق) تا خوزستان دو راه وجود دارد، یکی از بغداد به واسطه و از واسطه به خوزستان و راه دیگر از بصره به خوزستان که کوتاهترین راه و فاصله میان ایران و عراق آن روز محسوب می شد.

مسیر راه بصره به خوزستان به شرح ذیل است:

۱- از بصره تا «ابلّه» (Obolla) چهار فرسخ.

ابلّه معرب کلمه یونانی آپولوگوس (Apologos) است که یکی از شهرهای قدیمی است و هوای گرم و تب آسود، داشته است.[\(۱\)](#)

ابلّه در شمال مصب نهر ابلّه در جزیره بزرگی واقع شده بود و در کناره جنوبی این نهر شهری بود موسوم به شقّ عثمان. در سد بالای مصب نهر ابلّه و روبروی آن،

یعنی در ساحل خاوری شط العرب، برای مسافرانی که از دجله می گذشتند و به خوزستان می رفتند منزلگاهی بود که آن را عسکر ابو جعفر اردوجاگاه منصور خلیفه

ص: ۳۹

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۱ و ۲۵.

اصطخری در مسالک الممالک می گوید: ابله بر، رود ابله است و در این رود هوری است عظیم که کشتی از دریا رهایی یابد. این جاییم غرق شدن باشد و آن را «هور ابله» خوانند.[\(۲\)](#)

ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ ه ق از شهر ابله دیدن کرده در سفرنامه خود می نویسد: شهر ابله بر کنار نهر است و نهر، بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم با قصرها و بازارها و مساجد و ارباطه (رباطها = کاروانسراه) که آن را حد و وصف نتوان کرد و اصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز، محلّتها (محله ها) و مساجد و ارباطه ها و بازارها بود و بناهای عظیم بود چنان که از آن نزه تر

(پاکتر) در عالم نباشد و آن را شق عثمان می گفتند و...[\(۳\)](#)

- از ابله تا «بیان» (Bayan) پنج فرسخ.

- از بیان تا «حصن مهدی» (Hicn-Mohdy) از راه خشکی سواره شش فرسخ و از راه رودخانه «جدید» (-al-Nahr-al-Djadyd) هشت فرسخ (دو مرحله)[\(۴\)](#) است. و برابر نقل ابن حوقل بیان تا حصن مهدی یک منزل بر پشت شتر مسافت دارد.[\(۵\)](#) حصن مهدی یا دژمهدی قلعه ای است که مهدی خلیفه عباسی (پدر هارون الرشید) آن را ساخته بود و امروز (سال ۳۲۰ ه ق) از آن اثری نیست.[\(۶\)](#)

- از حصن مهدی تا «سوق الاربعاء» (Souk-al-Arbaa) چهار فرسخ.

- از سوق الاربعاء تا «محول» (Mohavwal) شش فرسخ.

- از محول تا «دولاب» (Doulab) هشت فرسخ.

- از دولاب تا «سوق الاهواز» (Souk-al-Ahwaz) دو فرسخ. بنابراین از بصره تا

ص: ۴۰

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵۱.

۲- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۳. آدم متر، درباره کشتیرانی در رودخانه ها و استفاده از زورق در شبکه شهرهای بصره، اطلاعات ارزنده ای ارائه می دهد. جهت اطلاع، ر.ک. به: آدم متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ص ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۴۴-۵.

۳- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۵۹.

۴- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۴.

۵- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۰.

٦- ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ص ١٠٤.

سوق الاهواز سی و شش فرسخ راه است.[\(۱\)](#)

جیهانی، در اشکال العالم، اصطخری در مسالک الممالک، ابن حوقل در صوره الارض، مسیر راه بصره تا خوزستان (سرحد خوزستان) را با تفاوت‌های اندکی به این شرح بیان می کنند:[\(۲\)](#)

۱- ابله

۲- بیان

۳- حصن مهدی

۴- باستیان

۵- خان مزدویه

۶- دورق

۷- قریه دایرا

۸- آسک

۹- ارجان

ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ هـ. ق از بصره وارد ابله شده این مسیر را از طریق آب طی کرده است او می گوید: از ساحل بصره بر صنبوق (зорق کوچک) نشستیم و به ابله رفتیم، ابله تا بصره ده میل فاصله دارد... از ابله وارد هوری شدیم که از خلیج

فارس منشعب می شود، ما به وسیله کشتی کوچکی مسافت می کردیم... پس از غروب به راه افتادیم و سحرگاه به عبادان (آبادان) رسیدیم... صبحگاهان به عزم ماجول (معشور یا ماشهر) سوار کشتی شدیم... یک روز در آن شهر به سر بردیم...

چارپایی کرایه کردیم و پس از آن که سه روز از طریق بیابان راه پیمودیم به رامز (رامهرمز) رسیدیم، در این بیابان طوایف گرد در چادرهای معین زندگی می کنند. می گویند این طوایف از نژاد عرب می باشند. رامز شهر خوبی است و شهرهای زیادی دارد... در رامز یک شب توقف کردیم. آن گاه از میان جلگه ای که آبادیهایی از

ص: ۴۱

۱- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۶. در ضمن نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۱-۲۱۹.

۲- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۰؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۸-۱۰؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۴-۹۳.

طوایف کرد در آن بود حرکت کردیم در هر یک از منازل این راه زاویه‌ای است که برای مسافرین نان و گوشت و حلوا آماده دارند. حلوای آنان از شیره انگور است... سرانجام به شهر تستر (شوستر) رسیدیم تستر برای ورود و خروج مسافرین یک در بیشتر ندارد و آن را دروازه دسبول (دزفول) می‌نامند. دروازه در لغت آنان به معنی در است، درهای دیگر این شهر به سوی رودخانه باز می‌شود... از تستر (شوستر) حرکت کردیم سه روز از کوههای بلند راه می‌رفتیم تا به ایذه رسیدیم، ایذه را «مال الامیر» نیز می‌نامیدند.^(۱)

ناصر خسرو در سال ۴۳۸ ه ق. نیز مسیر بصره، ابله، عبادان (آبادان) را از طریق دریا طی کرده است. وی در سفرنامه خود می‌نویسد:

از بصره بیرون آمدیم و در زورق نشستیم، از نهر ابله تا چهار فرسنگ^۲ که می‌آمدیم، از هر دو طرف نهر و باع و بستان و کوشک و منظر بود. چون به شاطی عثمان رسیدیم فرود آمدیم و برابر شهر ابله و آن جا مقام کردیم^(۲) و ... بر کشتی بزرگ که آن را «بوصی» می‌گفتند نشستیم و خلق بسیار از جانب که آن کشتی را می‌دیدند، دعا می‌کردند که «یا بوصی سلکک اللہ تعالیٰ» و به عبادان (آبادان)

رسیدیم.^(۳)

ناصر خسرو از عبادان به مهربان، و از آن جا به سبب نامنی راه با کمک حاکم ارغان (ارجان) به سمت ارجان ادامه سفر داده و پس از حرکت به سوی اصفهان به مرو (خراسان) رفته است. بنابراین در مسیر راه خود از اهواز و فارس عبور نکرده

ص: ۴۲

۱- ابن بطوطه، سفرنامه، ص ۲۰۳-۱۹۸. ابن بطوطه درباره سفر خود از عراق به ایران می‌نویسد: رسم من در مسافرتها بر این بود که تا ممکن است دو بار از یک راه نروم، من قصد بغداد داشتم لیکن یکی از اهالی بصره پیشنهاد کرد که اول به لرستان و از آن جا به عراق عجم سرزمینی میان قم و اصفهان بروم آنگاه به عراق عرب بازگردم من پیشنهاد وی را پذیرفتم. (ابن بطوطه، سفرنامه، ص ۲۰۰). به طوری که ملاحظه شد مسیر ابن بطوطه از طریق بصره به ابله و از آن جا به عبادان (آبادان) و سپس به ماجول (ماهشهر) و از آن جا به رامز (رامهرمز) و سپس به تستر (شوستر) بود. اما برابر گزارش‌های به دست آمده حضرت امام رضا علیه السلام از بصره به سوق الاهواز (اهواز) و از آن جا از طریق ارجان به فارس حرکت کردند.

۲- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۱.

۳- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۱.

است.

راه کنونی بصره به اهواز

راه کنونی بصره به اهواز، براساس نقشه های جدید امروزه از بصره به «العشار» (Al-Ashar) با عبور از شط العرب و از آن جا به سمت «تنومه» (Tanumah) و سپس «یمین» (Yamin) و «جاسم» (Jasim) و سپس از مرز ایران به سمت «شلمچه» (Hoseyniyeh) و «مندوان» (Mondovan) و «حسینیه» (Shalamcheh) و از آن جا به «مندوان» (Ahu) و «آهو» (Abadiyeh) و سپس «عبدیه» (Hamid) و اهواز متنه می شود.^(۱)

همان طور که ملاحظه می شود، از نامهای قدیمی این مسیر در نقشه های امروزی نشانی نمانده و به سختی می توان مکان دقیق منزلگاههای قدیمی را پس از گذشت بیش از دوازده قرن از هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با توجه به تحولات و دگرگونیهای جغرافیای طبیعی و سیاسی، اجتماعی مناطق یاد شده، تعیین کرد.

سوق الاهواز

اهواز در اوخر سال ۵۱ ه.ق توسط ابوموسی اشعری در زمان زمامداری عمر بن خطاب فتح شد.^(۲) ابن حوقل که کتاب خود صوره الارض را در سال ۳۶۷ ه.ق تأليف کرده است، حدود خوزستان را به شرح ذیل وصف می کند:

حدود خوزستان و موقع آن در میان سرزمینهای مجاور که بدان می پیوندد و از مضائق آن به شمار می روند، بدین گونه است: حد شرقی آن فارس و اصفهان است و میان خوزستان و حد فارس از سوی اصفهان، رود طاب^(۳) جاری است و تا

ص: ۴۳

۱- نگاه کنید به: نقشه راهنمای عراق و اطلس راههای ایران، چاپ دوم، ص ۲۸ و ۳۷، انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۶۰.
۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۴۳.

۳- اسم طاب امروزه اشتباهًا بر نهرهای خیرآباد که از شعب رود هندیان یا رود زهره است و به خلیج فارس می ریزد اطلاق می شود و این غیر از رود طاب است: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۱.

نزدیکی مهربان^(۱) مرز آن را تشکیل می دهد و بر کرانه این رودخانه روستایی بزرگ و ناحیه ای پهناور است. این رود عمیق و بزرگ است و پلی چوبین^(۲) معلق در هوا

دارد و فاصله آن تا آب، ده ذراع و گذرگاه کاروانیان و عابران است. آن گاه رود طاب مرز میان دورق و مهربان می گردد تا آن که به دریا می ریزد.

غرب خوزستان روستای واسط و توابع آن و نیز دورراسی^(۳) است، اما شمال

آن حد صیمه و کرج و لور (لرستان) است تا آن که به حدود «جبال» از سوی اصفهان می پیونددند. به گفته برخی لرستان و توابع آن جزء خوزستان و سپس جزء جبال شده است. مرز خوزستان از سوی فارس و اصفهان و حدود جبال از سوی واسط تربیعی به خط مستقیم است جز این که حد جنوبی از عبادان (آبادان) تا روستای واسط به صورت مخروط درمی آید و در تربیع از طرف مقابل تنگ می شود و همچنین در تربیع از ناحیه جنوب و نیز از ناحیه عبادان به سوی دریا تا فارس نیم دایره ای است که در گوشه تشکیل می گردد و این حد از مغرب آغاز و به سوی دجله کشیده می شود تا آن که از «بیان» می گذرد، آنگاه از پشت «مفتوح» و «مدار» پیچیده به روستای واسط که از همانجا آغاز گشته بود می پیوندد.^(۴)

شهر اهواز را در آغاز سوق الاهواز می نامیدند و به اختصار الاهواز و یا اهواز

گفتند.^(۵) اهواز جمع «هوز = خوز» است^(۶) و کلمه خوزستان یعنی کشور «خوزها».^(۷) یاقوت حموی در معجم البلدان به نقل از ثوری می نویسد: اهواز را به

ص: ۴۴

۱- ماهی روبان: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۵. و نیز ر.ک. به: نجیب بکران، جهان نما، ص ۴۸.

۲- بر رودخانه طاب پلی ساخته اند که آن را «پول ثکان» می نامند. حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۵۵.

۳- این شهر در قرون وسطی وجود داشته و اکنون اثری از آن دیده نمی شود: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۰.

۴- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۲۳-۲۲.

۵- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۰؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۱؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱۳۲.

۶- نگاه کنید به: لغتنامه دهخدا و برهان قاطع، کلمه هوز و خوزستان.

۷- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ص ۱۳۱ به نقل از: یاقوت حموی، معجم البلدان؛ صفی الدین بغدادی، مراصد الاطلاع. و همچنین ابن حوقل، سفرنامه ابن حوقل، ایران در صوره الارض؛ ص ۲۵۸؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۱.

زبان فارسی «هوز مشیر» گویند و تحقیق این است که اهواز در اصل اخواز بوده و آن را معرب کرده، اهواز گفته اند.^(۱) در نسخ خطی «هرمز اوشیر» و «هرمز اردشیر» هم آمده است.^(۲)

قدامه بن جعفر در سال ۲۶۶ نواحی اهواز را به هفت بخش تقسیم می کند^(۳) که

نخستین آنها از کنار مرز بصره ناحیه سوق الاهواز است و مجاور «مذار»^(۴) (Madhar) ناحیه «نهرتیری» است و پس از آن تستر^(۵) (Tostar) و ناحیه شوش^(۶) (Sous) و ناحیه جندی شاپور و ناحیه رام هرمز (رامهرمز) و ناحیه سوق العتیق^(۷) (Souk-al-atyk) است.

سرزمین خوزستان در محلی مستوی و هموار قرار گرفته و دارای آبهای جاری

ص: ۴۵

-
- ۱- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ص ۱۳۱.
 - ۲- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۱، ۳۴۱، ۳۴۲؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۱.
 - ۳- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۳۶.
 - ۴- نگاه کنید به: یعقوبی، البلدان، ص ۱۰۱؛ ابن فقيه، مختصر البلدان، ص ۲۱۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص ۹-۷؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۸؛ ابن حوقل، صوره الأرض، ص ۲۱۴؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۵۳؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۶.
 - ۵- نگاه کنید به: ابن خردابه، المسالک والممالک، ص ۴۲-۴۶؛ یعقوبی، البلدان، ص ۱۴۱-۱۴۰؛ فزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص ۲-۷۰؛ مستوفی، نزهه القلوب، ص ۹-۱۰؛ ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۵؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱/۸۴۷؛ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ص ۹-۲۰؛ یعقوبی، البلدان، ۵۰-۱۴۱.
 - ۶- مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۱۱؛ یعقوبی، البلدان، ص ۷-۱۴۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفيسه؛ ص ۲۰-۲۱۹؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۳-۹۶؛ ابن خردابه، المسالک والممالک، ص ۴۲-۱۶۲؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۸۸؛ ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۳۵-۳۵۹؛ ابن فقيه، مختصر کتاب البلدان، ص ۱۴۱؛ ابن حوقل، صوره الأرض، ص ۲۳۱؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۸.
 - ۷- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۳۶.

است، در سراسر خوزستان کوهی و ریگی نیست و تنها در مجاورت نواحی شوشتار، جندی شاپور، ایذج «ایذه» و اصفهان کوه دیده می شود. خوزستان دارای آبهای پاکیزه و شیرین و جاری است و در سراسر این سرزمین شهری نمی شناسیم که آبش از چاه باشد زیرا وجود آبهای جاری فراوان آن را از آب چاه بی نیاز می کند.^(۱) خاک آن هر چه از دجله به سوی شمال دور شویم خشکتر و سالمتر است و هر چه به دجله نزدیکتر شویم در سستی (یا شوره زار بودن) از جنس زمین بصره است... محصول آن خرما است و همه حبوبات نیز مانند گندم، جو و باقلا در آن به عمل می آید. برنج نیز فراوان دارد تا آنجا که آرد می کنند و نان می پزند و می خورند و قوت ایشان است. در همه بخش‌های بزرگ شهری نیست که نیشکر نداشته باشد و در منطقه مسرقان^(۲) فراوان است و از آن جا بیشتر به شوستر و عسکر مکرم^(۳) می برنند، زیرا نیهای عسکر مکرم و شوستر شکر فراوان ندارد، برخلاف سوس (شوش) که شکرش بسیار است و در سایر جاها نیشکر به اندازه رفع حاجت و بیشتر از آن وجود دارد. همه قسم میوه در خوزستان هست جز گردو و میوه‌های سردسیری که در آن جا به دست نمی آید. مردم خوزستان غالباً مذهب

اعتزال دارند و این مذهب در نزد آنان بیش از اقوام دیگر شایع است.^(۴)

ص: ۴۶

-
- ۱- آدام متز به نقل از مقدسی در احسن التقاسیم، ص ۴۱۶ از متزلگاهها و گذرگاههایی در خوزستان نام می برد که در آن جا منابع بزرگ آب برای مسافران تهیه شده بود. ر.ک. به: آدام متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۲/۲۲۷.
 - ۲- مسرقان، نام نهری است که اکنون به آب «گرگر» موسوم است. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۴.
 - ۳- مکرم، سردار عرب نزدیک خرابه‌های شهری که به فارسی «رستم گواد» نام داشت و عربها آن را «رستم قباد» می نامیدند مستقر شد و این مکان بعدها به «عسکر مکرم» یعنی اردوگاه مکرم معروف شد. این نام در نقشه‌ها دیده نمی شود ولی در جای آن خرابه‌های «بند قیر» است که از آن جا آب گرگر مسرقان به کارون می ریزد. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۵.
 - ۴- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۲۶-۲۴. نگاه کنید به: اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۳-۸۹.

امام رضا علیه السلام از بصره به سوی اهواز حرکت کرد^(۱) ولی از جزئیات مسیر حرکت امام علیه السلام و منزلگاههایی که حضرت در آن توقف فرمود منابع هیچ گزارشی ارائه نکرده اند. آنچه مسلم است منازلی را که قدامه بن جعفر شصت و شش سال بعد از عزیمت حضرت رضا علیه السلام در کتاب الخراج نام برده با توجه به مدت زمان کوتاهی که عمدتاً نمی تواند تحولات عمدۀ ای در منزلگاههای آبی و خاکی بصره به سوق الاهواز بوجود آمده باشد، قریب به یقین همان منازلی است که حضرت علیه السلام در سال ۲۰۰ از آن جا عبور کرده که شرح آن به تفصیل آمده است.

رخدادهای اهواز

شیخ صدوق به سند خود از ابوالحسن صانع و او از عمومی خود نقل می کند که: من با حضرت رضا علیه السلام تا خراسان همراه بودم و با ایشان مشورت کردم درباره قتل رجاء بن ابی ضحاک که آن جناب را به خراسان آورد، پس آن جناب مرا از این فکر

نهی کرد و فرمود: آیا می خواهی نفس مونی را به عوض کافری به قتل رسانی^(۲)؟

ص: ۴۷

۱- راوندی در الخرائج والجرائح می نویسد: ما قال ابوهاشم، لما بعث المأمون رجاء بن ابی الضحاک، يحمل الى ابی الحسن علی بن موسی طریق الاهواز و لم یمران علی طرق الكوفه... ر.ک. به: راوندی الخرائج والجرائح، چاپ بمبئی، ص ۱۰۴. و همچنین نگاه کنید به: مجلسی، بحار الانوار، ۱۰۵ و ۱۱۲؛ عطاردی، مستند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۵۵؛ ابوالقاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۴۳. کتاب معصومین چهارده گانه متأسفانه بدون ذکر هیچ گونه مأخذی می نویسد: موکب امام بسیار مجلل و شکوهمند و زیبا بود بر قاطری شهبا بسته بودند و... موکب همایون امام از بصره با کشتی به محمره (خرمشهر) نزول اجلال فرمود و با همان تشریفات مجلل از محمره به اهواز رسید... امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از اهواز به اراک و از آن جا به ری تشریف فرما شد و از راه ری به سمت خراسان گذشت. ر.ک. به: جواد فاضل، معصومین چهارده گانه، (امام علی بن موسی الرضا علیه السلام)، ص ۹-۱۰۸. ترسیم این خط سیر اخیر صحیح نمی باشد.

۲- فقال: تريد أن تقتل نفساً مونه بنفس كافره؟ مترجم عيون اخبار الرضا علیه السلام محدث تقى اصفهانى می افزاید: از این کلام حسن حال رجاء بن ابی ضحاک معلوم می شود و مقصود این است که کسی دیگر باعث این عمل شده و تو می خواهی رجاء را به عوض او به قتل رسانی؟ شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۵۴. تصمیم درباره قتل رجاء بن ابی ضحاک، نمایانگر اهمیت و حساسیت مسیری است که مأمون برای انتقال حضرت رضا علیه السلام تعیین کرده بود. بی شکّ عبور حضرت رضا علیه السلام از کانونهای شیعی و شهرهایی که شیعیان آن حضرت و یا سایر مخالفان سیاسی مأمون در آن نفوذ داشتند با موانع و مشکلات زیادی توأم بود و نوعاً خطرات قابل ملاحظه ای برای مأموران حکومتی از جانب شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و نیز از جانب عباسیان متعصب که مخالفان سرسخت انتقال خلافت به علویان بودند در پی داشت. علاوه، باید خوارج را نیز که از مخالفان این طرح بودند اضافه کرد.

چون آن جناب به اهواز رسید فرمود: نیشکری از برای من جستجو کنید. بعضی از اهل اهواز که آنها را عقلی نبود گفتند: این مرد اعرابی است و نمی داند که در فصل تابستان نیشکر یافت نمی شود، پس به آن جناب عرض کردند: ای سید ما نیشکر در این وقت نیست بلکه در فصل زمستان پیدا می شود. آن جناب فرمود: جستجو کنید که بزودی آن را بیابید. اسحق بن ابراهیم گفت: به خدا قسم که طلب نمی کند سید من مگر موجود را پس از آن به جمیع نواحی و اطراف فرستادند تا این که زراعتکاران اسحق آمدند و گفتند: نزد ما پیدا می شود و ما ذخیره کرده ایم آن را از برای بذر که بعد از این زراعت کنیم. پس این یکی از دلیلهای آن بزرگوار شد و علامت امامت او گردید. چون آن بزرگوار به مکانی رسید که آن را قفتریه می گفتند (یا نزد مأمون رسید)^(۱) در حالت سجود از او شنیدم که می فرمود: حمد مخصوص تو است اگر تو را اطاعت کنم، و مرا حجّتی نیست اگر تو را معصیت کنم، و عملی از برای من و از برای غیر من نیست در احسان تو، و مرا عذری نیست اگر بدی کنم، و آنچه خوبی به منت رسد از جانب توست ای کریم! بیامرز هر مرد مومن و زن مومنه ای را که در مشرق و مغرب زمین هستند.^(۲) راوی گوید چند بار پشت سر آن

بزرگوار نماز خواندیم و آن بزرگوار در نمازهای واجب غیر از حمد و سوره

ص: ۴۸

-
- ۱- تردید از ما نیست.
 - ۲- ملا باقر مجلسی می گوید: حضرت در اهواز در مسجدی نماز خواند و این دعا را فرمود: لَكَ الْحَمْدُ إِنْ أَطْعَنَكَ وَلَا حَجَّةٌ لِي إِنْ عَصَيْتُكَ وَلَا صُنْعٌ لِي وَلَا لِغَيْرِي فِي إِحْسَانِكَ وَلَا عُذْرًا لِي إِنْ أَسَأْتُ، مَا أَصَابْتَنِي مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْكَ يَا كَرِيمُ، إِغْفِرْ لِمَنْ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَعَارِبِهَا مِنَ الْمُؤْنَثَنَ وَالْمُؤْنَاتِ. به نقل از عmadزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۷۹. همچنین ر.ک. به: بحار الانوار ترجمه موسی خسروی، ۱۲/۵-۱۰۴.

«أَنَا أَنْزَلْنَاهُ» در رکعت اول و حمد و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ» در رکعت دوم، سوره دیگری نخواند.^(۱)

مسند الامام الرضا عليه السلام، این روایت را با تغییرات مختصری نقل می کند، و در بخش ماجرای قتل رجاء بن ابی ضحاک، با صراحة اشاره می کند که این ماجرا در شهر اهواز روی داده است.^(۲)

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الصَّائِعِ عَنْ عَمِّهِ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ إِلَى خُرَاسَانَ

أَوْمَرْتُ فِي قَتْلِ رَجَاءَ بْنِ أَبِي الضَّحَاكِ، الَّذِي حَمَلَهُ إِلَى خُرَاسَانَ فَنَهَانِي عَنْ ذَلِكَ وَقَالَ:

أَتَرِيدُ أَنْ تَقْتُلَ نَفْسًا مَوْمَنَهُ بِنْفِسٍ كَافِرَهُ؟ قَالَ: فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْأَهْوَازِ قَالَ لِأَهْلِ الْأَهْوَازِ: أُطْلُبُوكُمْ لِي قَصْبَ سَكَرِ...^(۳)

حادثه دیگری که در اهواز روی داد بیماری امام علیه السلام در این شهر بود ولی قبل از بازگشتن کردن ماجرا بیماری امام علیه السلام لازم است اطلاعاتی درباره وضعیت آب و هوای بیماری زای اهواز به نقل از یاقوت حموی و صفوی الدین بغدادی از معجم البلدان و مراصد الاطلاع^(۴) بیان کنیم:

هوای اهواز قتال غربا است و در وقتی که در هیچ شهری ناخوشی و تب وجود ندارد در این شهر موجود است و در هر شهری که شخص مبتلا به تب شد بعد از تنقیه و رفع مرض آن مرض دیگر عود نمی کند، مگر باز اخلاط فاسدہ ردیه در بدن او جمع شود. ولی در اهواز این طور نیست، ناخوشی بدون حدوث اسباب مسطوره عود می نماید زیرا سبب کثرت اکل و امتلا و غیره نیست بلکه این ناخوشی از آب و هوای این بلد است.^(۵)

درباره بیماری امام رضا علیه السلام ابوهاشم جعفری گوید: من در «آیذج» بودم.^(۶)

صفحه ۴۹:

- ۱- شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۵-۴۵۴.
- ۲- عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۸۲.
- ۳- عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۱۷۵.
- ۴- مراصد الاطلاع خلاصه کتاب معجم البلدان است که در سال ۷۰۰ تألیف شده است.
- ۵- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱۳۳.
- ۶- در منابع جغرافیایی مکانی را به نام «آیذج» نیافتم اما به لحاظ تشابه اسمی ممکن است منظور همان شهر «ایذج» یا «ایذه» باشد که در این صورت از این مکان ابن بطوطه و مقدسی به عنوان «مال امیر» نام می برنند که پلی سنگی بر روی رودخانه کارون داشته و امروزه نیز خرابه های آن دیده می شود، و در گذشته به «خره زاد» مادر اردشیر بابکان معروف بوده است. نگاه کنید به: مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۱۴؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۲/۲۹؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ۲/۲۶۶؛ برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ۲/۲۶۶. آدام متر نیز به نقل از یاقوت در معجم البلدان، از پل ایذج بر بالای رود کارون نام می برد و می نویسد: یاقوت آن را از عجایب دنیا می داند. ر.ک. به: آدام متر، تمدن اسلامی در

هنگامی که شنیدم حضرت رضا علیه السلام وارد اهواز شده اند خود را به این شهر رسانده و به مجلس آن جناب رفتم و خود را به آن حضرت معرفی کردم و این نخستین ملاقاتی بود که با ایشان انجام دادم. ابوهاشم جعفری در ادامه روایت خود می افراشد: امام رضا علیه السلام در این هنگام مریض بود و هوانیز بسیار گرم و فصل تابستان. حضرت فرمود: برای من طبیی بیاورید، من طبیی را به بالین آن جناب بدم، حضرت نام گیاهی را برای طبیب برد و خواص آن را بیان داشت، طبیب گفت: من در روی زمین چنین گیاهی را نمی شناسم و کسی غیر از شما نام این گیاه را نمی داند، شما از کجا این گیاه را می شناسید، و این گیاه در این زمان و در این مکان پیدا نمی شود.^(۱)

از دو حادثه نیشکر و بیماری امام علیه السلام در اهواز، روشن می شود که عزیمت حضرت به خراسان در فصل تابستان و هوای گرم بوده است. این موضوع در تعیین مسیر راه و منزلگاههایی که حضرت از آن عبور کرده اند حائز اهمیت است، زیرا

ص: ۵۰

۱- راوندی صاحب الخرائج، ماجراهای نیشکر و گیاه دارویی را در یک ماجرا شرح می دهد... طبیب گفت: این گیاه در چنین وقتی یافت نمی شود حضرت فرمود: برایم مقداری نیشکر تهیه کن، پزشک گفت: این سخت تر از اولی است زیرا حالا وقت نیشکر نیست. حضرت رضا علیه السلام فرمود: نیشکر و داروی گیاهی هر دو در همین سرزمین و هم اکنون وجود دارد. از آب شادروان عبور کنید آسیابی خواهید دید در آن جا مردی سیاه چهره است از او پرسید نیشکر و آن گیاه کجا می روید؟ اسم گیاه را، راوی فراموش کرده است من به آسیاب رفتم و مرد سیاه را دیده و از او پرسیدم او به نیشکرهای پشت سر خود اشاره کرد و هر چه لازم بود برشتم و برگشتم... این جریان را که رجاء بن ابی ضحاک شنید به همراهان خود گفت: اگر بیشتر در این محل اقامت کنیم مردم فریته او می شوند و از آن جا کوچ کرد. ر.ک. به: راوندی، الخرائج والجرائح، (چاپ بمیشی)، ص ۱۰۴-۱۰۵. همچنین نگاه کنید به: عطاردی، مسنند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۱۷۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۶ و ۱۰۵-۱۰۶ و سایر منابع.

به طوری که بازگو خواهیم کرد، در گذشته کاروانهایی که از یک شهر به شهر دیگری می‌رفتند از دو راه زمستانی و تابستانی حرکت می‌کردند این دو مسیر مختلف در مناطقی که زمینهای ناهموار و کوهستانی داشت متدائل بوده است.

حادثه دیگری نیز هنگام خارج شدن حضرت رضا علیه السلام از اهواز نزدیک پل اربق^(۱) روی داده که از مضمون آن درمی‌یابیم عده‌ای بعد از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام گمان برداشت که حضرت همچنان در قید حیات است و بر آن جناب توقف کردن.^(۲)

شیخ صدق در عيون اخبار الرضا علیه السلام به سند خود از جعفر بن محمد نوافلی روایت می‌کند که: در پل اربق (اربک) نزد حضرت رضا علیه السلام آمدم و بر او سلام کردم فراموش کردم وجودت شوم جمعی گمان می‌کنند پدر بزرگوارت زنده است، فرمود: دروغ گفتن خدا ایشان را لعنت کند اگر پدرم زنده بود میراثش قسمت نمی‌شد و زنانش نکاح نمی‌شدند، و لیکن قسم به خدا پدرم موسی کاظم علیه السلام مرگ را چشید چنان که علی بن ابی طالب علیه السلام چشید. محمد نوافلی می‌گوید: من عرض کردم تکلیف من چیست و مرا به چه چیز امر می‌کنی؟ فرمود: بعد از من بر تو باد پیروی از فرزندم محمد و اما من از دنیا خواهم رفت و قبری در طوس و دو قبر در بغداد مزار خواهد شد، عرض کردم فدائی وجودت یکی از دو قبر بغداد را می‌دانم، قبر دوّم از کیست؟: فرمود: بزودی بر تو معلوم می‌شود. پس از آن فرمود قبر من و هارون چنین است. و دو انگشت خود را به هم چسبانید.^(۳)

حدیقه الرضویه، این روایت را از شیخ صدق نقل می‌کند، اما به اشتباه می‌نویسد: جعفر بن محمد بن نوافلی گفت در مدینه، خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدیم نزدیک پل اربق (قریه‌ای است نزدیک زامهران) و^(۴)... همان طور که

ص: ۵۱

۱- پل اربک هم آمده است.

۲- درباره «فرقه واقفیه» نگاه کنید به: نوبختی، فرق الشیعه چاپ نجف، ص ۶۸ و ۷۰؛ احمد بن علی بن احمد نجاشی، کتاب الرجال، ص ۶۱، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۵۸؛ شیخ صدق، علل الشرایع، ۱/۲۳۵؛ عبدالعزیز کشی، اختیار معرفه الرجال، ص ۶۰، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۶۸.

۳- شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۶۳.

۴- عماد زاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۷۸ به نقل از هروی، حدیقه الرضویه، ص ۷۴. اطلاعاتی که کتاب سرچشممه های نور درباره پل اربک ارائه می‌دهد قابل توجه است، موفین این کتاب در ادامه مسیر کاروان امام رضا علیه السلام می‌نویسند: کاروان علویان همچنان به راه خود ادامه دادند تا از سرزمین بصره عبور کردند و به اهواز رسیدند و از روستای «چهارگانه» که به آن اربک نیز گفته می‌شود گذشتند و راه فارس را در پیش گرفتند. این کتاب در جایی دیگر، به روستای «چهاردانگه» از توابع «رامهرمز» واقع در خوزستان، روستای اربک می‌گوید. ر.ک. به: سرچشممه های نور، امام رضا علیه السلام، ص ۱۸۳.

ملا-حظه می شود شیخ صدوق این روایت را بدون ذکر شهر خاصی نقل کرده ولی ما از قید «پل اربق» درمی یابیم که این حادثه در شهر اهواز روی داده نه در مدینه و از پیشگویی حضرت درباره محل دفن خویش و این عبارت که می فرماید: من از میان شما می روم، درمی یابیم که توقف حضرت در اهواز و پل اربق مربوط به همان سفری است که حضرت عازم مرو بودند و این اشاره اخیر حضرت علیه السلام که معمولاً در هر جا موقعیت ایجاب می کرد، بیان می فرمود حکایت از ماهیّت تحمیلی ولایتعهدی و آگاهی امام علیه السلام بر شهادت خویش و دفن شدن در کنار قبر هارون در طوس دارد.

درباره ادامه مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به فارس، منابع توضیحی نمی دهنده است که حضرت از کدام راه به سمت فارس و از آن جا به خراسان عزیمت کرده است و ما تنها از طریق اتصال نقاط جغرافیایی روشن که در منابع معتبر ذکر شده می توانیم جزئیات مسیر حرکت حضرت و منازل بین راه را به دست آوریم و یا حدس بزنیم، زیرا مسیر راه خوزستان (سوق الـاهواز) به فارس (اصطخر) منحصر به یک راه نیست. خوشبختانه در مورد اخیر ماجراهای پل اربق روشن کننده مسیر است و معلوم می شود حضرت از کدامین دروازه اهواز آن روزگار به سوی فارس تشریف فرما شدند. هر چند که متأسفانه امروزه از بسیاری منزلگاهها و شهرها و دهکده ها هیچ نام و نشانی در نقشه های جغرافیایی باقی نمانده است. بنابراین با

توجه به اهمیت پل اربق در مسیر بعدی حرکت امام علیه السلام، به اختصار اطلاعاتی در این زمینه بیان می کنیم.

یاقوت حموی معتقد است که اربق و اربک دو منطقه جداگانه در خوزستان است، اربق از نواحی رامهرمز است^(۱) و اربک شهر و ناحیه‌ای است از اهواز که دارای قراء و مزارع است و نیز پلی دارد که در تاریخ غزوat اوایل اسلام نام آن آمده است.^(۲) لشکر اسلام اربک را در عهد خلیفه دوّم و در سال هفده هجری به سرداری نعمان بن مقرن المُرَنی فتح کرد.^(۳) و این فتح پیش از فتح نهاوند بود.^(۴) در منابع از پل اربق (اربک) نام چندانی به جا نمانده است. در نقشه قدیمی «صورة خوزستان» که ابن حوقل در صوره الارض، آورده است، حدود منطقه اربق مشخص شده است.

آنچه از این نقشه قدیمی به دست می‌آید این است که اربق در حوالی رود مسرقان واقع شده و این رود از شهر عسکر مکرم گذشته به سمت راست می‌پیچد و در نیمه چپ هرمز به رود مسرقان بازمی‌گردد، اربق در میان راه ایذج و رامهرمز قرار دارد که این شهر اخیر در حدّ فاصل ناحیه فارس و خوزستان واقع شده است و از آن جا راهی به سمت سنیل در مرز فارس دیده می‌شود.^(۵)

در تاریخهای محلی خوزستان نیز از پل اربک (اربق) نامی به میان آمده است.

در زمان ساسانیان و در قرن‌های نخستین اسلام، شاخه شرقی کارون که در آن زمان، مسرقان نامیده می‌شد، در کنار شوستر از شاخه دیگر جدا شده تا آخر خاک خوزستان جداگانه به دریا می‌ریخت، بدین سان که از کنار شرقی شوستر و میاناب می‌گذشت و در هفت یا هشت فرسنگی به شهر معروف عسکر مکرم رسیده و از

صف: ۵۳

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱/۱۸۸ به نقل از اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۰.

۲- در این باره نگاه کنید به: جریر طبری، تاریخ طبری، ۱۵/۶۴۰، ۶۴۸۷، ۶۴۶۲، ۶۵۱۹؛ ابن اثیر، تاریخ کامل ترجمه علی هاشمی حائری، ۱۶/۲۸۶؛ ابن مسکویه، تجارب الامم (ترجمه علی نقی متزوی)، ص ۳۰۰.

۳- فتوح البلدان درباره فتح حوزه‌های اهواز از «اربک» نامی نمی‌برد و تنها به پلهای نعمان اشاره می‌کند که این پلهای منسوب به نعمان بن عمرو بن مقرن المُرَنی است که نزدیک آنها وی لشکرگاه داشته است. نگاه کنید به: بلاذری، فتوح البلدان، ۱۲۶، ۲۵۴-۲۴۳.

۴- مرآت البلدان، ۱/۳۱ به نقل از یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱/۱۸۸.

۵- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۲۲ و ۲۳. نقشه پیوست است.

میان آن شهر نیز گذر می کرد و به روستایی که «روستای مسرقان» نامیده می شد می رسید سپس از آن جا نیز عبور کرده از بیرون، کنار شرقی اهواز را پیموده از زیر پل

معروف اربک که بر سر راه اهواز به رامهرمز قرار داشت و پل بسیار معروفی بود گذشته و سرانجام در دهنۀ ای جداگانه به دریا می ریخته است.^(۱)

ابن اثیر نیز در گزارشۀای که در حوادث سال ۴۴۳ ه ق ارائه می دهد از وجود این پل در این زمان به ما اطلاعاتی می دهد.^(۲) وی رود مسرقان را که از زیر این پل می گذشته به خاطر پرآبی می ستاید و از جنگ سال ۴۴۳ میان «بهاءالدوله دیلمی» و «پسر واصل» یاد می کند و می نویسد: بهاءالدوله پل اربک را شکسته آب را در میانه خود و پسر واصل حائل گردانید.^(۳)

آخرین اطلاع ما از پل اربک به قرن پنجم هجری باز می گردد. این پل در آن زمان در جنوب اهواز بر سر راهی که از اهواز به رامهرمز می رفته قرار داشته و رود مسرقان نیز از زیر آن عبور می کرده است ولی به علت زیادی آب این رودخانه، گذشتن از آن

جز از روی پل اربک (اربک) ممکن نبوده است.^(۴)

ملاحظاتی درباره عبور امام رضا علیه السلام از شوشتر و دزفول

در منابع از حرکت امام رضا علیه السلام از اهواز به تستر^(۵) (شوشتر) و همچنین دزفول

یادی نشده است، هر چند که این دو شهر از نواحی خوزستان به شمار می رفته اما با توجه به صراحة منابع که مسیر حضرت رضا علیه السلام را از اهواز به سمت فارس مکرراً ذکر کرده اند به نظر می رسد توقف و یا گذر حضرت رضا علیه السلام از این دو شهر (شوشتر

ص: ۵۴

-
- ۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۵۷۸؛ علاءالملک حسینی شوشتري مرعشی، فردوس در تاریخ شوشتر و بدخشان از مشاهیر آن به تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارمومی، ص ۱۶۶.
 - ۲- ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و یاران، ترجمه علی هاشمی حائری، ۱۶/۲۷۶-۲۹۵.
 - ۳- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۵۷۸ و حسینی شوشتري، فردوس، ص ۱۶۹.
 - ۴- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ۱/۵۷۸.
 - ۵- «تستر» نام قدیم شهر شوشتر است وجه تسمیه آن به «شوش تر» از آن جا ناشی می شود که شوش معرب سوس و به معنی خوب است بنابراین «سوس تر» تستر و یا شوشتر به معنی خوبتر است. اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۴۹۸.

و دزفول)، دور از واقع باشد، زیرا اوّلین منزلگاه از اهواز به سوی فارس «ازم»^(۱) و اوّلین ناحیه آن ارجان است که سرحد فارس و خوزستان محسوب می شده است و از آن جا راه فارس به رامهرمز (غرب اهواز) منتهی می گردید، این در حالی است که شوستر و یا دزفول در شمال این شهر امتداد می یابد و این تفاوت فاحش یکی از دلایل عدم توقف یا گذر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از این دو شهر است. با این وجود گزارش‌هایی از عبور حضرت رضا علیه السلام از شهر شوستر و دزفول وجود دارد که براساس آنها حضرت از حوالی پل شوستر گذشته و مسجدی نیز در آن جا به نام آن حضرت ساخته شده است.

تحفه العالم می نویسد: قدیمی ترین مساجد شوستر مسجد جامع است و عوام را اعتقاد بر این است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن مسجد نماز گزارده، ولی این حرف را اصلی نیست، زیرا بنای این مسجد بعد از وفات آن حضرت بوده است^(۲) امّا ممکن است در سفری که آن بزرگوار متوجه خراسان بود در این محل که در آن وقت صحراء بوده نماز گزارده و بعدها به این شرافت این مسجد را آن جا بنا

کرده باشند.^(۳)

اگر روایت صاحب تحفه العالم را بار دیگر مرور کنیم نظریه او در این باره که مسجد جامع قدیم شوستر مکانی بوده است که حضرت رضا علیه السلام در آن نماز گزارده و سپس در ایام خلیفه سیزدهم عباسی^(۴) ساختمان این مسجد آغاز شده و تا زمان

ص: ۵۵

۱- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱. ابن حوقل «سوق سنیل» ذکر می کند: صوره الارض، ص ۳۰. قدامه بن جعفر «جویرول» را اوّلین منزل و «ازم» را دوّمین منزل می شمارد: کتاب الخراج، ص ۲۶. علاوه بر این راه، راههای دیگری از خوزستان به فارس منتهی می شود نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱-۲؛ ابن خدادبه، المسالک والممالک، ص ۴۳؛ ابن بلخی، فارسانمه، ص ۶۲؛ لسترنیج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۹؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۱۲ و ...

۲- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۵۱۳. برابر نقل تحفه العالم بنای این مسجد در ایام خلافت المعتر بالله سیزدهمین خلیفه عباسی آغاز و تا زمان خلافت المسترشد بالله (بیست و نهمین خلیفه عباسی) پایان یافته که اسم او را بالای محراب با گچبری نوشته اند.

۳- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۵۱۳.

۴- المعتز، او از سال ۲۵۱ تا ۲۵۵ حکومت کرد.

خلافت بیست و نهمین خلیفه عباسی (۱) به اتمام رسیده، و همچنین با توجه به عبارت «عوام را اعتقاد بر این است که حضرت رضا علیه السلام در آن مسجد نماز گزارده اند»، مبهم و متزلزل به نظر می‌رسد و نقادی اعتمادالسلطنه که می‌افزاید: «ولی این حرف را اصلی نیست» این ابهام و تزلزل را بیشتر می‌کند.

اما آنچه یاقوت به نقل از «مسعر بن مهلل» درباره قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌نویسد: مستدلتر و محکمتر از روایت تحفه العالم است.

قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام

یاقوت حموی در معجم البلدان و بغدادی در مراصد الاطلاع به نقل از مسعر بن مهلل می‌نویسد:

در اهواز چند رود جاری است، از جمله رود شستر (شوستر) است که به وادی عظیمی می‌رود و در وادی پلی بر روی آن بسته اند و بر روی پل مسجد وسیعی ساخته اند... در این وادی، شادروان محکمی از سنگ ساخته شده، به اندازه مخصوصی که آب را به قاعده به چند بخش تقسیم می‌کند. و روبروی شادروان، مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام است که وقتی حضرت از مدینه به خراسان تشریف می‌بردند، ساختند.^(۲)

گزارشی نیز از مقدسی در احسن التقاسیم (تألیف ۳۷۵) وجود دارد و در آن اشاره به یک پل و مسجد و شادروان دارد که در میان رودخانه دجله (کارون)^(۳)

قرار داشت. این پل توسط امیر عضدالدّوله^(۴) ویران و از نو بنا شد و بنا به گفته مقدسی مسجد، مشرف بر رودخانه است.^(۵)

ص: ۵۶

۱- المسترشد، او از سال ۵۱۲ تا ۵۲۹ حکومت کرد.

۲- به نقل از اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱۳۲.

۳- شادروان عظیم شوستر را برای بالا آوردن آب رودخانه ساخته بودند تا آب از کارون وارد نهری که حفر کرده بودند شود و ناحیه خاوری آن شهر را مشروب سازد. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۴.

۴- امیر عضدالدّوله دیلمی از سال ۳۳۸ تا ۳۷۳ هـ. ق حکومت کرد و در سال ۳۶۷ اهواز را به تصرف خود درآورد.

۵- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۲ و ۲۵۴.

امروزه در شمال غرب شهر شوستر بقایایی از این پل مانده است. این پل را پل شادروان شوستر، پل شادروان شاپوری و یا شادروان قیصری هم می نامند. بنای شادروان را به دوران قبل از اسلام در زمان شاهپور اول نسبت می دهند و در این باره روایتهای افسانه ای نیز نقل شده است که چون شاهپور «والرین» قیصر روم را در جنگ اسیر ساخت او را به ساختن این شادروان برانگیخت.^(۱)

علاوه بر آنچه یاقوت حموی و مقدسی ارائه داده اند، تاریخهای محلی شوستر، دزفول و خوزستان از وجود چندین بقعه و منزلگاه یا نظرگاه منسوب به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در نواحی شوش و دزفول، سخن می گویند.

سه بقعه به نام امام رضا دیمی وجود دارد که دو تای آن در شهر شوستر، کمی دورتر از پل شاه علی و لشکر.^(۲) و دیگری در شرق این شهر، مشرف به رودخانه شطیط است.^(۳) بقعه سوم نیز در شهر دزفول و در ضلع شرقی این شهر در کنار کوره آجرپزی قرار دارد.^(۴)

نام دیمی که به دنبال نام امام رضا علیه السلام افروده شده، بنابر گفته مولف تذکره الاخبار از بقعه اخیر که در صحراه «دیم سبیلی» واقع بوده، گرفته شده و در زبان مردم به

امام رضا دیمی شهرت یافته است.^(۵) شرف الدّین شوستری در این باره می نویسد: دیم به لفظ شوستری، جای بی آب را گویند و می افزاید که سه بقعه در شوستر به همین نام است.^(۶)

علاوه بر بقای امام رضا دیمی بقعه ای به نام «شاخراسون» (شاه خراسان) یکی

ص: ۵۷

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۸ و ۵۷۲-۸۶؛ احمد کسری، تاریخ پانصد ساله خوزستان، چاپ دوم، ص ۹۳-۵۴؛ علاءالملک حسینی شوستری مرعشی، فردوس، ۱۰-۸، ۱۲، ۱۳، ۱۴۷-۸، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۳-۱۷۰؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۲-۶.

۲- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۷۷.

۳- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص ۵۵۴.

۴- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص ۳۶۸.

۵- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص ۳۶۸.

۶- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص ۷۷۷.

در دزفول^(۱) و دیگری در شوستر^(۲) وجود دارد و در این شهر اخیر دو بقعه دیگر به نامهای «امام ضامن»^(۳) در حوالی کنارستان و بقعه امام رضا عليه السلام در حوالی بلوک عقیقی^(۴) دیده می شود.

وجود این بقاع و یا قدمگاهها در شهر دزفول و شوستر قابل تأمل است و در نگاه اول می رسانند که حضرت رضا عليه السلام در مسیر راهشان به خراسان از اهواز به سمت شوستر و دزفول عزیمت کرده اند. قبل از آن که به اثبات و یا رد این نظریه پردازیم،

لازم است اطلاعات بیشتری درباره این بقاع و قدمگاهها در دو شهر شوستر و دزفول به دست دهیم.

باقعه امام رضا دیمی

در جنوب شهر شوستر، پس از خرابه های حصار شهر، در پشت بقعه امامزاده عبدالله، کمی دورتر از پلهای شاه علی^(۵) و لشکر^(۶)، بقعه امام رضا دیمی واقع

ص: ۵۸

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص ۳۲۰؛ و سید عبدالله داعی دزفولی، تذکره الاخبار و مجمع الابرار، ص ۳۸.

۲- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۸۶۹.

۳- احمد اقتداری، دیار شهریاران، ص ۷۷۱.

۴- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۷۵.

۵- نام پلی است که فتحعلی خان قاجار بر رود شطیط ساخته است این پل در زمان ایران باستان و در قرون نخستین اسلامی وجود نداشته است و ابن بطوطه که در سال ۷۴۵ هجری قمری از این مکان عبور کرده توسط «جسر» گذشته است جسر چند قایق متصل به هم است که یک پل متحرک را تشکیل می دهد در زمان فتحعلی شاه کاروانیان از روی کلک عبور می کردند، از جمله گروهی از بزرگان فیلی (نام یکی از قبیله های مهم در آن دوران) که به فرمان فتحعلی شاه روانه خوزستان بودند با کمک کلک می خواستند از رود بگذرند و به شوستر روند، ناگهان در نیمه راه کلک وارونه شد و آنها در آب غوطه ور شدند فتحعلی شاه از آن پس دستور داد تا این پل را بسازند. اکنون، قسمتی از این پل ویران شده و کسانی که می خواهند از شوستر روانه بختیاری و یا دزفول و لرستان شوند از این پل عبور می کنند. این پل را علاوه بر پل شاه علی، پل نفس کش و پل فتحعلی شاه نیز می نامند. احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۵۸۳-۴ و ۷۷۷؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۲/۲۰۲.

۶- پل لشکر به این علت «لشکر» نام گرفته که در ابتدای صحرایی واقع شده بود که آب آن صحراء به عسکر مکرم لشکر مکرم می ریخته. نگاه کنید به احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ص ۷۰۸.

است، ابعاد بقعه 10×8 متر است و بقعه یک اتاق کوچک است که در سمت جنوب آن آثار محراب کوچکی با گچبری سبک صفوی یا اوایل قاجار که جلوه‌ای دارد باقی مانده است. گنبد بقعه میل مضرس است که شش طبقه دارد و بر فراز آن علمک کوچکی از کاشی نصب است.

بنا تاریخ و تزیینی ندارد، شیخ شرف الدین شوستری این بقعه را در ردیف پنجم یادداشت‌های خطی خود ذکر نموده و نوشته است: «دیم» به کسر دال و سکون یا و میم، به لفظ شوستری جای بی آب را گویند. در شوستر سه بقعه به این نام هست و مردم معتقد‌ند حضرت رضا علیه السلام از شوستر برای مسافرت عبور کرده و این سه محل

مکانهای توقف آن حضرت است، ولی احتمال دارد منشأ آنها «خواب» باشد.^(۱) ...

احمد اقتداری، موف دیار شهرياران می‌افزاید، مسافرت حضرت رضا علیه السلام از طریق اهواز به خراسان، تا اهواز معلوم است ولی از اهواز به شوستر معلوم نیست، شاید از راه دیگر رفته باشند و مرحوم سید عبدالله شوستری موف تذکره شوستر این کلام را به عوام نسبت می‌دهد و خودش اعتنایی به آن نمی‌کند.^(۲)

بقعه دیگر امام رضا دیمی

در خارج شهر شوستر، در شرق بقعه سید محمد گیاهخوار و غرب بقعه صاحب الزمان و تقریباً مشرف به رودخانه شطیط بقعه دیگر امام رضا دیمی واقع است. طول ایوان ورودی بنا $45/6$ متر و عرض آن $40/3$ متر تمامی بنا $30/14$ متر است. بنای این بقعه به سمت شمال است و در ورودی بقعه نیز رو به همین سمت است. حیاط آن نسبتاً وسیع و دیوارهای آن سنگی و از سنگ چینی تراش است، گنبد بقعه شلجمی و گچ اندود است. داخل بقعه 3×3 متر و چهار ضلعی است که دارای چهار هلال و چهار پنجه نورگیر است. سقف اتاق مدور و یا به شکل گنبد هشت ضلعی است. داخل بقعه از حیث بنا هشت ترک کلاه درویشی

ص: ۵۹

-
- احمد اقتداری، دیار شهرياران، بخش اول، ۱/۷۷۷ به نقل از نسخه‌های خطی شیخ محمدمهدى شرف الدین شوستری، ردیف پنجم، مبحث بقاع و مزارات شوستر.
 - احمد اقتداری، دیار شهرياران، بخش اول، ۱/۷۷۷.

است و معلوم است که گنبد دوازده ترک^(۱) و یا هشت ترک داشته که پس از تعمیرات به صورت گنبد شلجمی درآمده است. بدنه دیوارها گچ اندود شده ولی قبلًا دارای نقاشی و خطاطی بوده و چند خط که تقلید از اصل آن کرده اند از راست به چپ آشکار است.

فِي بُيُوتِ أَذْنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا إِسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالاِصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبْغُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاقِمِ
الصَّلَاةِ

وَإِيتَاءِ الزَّكُوهِ يَخْافُونَ يَوْمًا تَنَقَّلُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ. (نور/۳۷).

آثار قبری در درون بقعه نیست احتمالاً. هدف از ساخت بنا، یادگار حضور حضرت در این مکان بوده «قدمگاه». بر سر در ورودی بقعه، کتیبه‌ای در پنج سطرو هر سطر چهار مصراع به ابعاد ۹۵×۴۰ سانتی متر نصب شده است و سطور این کتیبه چنین خوانده می‌شود:

این بنای رفیع و کوی مراد

وین مکان شریف و فیض رضا

بود در عهد خسرو دوران

خسرو جم خدیو ملک ندا

شاه گیتی ستان سلیمان شاه

آن که فرمان اوست حکم و قضا

واندر ایام (...) علی

خان عادل محیط جود و سخا

داشت حاجی جلال با اویی

از سر اعتقاد و صدق و صفا

مرحا بر عقیده صافش

که نبود بجز رضای خدا

حتذا فیض و درگه عالیش

که قرین باد (...) دست دعا

هست چون فیض یثرب و بطحا

هاتفی گفت یا امام رضا

سنه اربع و تسعين بعد الالف

متأسفانه ریخته گیهای کتیبه خوانده نشده ولی تاریخ کتیبه ۱۰۹۴ و مربوط به روزگار شاه سلیمان صفوی است. بر دو طرف
ایوان دو ایوان موازی با هم وجود

ص: ۶۰

۱- کلامه دوازده ترک یا دوازه گوشه از ابداعات دوران صفویه است. این کلامه به رنگ سرخ بود و دوازده شکاف به نام
دوازده ائمه داشت و سربازان صفوی به همین نام یعنی قزلباش سرخ سر خوانده می شدند. نگاه کنید به: راجر سیوری، ایران
عصر صفویه، ترجمه احمد صبا، ص ۱۷.

دارد و دو اتاق در انتهای آنها است، هر یک به ابعاد $5 \times 5/3$ متر و با اتاق ضربی آجری.[\(۱\)](#)

بقعه سوم امام رضا علیه السلام

سّوّمین بقعه ای که در خوزستان به نام امام رضا دیمی مشهور است در دزفول واقع شده است. این بقعه در ضلع شرقی شهر دزفول، نزدیک میدان بزرگ و نوسازی، در کنار کوره های آجرپزی که هنوز هم تعدادی از آنها دایر است واقع شده و این کوی را محله جمشیدآباد می خوانند. این بقعه بنای آجری ساده ای به طول و عرض تقریبی $10 \times 5/6$ متر با گنبده مضرس دارد که بقعه امام رضا دیمی خوانده می شود. علت نامگذاری این بقعه به «دیمی» از توضیحاتی که تذکره دزفولی می دهد به دست می آید. ملاف تذکره الاخبار می نویسد: «بقعه متبرکه دیگر امام

رضا علیه السلام، پایین ولایت، در صحرای دیم سبیلی واقع شده، در سمت غرب دروازه ای مشهور به دروازه بابا یوسف، دو سه میدان خارج از ولایت». بنابراین نوشته چون بقعه در صحرای دیم سبیلی واقع بوده، نام دیم از صحرای دیم سبیلی بر آن باقی مانده است و امروز در زبان مردم بقعه امام رضا دیمی نامیده می شود. بنای بقعه شامل دو قسمت اصلی است؛ یکی ایوان شمالی بقعه با دهانه ای به اندازه $70/2$ متر که دو بازو آن را در بر گرفته است، بازوی شرقی که بر آن پلکان بام ساخته شده و بازوی غربی که قرینه پلکان شرقی است و دارای طاقچه ای است که به داخل

گوشواره کوچکی گشوده می شود. انتهای ایوان، مدخل بقعه است که دری ساده و چوبین، ایوان را به درون بقعه وصل می کند. ضریحی آهنین و نوساز به ابعاد تقریبی $80/1 \times 80/2$ متر در داخل بقعه قرار دارد و قبر آجری گچ پوشیده ای را در بر می گیرد. گنبده این بنا یازده طبقه است که به علامتی فلزی در روی سروک گنبده پایان می گیرد. پایه اول طبقات یازده گانه مستدیر است و سقف و پشت بام گلی است.[\(۲\)](#)

ص: ۶۱

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۵۵۴-۱/۶.

۲- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۳۶۸-۱/۹.

بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در دزفول

سید عبدالله دزفولی در کتاب تذکره الاخبار و مجمع الاخبار در ذکر قدمگاهها یا نظرگاهها یا مکانهای توقف یکی از ائمه معصومین علیهم السلام یا اولاد عظام ایشان و به طور کلی بقایی که باقی و آباد است ولی کسی از ایشان در آن جا مدفون نیست، می نویسد: از جمله، بقعه شریفی است مشهور به شاه خراسان. بنای ساده و آجری که آجرها نسبتاً کهنه و مدخل رو به شمال است، ایوانی دارد با طاقی مربع شکل به ابعاد $70/2 \times 10/3$ متر با پایه های آجری به عرض ۱۲۰ سانتی متر و سقفی آجری و مدور که بر روی هشت گوشواره بنا شده و بر بالای سقف گنبد کلاه درویشی هشت ترک ساخته اند. در قسمت چپ بقعه اتاقی با طاقی ضربی هلالی قرار دارد. تزییناتی در داخل و خارج بنا دیده نمی شود، گنبد به سبک کلاه درویشی و نمونه کوچک هشت ترک و ساده مکعب مستطیل شکل است به ابعاد $91 \times 73 \times 65$ سانتی متر که در زیر سقف مدور قرار دارد. در اتاق مربع شکل مقبره دو پنجه رو به شرق و یک مدخل به اتاق سمت غربی وجود دارد که شکل مدخل و پنجه ها یکسان و یک اندازه می باشد.^(۱)

بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در شوشتر

در کنار رود کارون و در نزدیکی پل متحرک، بقعه شاخراسون واقع است که 17×10 متر ابعاد کلی بنا است. اتاق بقعه 5×5 متر است و سقف آن، آجر کاری جنافی است که بدیع و زیبا و بالچکیها و نیم لچکیهای زیبا ساخته شده است. قبر در ضلع بالایی اتاق قرار دارد و به صورت افقی محراب بنا را قطع می کند و از نظر قرار گرفتن، محل قبر شکل غیرعادی دارد. گوشواره هایی در اطراف محل مقبره ساخته شده که فاقد تزیینات است و در محوطه قبرستان هم سنگ قبری که کهنه باشد دیده نمی شود.^(۲)

ص: ۶۲

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۳۲۰.

۲- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۶۹.

در جنوب آبادی کهنک بقعه کوچکی از آجر با گنبدی دو طبقه و گلابی مانند وجود دارد که قدمگاه امام رضا علیه السلام نامیده می شود، گنبد بر یک قاعده مدور و قطور بنا شده است. بنا دارای دو طاق رومی کوچک در جبهه ایوان شمالی است. اضلاع خارجی بقعه 11×10 متر است و بقعه در میان قبرستانی واقع است و اراضی زراعتی و درختان کنار اطراف آن را گرفته اند. به نظر می آید اصل بنا یک چهار طاقی قدیمی باشد که بر روی آن گنبد ساخته اند. در قبرستان قدمگاه امام رضا کهنک نیز یک سنگ قبر کهنه با نقش خنجر و کلاه خود در فاصله ۲۰۰ متری دیوار این بقعه دیده می شود.^(۱)

در آثار تاریخی شوستر، در منطقه «دش زورک» که آبادی بزرگی است در منتهی الیه بلوک عقیلی و در نزدیکی رودخانه ای که به کارون می ریزد، چند بقعه دیده می شود که هیچ کدام به لحاظ تاریخی قدمتی ندارد، یکی از این بقاع به نام امام رضا علیه السلام و دیگری شاهچراغ^(۲) نامیده می شود.^(۳) بقعه دیگری در منطقه

کُنارستان نزدیک بنه حاج سلطان، به نام بقعه امام ضامن نیز دیده می شود.^(۴) اطلاعات به دست آمده از تذکره ها و تواریخ محلی شوستر و دزفول و آنچه منابع قدیم، از جمله یاقوت و مقدسی (به سال ۶۲۳ و ۳۷۵) در خصوص قدمگاه،

ص: ۶۳

۱- احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۲-۳۵۱.

۲- منظور احمد بن موسی علیه السلام است که آن بزرگوار نیز چند سال بعد از مسافرت برادرش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه عازم خراسان شد و در راه فارس توسط عامل مأمون که قصد کشتن وی و سایر خاندان او را داشت در منطقه خان زنیان ناچار به جنگ شد، و سرانجام پس از چند نبرد در شیراز به شهادت رسید. جهت اطلاع نگاه کنید به: مجلسی، بحار الانوار، ۱۱/۲۷۶، ۱۲/۲۱۶؛ شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ص ۳۱۷؛ باقر شریف قریشی، حیاه الامام موسی بن جعفر متن عربی، ۲/۴۱۰؛ حاج محمد هاشم، منتخب التواریخ، ص ۵۲۲؛ سلطان الوعظین، شباهی پیشاور، ص ۱۱۵؛ فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۴۵؛ سید جلال الدین محمد شریفی، آثار الاحمدیه، ۸-۱۰؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۶۹۲؛ باقر خوانساری، روضات الجنات، ۱/۶۰؛ روضانی، جامع الانساب، ص ۶۵.

۳- دیار شهریاران، بخش اول، ۱/۷۷۵.

۴- دیار شهریاران، بخش اول، ص ۷۷۱.

نظرگاه، بقعه و سایر بناهای یادبود از امام رضا علیه السلام ارائه می دهند اگر با منابع معتبری که هیچ گاه از مسیر حضرت علیه السلام از دو شهر اخیر نام نبرده اند در تناقض نباشد، مود یکدیگر نیز نیستند، مضافاً این که اطلاعات ما از قدمگاههای علی بن موسی الرضا علیه السلام در دو شهر شوستر و دزفول بسیار محدود و بعضاً مبهم است.

به طور کلی درباره خط سیر حضرت رضا علیه السلام آنچه ما امروزه پیش رو داریم

اطلاعات محدودی است از بعضی نقاط جغرافیایی و این که بیش از هزار و دویست سال پیش حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از این مناطق گذشته و یا در آن توقف داشته اند، مثلاً در سوق الاهواز تنها گزارش معتبری که به ما رسیده ماجراهی پل اربق است و بعد از آن منابع تنها به عبور حضرت علیه السلام از فارس از طریق خوزستان به سمت خراسان اشاره می کنند و این اطلاعات محدود امر تحقیق را دشوار و نمی تواند مسیر دقیق عبور حضرت را برای ما ترسیم کند. اگر پذیریم هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از بصره و اهواز به فارس تشریف فرمایی شد، از این دو شهر عبور کرده اند، ایشان باید از مسیر شوش به ارجان گذشته باشند، زیرا در این صورت حضرت رضا علیه السلام از تستر (شوستر) به سمت سوق الاهواز و از آن جا به سمت رامهرمز و سپس از طریق سنبل به سوی ارجان که اولین ناحیه فارس است رهسپار

گردیده است و از آنجایی که پل اربک (اربک) نیز در مسیر راه اهواز به رامهرمز قرار داشته، به لحاظ جغرافیایی پذیرش این روایت نیز به تنها ی قرین صحّت است، امّا در قیاس با منابع معتبری که مسیر حضرت را از بصره به اهواز ذکر کرده اند با تناقض روبرو می شود، زیرا با شرحی که اشاره خواهیم کرد، راه شوش به ارجان و یا فارس در واقع ادامه راهی است که از واسطه به ارجان و به طور دقیقتراز بغداد به فارس منتهی می شود و بر این اساس حضرت باید از واسطه به اهواز آمده باشند. و اما آنچه به اجمال درباره اعتبار بناهای منسوب به حضرت رضا علیه السلام در شهر شوستر و دزفول می توان گفت نیز خالی از فایده نیست. این بنها که تعدادشان قریب به ده بنا می رسد اگر چه از حيث کثرت، گذر امام رضا علیه السلام را در این دو شهر قوت می بخشنند، اما به لحاظ اعتبار، مترنzel و مبهم هستند. سه بقعه امام رضا دیمی در شوستر که عوام آن را محل توقف حضرت رضا علیه السلام می دانند برابر گفته شرف الدین شوستری سندی ندارد و احتمال آن که منشأ آن خواب و یا رویا باشد، می رود. بقعه

شاخراسون در دزفول نیز براساس نقل صاحب تذکره الاخبار و مجمع الاخبار که می گوید: «قدمگاه و یا نظرگاه یا مقام توقف یکی از ائمه معصومین یا اولاد عظام یکی از ایشان می باشد» با ابهام رو برو است و درباره بقیه ای که به همین نام در شوشتراست منابع محلی اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما قرار نمی دهند. قطع نظر از صحبت و میزان اعتبار قدمگاهها و یا نظرگاههای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در شوشترا و دزفول اگر مسیر حضرت علیه السلام را از این دو شهر اخیر مرور کنیم، حضرت رضا علیه السلام می بایست از راه واسطه به سمت اهواز عزیمت کرده باشد، زیرا دزفول و شوشترا در مسیر این راه واقع شده اند. متون و نقشه های جغرافیدانان مسلمان قرون اولیه اسلام، راه واسطه به اهواز را که همان راه بغداد به اهواز است ذکر کرده اند.

اصطخری در سال (۳۴۰ هـ) راه واسطه به ارغان (ارگان= بهبهان) را که راه بغداد به شیراز است چنین توصیف می کند: واسطه به «عمل» و از آن جا به «طیب» یک مرحله، از آن جا به «قرقوب» یک مرحله، از قرقوب به «سوس»^(۱) یک مرحله، از سوس به «گندیساپور»^(۲) و از آن جا به «شوشترا» یک مرحله، و از شوشترا به لشکر (عسکر مکرم) یک مرحله، از آن جا به «رامهرمز» سه مرحله، از رامهرمز به «سنبل» دو مرحله، و از آن جا به «ارغان» یک مرحله. اصطخری می افزاید از واسطه به لشکر راه کوتاهتری نیز وجود دارد که از شوشترا نمی گذرد.^(۳)

ابن حوقل نیز در سال (۳۶۷ هـ) می نویسد: از خوزستان تا عراق دو راه عمده است، یکی به بصره^(۴) و از آنجا به بغداد، و دیگری به واسطه و از آنجا به بغداد،... اما راه واسطه به بغداد بدین شرح است: واسطه به طیب و از آن جا به قرقوب،

ص: ۶۵

۱- سوس همان شهر قدیمی شوش است.

۲- گندیساپور، همان شهر قدیمی جندیساپور است، جندیساپور در هشت فرسخی شمال باختری شوش سر راه دزفول، جایی که امروزه «شاه آباد» نام دارد قرار داشته که هم اکنون نیز باقی مانده خرابه های آن وجود دارد. ن. ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۶.

۳- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۴.

۴- راه «بصره» را در راه بصره به سوق الاهواز شرح دادیم.

شوش، جندیشاپور، شوستر و عسکر مکرم هر کدام یک منزل، از عسکر مکرم تا رامهرمز سه منزل و از آن جا تا سوق سنبل دو منزل، و از سوق سنبل تا ارجان یک منزل است.^(۱)

ناصر خسرو در سال ۴۳۸ ه

ق) در بازگشت از سفر حجّ، از راه بصره^(۲) و ابله^(۳) از طریق آب وارد عبادان^(۴) و از آن جا به مهربان^(۵) آمد. بعد از آن به ارغان^(۶)

(ارجان) و سپس از راه کوهستان به لوردغان^(۷) و از آن جا راهی اصفهان^(۸) گردید.

ناصر خسرو راه بصره تا اصفهان را به طریقی که شرح آن آمد یک صدو هشتاد فرسنگ ذکر کرده است.^(۹) این راه را نیز ابن بطوطه قریب به سیصد سال بعد با تفاوت‌هایی در مسیر طی می‌کند که در واقع راه قدیمی خوزستان به اصفهان است.

چنانچه ابن بطوطه و ناصر خسرو قسمتهايی از آن راه را پیموده باشند، در این صورت «شوش»، «ایذه» (مال الامير)، کارون (حدود پل شالو) و ده کرد (شهر کرد امروز) و از آن جا تا اصفهان در این مسیر قرار می‌گرفته است. علاوه بر این، راه متداول دیگری وجود داشته که از بندر مهربان به ارجان و از آن جا از طریق

ص: ۶۶

- ۱- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۰.
- ۲- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۵۳ و ۱۵۹.
- ۳- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۵۹ و ۱۶۱.
- ۴- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۱.
- ۵- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۳. مهربان نام بندری بوده است در ساحل خلیج فارس در ده تا پانزده هزار گزی شمال غربی بندر دیلم در دامنه جنوبی ارتفاعات بین سردهشت زیدون و رودخانه زهره و جلگه ساحلی بندر دیلم. و به فاصله هفت‌صد گز در جنوب قریه شاه عبدالله قرار داشته است. و در زمان ناصر خسرو شهری بوده با بازاری بزرگ و جامعی نیکو سه کاروانسرای بزرگ هر یک چون حصاری محکم و عالی و آب شهر نیز از باران تأمین می‌شده است اما یاقوت حموی در معجم البلدان آن را شهری خرد و صفت می‌کند که خود آن را دیده بوده است. خرابه‌های شهر چنان که گفته شد نزدیک شاه عبدالله فعلی واقع است. ناصر خسرو، سفرنامه، بخش تعلیقات، ص ۲۹۱.
- ۶- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۴.
- ۷- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۵. لوردغان، در مسیر راه ارجان به اصفهان در چهل فرسنگی ارجان است.
- ۸- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۵.
- ۹- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۵.

گردنه های کوه کیلویی به لورکان و سپس به لنجان و اصفهان می رسیده است.^(۱)

همچنان که اشاره شد، ابن بطوطة در سال ۷۲۵ در مسیر راه خود، از واسط^(۲) به بصره^(۳) و از آن جا از طریق آب توسط «صنبوق» (زورق کوچک) به ابله^(۴) آمد و سپس از ابله توسط کشتی به عبادان^(۵) (آبادان) و از آبادان به ماجول^(۶) (معشور یا ماهشهر) و از ماهشهر به رامز^(۷) (رامهرمز) و از آن جا به تستر^(۸) (شوستر) و از شوستر به اینده^(۹) (مال الامیر) و از اینده به اصفهان^(۱۰) رفت.

با توجه به مسیر سفر ناصرخسرو در قرن پنجم و بخصوص ابن بطوطة در قرن هشتم ه. ق، مسیر راه رامهرمز به شوستر و اینده مسیر متداول راه اصفهان بوده است و چنانچه بپذیریم امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از اهواز به شوستر عزیمت کرده باشد نوعاً این مسیر، همچنان که منابع جغرافیایی قرون اول اسلامی نیز بدان اشاره کرده اند، مسیر راه بغداد به اصفهان است نه مسیر راه بصره به فارس.

لسترنج نیز در همین رابطه می نویسد: از اهواز راهی بود که در جهت غرب به نهر «تیرا» و از آن جا به واسط در عراق می رفت این راه شمالی از کرسی ایالت خوزستان و از عسکر مکرم عبور می کرد و به شوستر می رسید و از آن جا از جندیشاپور و شوش به سمت باخته متوجه می شد و به طیب می رفت و از آن جا راه دیگری بود که به واسط می پیوست.

از جندیشاپور، به قول مقدسی راهی بود که از «کوههای لر» می گذشت و به گلپایگان در ایالت جبال و شمال باخته اصفهان می رسید و از عسکر مکرم راه

ص: ۶۷

-
- ۱- ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۲/۱۴۶۳.
 - ۲- ابن بطوطة، سفرنامه، ۱/۱۹۲.
 - ۳- ابن بطوطة، سفرنامه، ص ۱۹۵.
 - ۴- ابن بطوطة، سفرنامه، ص ۱۹۹.
 - ۵- ابن بطوطة، سفرنامه، ص ۱۹۹.
 - ۶- ابن بطوطة، سفرنامه، ص ۲۰۰.
 - ۷- ابن بطوطة، سفرنامه، ص ۲۰۱.
 - ۸- ابن بطوطة، سفرنامه، ص ۲۰۱.
 - ۹- ابن بطوطة، سفرنامه، ص ۲۰۴.
 - ۱۰- ابن بطوطة، سفرنامه، ص ۲۱۰.

دیگری بود (و این راه را قدامه بن جعفر و دیگران ذکر کرده اند) که در جهت خاور به ایدج می رفت و سپس از ایالت جبال عبور کرده به اصفهان منتهی می شد.^(۱) پس در نتیجه، عبور حضرت رضا علیه السلام از شوشتر و دزفول در واقع ادامه راهی است که به سوی اصفهان منتهی می شده است.

از فارس تا یزد

به سوی فارس

ایالت فارس^(۲) دارای سابقه دیرینه تاریخی است و در ازمنه مختلف به عنوان پایتخت و یا یکی از ایالتهای مهم ایران به حساب می آمد،^(۳) حدود فارس بنابر گفته زرکوب شیرازی در شیرازنامه دارای چند رکن است، رکن شمالی آن از ولایت اصفهان تا حدود ابرقوه، رکن جنوبی آن از کنار دریا تا حدود کرمان، رکن شرقی از اعمال کرمان تا صوب سیرجان، رکن غربی از اعمال خوزستان تا صوب دریای عمان و ارjan است.^(۴)

مسلمانان بعد از فتح فارس آن را به پنج ولایت تقسیم کردند و این تقسیم بندی تا

ص: ۶۸

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۵؛ نگاه کنید به: قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۹۴؛
الاعلاق النفیسه، ص ۱۸۸؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۵؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۷۷؛ مقدسی، احسن
التقاسیم، ص ۱۴۰ و ۴۲۰؛ ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۲/۱۴۶۳.

۲- فارس در منابع تاریخ قدیم یونانیان، پارسه، پرس، پرس، پرسین و پارای تاسن، خوانده شده و آن را به سرزمین ایران اطلاق
کرده اند. ر.ک. به: اعتمادالسلطنه، تطبیق جغرافیایی قدیم و جدید ایران، ص ۸۸-۹.

۳- جهت اطلاع نگاه کنید به: زرکوب شیرازی، شیرازنامه؛ فرصلت الدوله، آثار العجم؛ میرزا حسن فسائی، فارسنامه ناصری؛
آتور جان آربی، شیراز مهد شعر و عرفان؛ علی سامی، شیراز؛ مصطفوی، اقلیم پارس.

۴- زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۳-۲۲.

زمان هجوم مغول باقی بود، اول کوره اردشیرخره که شیراز کرسی آن بود و مرکز ایالت فارس نیز به شمار می رفت. دوم کوره شاپورخره که کرسی آن شهر شاپور بود. سوم ارجان که کرسی آن شهری به همین نام بود و چهارم کوره اصطخر که کرسی آن شهر قدیمی «پرس پلیس» پایتخت فارس در عهد ساسانیان بود و بالاخره کوره داربجرد که شهری به همین نام، کرسی آن بود.

این نکته را نیز باید در نظر داشت که در دوره خلفا، شهر یزد و ولایت آن و همچنین ایالت روذان (بین «آثار» جدید و بهرام آباد) قسمتی از کوره اصطخر و جزء ایالت فارس محسوب می شد، ولی بعد از هجوم مغول یزد جزء ایالت جبال شد. در قرن چهارم، شیراز قریب یک فرسخ وسعت داشت و دارای بازارهای تنگ ولی پرجمعیت بود و هشت دروازه داشت، به این شرح: دروازه اصطخر، دروازه شوستر، دروازه بند آستانه، دروازه غسان، دروازه سلم، دروازه کوار، دروازه مندرود و دروازه مهندر.^(۱)

راه اهواز به فارس

از اهواز به فارس و اصطخر چند راه وجود داشته و امروزه نیز کسانی که از اهواز به فارس و شیراز می روند می توانند از چندین راه وارد این شهر شوند. در منابع اطلاعی از این که حضرت رضا علیه السلام از کدامیں مسیر عبور کرده اند وجود ندارد ولی احتمال دارد حضرت در سفر تاریخی خود به مرو از راه ارجان، رامهرمز گذشته باشند زیرا نسبت به ابتدا و میانه این راه گزارش‌هایی از عبور آن حضرت در دست داریم که به آنها اشاره خواهیم کرد. ابتدا می پردازیم به شرح و بررسی راهها.

راه اهواز به شیراز برابر نقل قدامه بن جعفر در کتاب الخراج به شرح زیر است:

۱- از «سوق الاهواز» (Souk-al-Ahwaz) تا «جویرول» (Djowyraul) دو فرسخ.

۲- از جویرول تا «ازم» (Azam) چهار فرسخ، (ازم ناحیه ای است از شیراز که

آبهای گوارا دارد و هوایش سازگار است).^(۲)

ص: ۶۹

۱- نقل اختصار از، لسترنیج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۷-۹.

۲- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۴۹.

۳- از ازم تا «سابل»[\(۱\)](#) چهار فرسخ.

۴- از سابل تا «قریه الجباری» (Karyat-al-Hobora) سه فرسخ.

۵- از قریه الجباری تا «عين» (Ain) سه فرسخ.

۶- از عین تا «رامهرمز» (Rama Hormoz) چهار فرسخ.

۷- از رامهرمز تا «وادی الملح»[\(۲\)](#) (Wadi-al-Milh) یا صحرای نمک چهار فرسخ.

۸- از وادی الملح تا «زط» (Zott) دو فرسخ.

۹- از زط تا «خبران» (Khabaran) سه فرسخ.

۱۰- از خبران تا «مستراح» (Mostrah) یا استراحتگاه، دو فرسخ.

۱۱- از مستراح تا «دھلیزان» (Dihlyzan) دو فرسخ.

۱۲- از دھلیزان تا «کنارستان» (Kanaristan) سه فرسخ.

۱۳- از کنارستان تا «نسایل»[\(۳\)](#) سه فرسخ.

۱۴- از نسایل تا «ارجان»[\(۴\)](#) پنج فرسخ.

۱۵- از ارجان تا «داسین» (Dasyn) هفت فرسخ.

۱۶- از داسین تا «بندق» (Bandak) شش فرسخ.

۱۷- از بندق تا «خان حماد» (Khan-hammad) شش فرسخ.

۱۸- از خان حماد تا «امران» (Amran) نه فرسخ.

۱۹- از امران تا «نوبند گان»[\(۵\)](#) شش فرسخ.

۲۰- از نوبند گان تا «کر گان»[\(۶\)](#) پنج فرسخ.

۲۱- از کر گان تا «خراره» (Khararh) پنج فرسخ.

۲۲- از خراره تا «خلان»[\(۷\)](#) پنج فرسخ.

-
- ۱. (Sanabik) يا Sabel
 - ۲. دره نمک هم گفته اند.
 - ۳. (Nasaiek) يا Nasail
 - ۴. (Arrjan) يا ارغان Arrjan
 - ۵. Noubandijan يا نوبنچان.
 - ۶. KarGun. ابن بلخی مابین این دو منزل از «کوسچان» یا کونچان به مسافت سه فرسخ نام می برد. ابن بلخی، فارستامه، ص ۲۳۱.
 - ۷. Khollan. نام صحیح این محل خلار (Khollar) است. نگاه کنید به: مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۵۵؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲/۳۸۰؛ فرصت الدولة، آثار العجم، ص ۵۲۳.

۲۳- از خلان تا «جویم»^(۱) پنج فرسخ.

۲۴- از جویم تا «شیراز» پنج فرسخ.

بنابراین از اهواز تا شیراز صد و دو فرسخ است.^(۲)

ابن بلخی، صاحب فارسنامه که در حقیقت کتاب او قدیمی‌ترین کتاب تاریخی و جغرافیایی فارس به شمار می‌آید در شرح راههای فارس به خوزستان (اهواز) چهارده منزل را برمی‌شمارد بدون آن که به شرح جزئیات هر یک پردازد، برخلاف قدامه بن جعفر در الخراج که منازل اهواز تا شیراز را بیست و پنج منزل شمرده و به جزئیات نیز اشاره کرده است. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که کتاب الخراج در سال ۲۲۶ ه. ق و فارسنامه در سال ۵۴۰ ه. ق نوشته شده و فاصله زمانی ممکن است باعث ایجاد تغییرات احتمالی در اوضاع اجتماعی و اقتصادی و تأثیرات آن در جغرافیای راهها و همچنین تحولات جویی و جغرافیایی شده باشد. از سویی دیگر ریزبینی قدامه بن جعفر با هدف او از تألیف این کتاب که با دقّت زیاد برای کارگزاران حکومتی و ممیزان مالیاتی تهیه شده مربوط می‌شود.

ابن بلخی راه شیراز به اهواز را تا سرحد خوزستان یعنی «بوستانک» و «ارجان»

ص: ۷۱

۱- Djowaim «جوین» هم آمده است که در واقع «گویم» کنونی است که به این نام خوانده می‌شود. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۲۰ و ۱۲۲؛ ابن خردادبه، المسالک والممالک، ص ۴۴؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص ۷۰، ۷۷، ۸۰-۱؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲/۴۵۷؛ حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۴. حمدالله مستوفی می‌افزاید: جویم و خلار دو قریه مهم اند که اولی در پنج فرسخی و دومی در نه فرسخی در فاصله شرق شیراز قرار دارند، سنگ آسیاب در اکثر ولایت فارس از خلار بده می‌شود و ایشان را غیر از آن حاصلی نیست، عجب این که ایشان از کم آبی آسیا ندارند و به جهت آرد کردن به دیگر موضع روند. حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص ۳۲۶. نگاه کنید به لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۷۳. این دو شهر برابر نقشه‌های کنونی تقریباً ۲۹ و ۶۴ کیلومتری شرق شیراز واقع شده اند. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، گیشاشناسی، چاپ دوم، ص ۳۵.

۲- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۸-۲۶.

بیشتر ذکر نکرده است و مسیر مشترک آنها در واقع چیزی حدود شصت و دو فرسنگ است که اوّلین منزل آن از بستانک آغاز و به جویم ختم می شود.

سرحدّات خوزستان تا شیراز

-۲۵ «بوستانک» (Bostank) چهار فرسخ.

-۲۶ «ارجان» (Arrjan) چهار فرسخ.

-۲۷ «فررک» (۱) شش فرسخ.

-۲۸ «حبس» (Habs) چهار فرسخ.

-۲۹ «صاهه» (۲) چهار فرسخ.

-۳۰ «گند ملغان» (Gonbad-Molghan) پنج فرسخ.

-۳۱ «کشن» (۳) شش فرسخ.

-۳۲ «خوابدان» (Khabdan) چهار فرسخ.

-۳۳ «کوسجان» (۴) سه فرسخ.

-۳۴ «دیه گوزاز تیر مردان» (Deh-Gozaz-termardan) چهار فرسخ.

-۳۵ «خراره» (Khararh) پنج فرسخ.

-۳۶ «خلار» (Khollar) پنج فرسخ.

-۳۷ «جویم» (Djowaim) پنج فرسخ.

ابن رسته در الاعلاق النفیسه، ۹۰ سال بعد از هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در کتاب خود مسافت و منازل راه اهواز به فارس و اهواز به شیراز را در دو بخش جداگانه به شرح ذیل ذکر می کند:

ص: ۷۲

-۱ Fazrak یا بزرک.

-۲ Sahha یا صامه.

-۳ Koshan، در مسیر راه دیگری که از اهواز به سمت شیراز از راه دشت ارژن و دوراهی کازرون می باشد واقع شده است.
نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص ۳۵.
-۴ Kosdjan یا کونجان.

اولین خوره فارس بعد از اهواز ارجان است.[\(۱\)](#)

۱- از سوق الاهواز تا «ازم» (Azam) شش فرسخ.

۲- از ازم تا «آبغرين» (Abgharin) پنج فرسخ.

۳- از آبغرين تا «خبران» (Khabaran) هشت فرسخ.

۴- از خبران تا «بلانجرد» (Balandjird) شش فرسخ.

۵- از بلانجرد تا «ارجان» شش فرسخ.[\(۲\)](#)

راه دیگر

۱- از سوق الاهواز تا «ازم» شش فرسخ.

۲- از ازم تا «عين» شش فرسخ.

۳- از عین تا «وادى الملح» شش فرسخ.

۴- از وادى الملح تا «خبران» پنج فرسخ.

۵- از خبران تا «دهلیزان» (Dihlizan) چهار فرسخ.

۶- از دهلیزان تا «ارجان» هفت فرسخ.[\(۳\)](#)

راه دیگر

از سوق الاهواز تا «رامهرمز» هیجده فرسخ.

از رامهرمز تا «زط» هفت فرسخ.

از زط تا «سنبل» هشت فرسخ.

از سنبل تا «ارجان» چهار فرسخ.[\(۴\)](#)

راه اهواز به شیراز

۱- از سوق الاهواز تا «ازم» شش فرسخ.

-
- ١- ابن بلخى، فارسنامه، ص ٢٣١.
 - ٢- ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص ٢٢١.
 - ٣- ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص ٢٢١.
 - ٤- ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص ٢٢١.

۲- از ازم تا «عبدین» (Abdin) پنج فرسخ.

۳- از عبدین تا «رامهرمز» شش فرسخ.

۴- از رامهرمز تا «زط» شش فرسخ.

در آن جا مرداب صعب العبوری است و پل طویل و درازی بر روی وادی الملح بسته اند.

۵- از زط تا «دهلیزان» شش فرسخ.

۶- از دهلیزان تا «ارجان» هفت فرسخ.

در آن جا پلی است، منسوب به خسروان که طول آن بیش از ۳۰۰ ذراع است و از سنگ ساخته شده است این پل بر روی دره ارجان قرار دارد.

۷- از ارجان تا «دره» پنج فرسخ.

۸- از دره تا «هیر» (Hir) شش فرسخ.

۹- از هیر تا «بندک» (Bandak) چهار فرسخ.

۱۰- از بندک تا «خان حماد» (Khanhammad) هشت فرسخ.[\(۱\)](#)

راه ارجان به شیراز

ابن رسته از راه دیگری نام می برد که از ارجان (بهبهان) شروع می شود یعنی جایی که امروزه آثاری از قدمگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن جا است.

این راه در ده منزل و به مسافت شصت فرسخ به شرح ذیل است:

۱- ارجان تا «سیربور» (Sirabur) ده فرسخ.

۲- سیربور تا «سیبویه» (Sibvyeh) چهار فرسخ.

۳- سیبویه تا «موردستان» (Muridistan) چهار فرسخ.

۴- از درچند تا «خورآبادان» (Khurabadan) شش فرسخ.

۵- از خورآبادان تا «نوبدگان»[\(۲\)](#) چهار فرسخ.

۶- از نوبند گان تا «شاه دزدان» یا شاه اللصوص چهار فرسخ.

ص: ۷۴

۱- ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ۲۲۱-۲.

۲- Noubandadjan یا نوبنجان.

۷- از شاه دزدان تا «نای مرغان» (Nay-Murgahn) شش فرسخ.

۸- از نای مرغان تا «کورابناهیان» (Kurabaniyan) پنج فرسخ.

۹- از کورابناهیان تا «دستجرد» هشت فرسخ.

۱۰- از دستجرد (دستگرد) تا «شیراز» ده فرسخ.[\(۱\)](#)

جیهانی نیز در اشکال العالم که در سال ۳۲۰ ه. ق آن را تأثیف کرده به اختصار مسیر راه خوزستان تا شیراز را ذکر می کند.

جیهانی اوّلین منزل خوزستان را «بازار سبیل» و تعداد منازل تا شیراز را یازده منزل به مسافت ۵۷ فرسخ به شرح زیر برمی

شمارد:[\(۲\)](#)

راه خوزستان به شیراز

۱- از «بازار سبیل» (سوق سبیل) تا «ارجان» شش فرسخ.

۲- از ارجان تا «کردمان» هفت فرسخ.

۳- از کردمان تا «بندک» چهار فرسخ.

۴- از بندک تا «خان حماد» هشت فرسخ.

۵- از خان حماد تا «خواندن» چهار فرسخ.

۶- از خواندن تا «نولنجان» چهار فرسخ.

۷- از نولنجان تا «کرکان» شش فرسخ.

۸- از کرکان تا «جرجان» پنج فرسخ.

۹- از جرجان تا «خلار» چهار فرسخ.

۱۰- از خلار تا «جویم» چهار فرسخ.

۱۱- از جویم تا «شیراز» پنج فرسخ.

علاوه بر راههایی که بر شمردیم، منابع تاریخ ایران باستان از راهی که از تخت

۱- ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص ۲۲۲.

۲- در نسخه کابل میان «کردمان» تا ارجان از متولی به نام «راسین» نیز نام می برد از کردمان تاراسین چهار فرسنگ در نتیجه مسافت منازل در مجموع شصت و یک فرسنخ می شود. نگاه کنید به یادداشت‌های بخش «دریای فارس و توابع آن» جیهانی، اشکال العالم، (به تصحیح و تعلیق فیروز منصوری)، ص ۱۲۶.

جمشید به سمت غرب تا شوش متداول بوده، یاد کرده اند که در بررسی و تطبیق آن با آنچه جغرافیدانان مسلمان نگاشته اند می توان به نتایج ارزنده ای برای کشف دقیق مسیر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام دست یافت.

راه باستانی شوش به تخت جمشید، (راه شاهی)

۱- شوش

۲- رامهرمز

۳- ارجان (ارگان)

۴- فهليان

۵- گويم

۶- بیضاء

۷- تخت جمشید

راه شاهی که در دامنه جنوبی رشته کوه تاروس به اربل و از آن جا از راه رود زاب (زه آب) به تنگ ملاوی می رسیده، پس از گذشتن از پل دختر به شوش منتهی می شده و از آن جا به رامهرمز می رفته و از رامهرمز در دنباله رود مارون به ارگان (ارجان) ادامه می یافته و به فهليان امروزی می رسیده و از آن جا در دنباله رود زهره

پس از گذشتن از «پل مورد» (و عبور از کوهستانهای صعب العبور کوه کیلویه) به گویم و از آن جا به طرف جلگه های مرودشت و سپس به تخت جمشید (پاسارگاد) منتهی می شده است.^(۱)

راه شوش به ارجان (بهبهان) که اولین ناحیه فارس است برابر نقل ابن رسته به شرح زیر است. همان طور که ملاحظه می شود این راه قدیمی با راه باستانی، متزلگاههای مشترکی دارد و تا سال ۲۹۰ هـ ق که ابن رسته کتاب خود را تألیف کرده مورد استفاده واقع می شده است. ادامه این راه را ابن رسته در مسیر راه ارجان به شيراز، در شرح راه اهواز به شيراز می آورد و ما از پيوند اين دو راه می توانيم مسیر

راه را از شوش به شيراز مورد بررسی قرار دهيم. ناگفته نماند که راه شوش به ارجان از منطقه ای در خاک عراق، نزدیک به «واسط» (Waset) به نام «بازبین» (Badhibin)

ص: ۷۶

۱- مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۲-۳۶۱؛ ایرانشهر، نشریه ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۴۵۶/۲؛ اطلس تاریخی ایران،

آغاز می شده که در واقع شاهراه ارجان به واسط بوده است.[\(۱\)](#)

راه شوش به ارجان (بهبهان) اوّلین ناحیه فارس

۱- از سوس (شوش) تا «جندیشاپور» هشت فرسخ.

۲- از جندیشاپور تا «تستر» (شوشتر) هشت فرسخ.

۳- از تستر تا «سوق الاهواز»[\(۲\)](#).

۴- از سوق الاهواز تا «کندل» (Kandal) یازده فرسخ.

۵- از کندل تا «رامهرمز» نه فرسخ.

۶- از رامهرمز تا «زط» نه فرسخ.

۷- از زط تا «سنبل» هشت فرسخ.

۸- از سنبل تا «ارجان» چهار فرسخ.

ورود حضرت رضا علیه السلام به ارجان (بهبهان)

منابع قدیم از عبور و یا توقف حضرت رضا علیه السلام در ارجان ذکری نکرده اند و تنها از مسیر حرکت آن حضرت از اهواز به فارس سخن گفته اند.[\(۳\)](#) ولی منابع جغرافیایی

و برخی منابع جدید[\(۴\)](#) از توقف حضرت علیه السلام سخن گفته اند. اعتمادالسلطنه، در مرآت البلدان، از مسجدی در بقایای شهر قدیمی ارجان، معروف به مسجد حضرت امام رضا علیه السلام نام می برد که هنگام عبور از این شهر، حضرت در آن مسجد نماز گزارده است.

بهبهان، شهر نوآبادی است که تقریباً بیش از سیصد سال از عمر آن نمی گذرد. شهر قدیم این ناحیه که مسافت آن تا بهبهان، زیاده از یک فرسخ نیست، ارجان نام

ص: ۷۷

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، بخش خوزستان؛ قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۲۵

۲- مسافت در متن کتاب نیامده است. ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۰

۳- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۱۴۹ و ۱۸۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۵-۲/۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه،

ص ۲۰۴؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۲ و ۴۰۷.

۴- ابوالقاسم سحاب، زندگانی حضرت رضا علیه السلام، ص ۲۴۳ به نقل از مطلع الشمسم؛ سید حجت بلاغی، تاریخ نایین،

.۲۳۵-۲/۶

داشت. یونانیها، ارجان را اکران می گفتند. اسکندر وقتی از خوزستان به سمت فارس می رفت از اکران عبور کرد. مسجدی در خرابه های ارجان وجود دارد و معروف است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در این مسجد نماز گزارده

است.^(۱)

صاحب مطلع الشمس نیز ضمن بر شمردن مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به وجود این مسجد در زمان خود اشاره می کند و می گوید: حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به بصره و از آن جا به اهواز و عربستان^(۲) عبور دادند. آن وقت شهر ارگان (ارجان) آباد بود و حاکم نشین اهواز شمرده می شد و آثار مسجدی که به حضرت رضا منسوب است هم اکنون در ارجان وجود دارد.^(۳)

درباره ارجان (بهبهان)

ارجان (ارگان) شهری است با سابقه تاریخی که بنابر گفته اصطخری در مسالک الممالک و یاقوت حموی در معجم البلدان در زمان سلطنت جاماسب هنگامی که او در جنگ با روم پیروز شد و شهر «میفارقین» و «آمد» را تسخیر کرد، این شهر را برای فرزند قباد که ارجان نام داشت بنا کرد و سپس مناطق وسیعی را به آن منضم ساخت.^(۴)

ارجان در سال ۱۶ ه . ق توسط ابی العاص و ابو موسی اشعری فتح شد.^(۵)

از این شهر در قرن چهارم به عنوان شهری بزرگ یاد شده که شش دروازه داشته و مشهور به دروازه های اهواز، ریشهر، شیراز، رصفه، میدان و کیالین (کیل کنندگان) بوده است.^(۶)

ص: ۷۸

- ۱- اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۶۸.
- ۲- سابقاً خوزستان را عربستان و یا عربستان ایران می نامیدند.
- ۳- ابوالقاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۴۳ به نقل از مطلع الشمس.
- ۴- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۲۵؛ اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۲. زرکوب شیرازی معتقد است قباد بن فیروز پدر انوشیروان این شهر را بنا کرده است. زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۳۱.
- ۵- شیرازنامه، ص ۲۴.
- ۶- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۰.

حمدالله مستوفی در قرن هشتم این شهر را ویران توصیف کرده، زیرا در این سالها ملاحده (اسماعیلیان) بر این شهر استیلا داشتند و مکرراً آن را مورد غارت

قرار می دادند.^(۱)

جغرافی نویسان قدیم، از این شهر به نام «ارجان» یاد کرده اند. ولی اوّلین بار، شرف الدّین علی یزدی در سال ۷۹۵ هـ. ق این شهر را بهبهان نام نهاد و از آن تاریخ به همین نام مشهور شد.^(۲)

اعتماد السلطنه، در مرآت البلدان علت تغییر نام ارجان به بهبهان را چنین شرح می دهد: در موضع حالیه بهبهان، سابق چند چادرنشین بودند که از ارجان به جهت زراعت می آمدند اند، بعد از آن که بعضی از اعراب کوفه که معروف به رئیس فلان و رئیس بهمان بودند به حکم امیر تیمور^(۳) از کوفه کوچ کرده به ارجان آمدند و املأک زیادی خریدند، در موضع حالیه بهبهان بنای آبادی گذاشتند و از آن جایی که سیاه چادر را «بهان»^(۴) می نامیده اند این طایفه گفتند ما در این محل «خانه» به از «بهان» می سازیم (بهتر از سیاه چادر می سازیم) لهذا آبادی موسوم به «به از بهان» گردید و از کثرت استعمال، بهبهان شد.^(۵)

یاقوت می نویسد: ارجان را فارسیان «ارقان» (ارغان) تلفظ می کنند.^(۶) صاحب

فارسنامه ناصری می نویسد: کوره قباد که پایتخت آن ارگاه بوده، اعراب آن را ارجان

گفتند.^(۷) ابن بلخی در فارسنامه خود، از ناحیه ای به نام ارجان و «ارجمان» نام

ص ۷۹:

۱- حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۷۷.

۲- شرف الدّین علی یزدی، ظفرنامه، ۱/۴۱۷ به بعد، و همچنین نگاه کنید به لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۱.

۳- امیر تیمور از پادشاهان سلسله تیموریان است که از سال ۷۸۳ تا ۸۰۷ حکومت کرد.

۴- معنی لغوی بهان را در لغتنامه های رایج نیافتم. نگاه کنید به: لغتنامه دهخدا، فرهنگ عمید، برهان قاطع.

۵- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۶۸. فارسنامه ناصری می نویسد: بعد از خرابی شهر ارجان، اهالی آن مانند ایلات در چادرهای ایلاتی متزل کردند و اهل کوه کیلویه چادر سیاه را «بهان» گویند. نگاه کنید به: میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامه ناصری، ۲/۱۴۷۴.

۶- به نقل از اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۱؛ زركوب شيرازى، شيرازنامه، ص ۳۱.

۷- میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامه ناصری، ۲/۹۰۰؛ زركوب شيرازى، شيرازنامه، ص ۳۲؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۲.

می برد که آن ناحیه در نزدیکی سرمق است و این منطقه را نباید با ارجان اشتباه گرفت.^(۱)

ناصرخسرو که در مسیر سفرش به ارجان آمده از این شهر دیدن کرده و چند روزی در این شهر مانده است.^(۲)

شهر ارجان قدیم در حوالی بهبهان کنونی واقع بوده است. فرستاده در آثار العجم، فاصله بهبهان تا ارجان را در سمت شرقی (بهبهان) یک فرسنگ^(۳) و فارسنامه ناصری، به مسافت نیم فرسنگ در سمت جنوبی آن ذکر می کند.^(۴) لسترنج از بهبهان در فاصله چند میلی پایین تر از ارجان در کنار رودخانه طاب نام می برد.^(۵) وی می نویسد: در قرن چهارم ارجان شهری بزرگ بود. مسجدی خوب (احتمالاً مسجد امام رضا علیه السلام) و بازارهای معمور داشت، نزدیک شهر دو پل سنگی

معروف، بر روی رودخانه طاب، ساخته شده بود که از روی آن پلها به خوزستان می رفتد و هنوز آثار آنها باقی است. بنای یکی از آن دو پل را منسوب به دیلمی پزشک حاجج بن یوسف حاکم عراق در زمان امویان دانسته اند و اصطخری درباره آن پل گوید: یک طاق دارد که عرض آن هشتاد گام و بلندی آن چنان است که مردی شترسوار با بیرقی در دست می تواند آزادانه از زیر آن عبور کند، این پل که «پول ثکان» نامیده می شد به فاصله یک تیر پرتاپ از شهر ارجان در سر راه سنبل واقع بود. پل دوم بیش از سه هزار ذراع طول داشت و از بناهای زمان ساسانیان بود و پل خسروی «قطره الکسریه» نامیده می شد و سر راه قریه دهلیزان قرار داشت.^(۶)

بهبهان در زمان قدیم شاهراه ارتباط خوزستان و فارس بوده و از نواحی فارس

ص: ۸۰

-
- ۱- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۲۴.
 - ۲- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۵.
 - ۳- فرستاده، آثار العجم، ص ۴۱۰.
 - ۴- فسائی، فارسنامه ناصری، ص ۲۹۰۰.
 - ۵- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۱.
 - ۶- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۴۳، ۵۴-۵، ۶۴؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

به شمار می آمده است^(۱) ولی اکنون جزء خوزستان است.^(۲)

از ارجان راهی موسوم به «راه شاهی»، از تخت جمشید به سمت شوش می رفته است.^(۳) ابن حوقل نیز به راه خوزستان تا بصره اشاره می کند و می گوید اولین منزل آن از ارجان «آسَك» بوده است.^(۴) اعتمادالسلطنه و فرصت الدّوله آسَك را از نواحی اهواز و میانه راه ارجان و رامهرمز بر می شمرند و فاصله آن را تا ارجان دو منزل (دو روز) ذکر می کنند.^(۵)

مسیر کنونی اهواز به شیراز

از اهواز به «کریت» نوزده کیلومتر و از آن جا به کوپال، سی و دو کیلومتر است. از کوپال دو راه وجود دارد که هر دو راه از طریق جاده اسفالته به رامهرمز می رستند. در حدود بیست و هفت کیلومتری کوپال به سمت هفتگل یک راه شنی است که از «یعار» به «مربچه» و از آن جا به رامهرمز منتهی می شود، ولی راه مستقیم کوپال به رامهرمز طولانی تر است و قریب هفتاد کیلومتر است. از رامهرمز به بهبهان، چند راه خاکی و اسفالته وجود دارد که راه متداول آن از «دوکوهک» به فاصله هشت کیلومتر، «رستم آباد» پنج کیلومتر، «سلطان آباد» شانزده کیلومتر، «کله» چهارده کیلومتر، «ارمش» شش کیلومتر و از آن جا به «جایزان» نه کیلومتر است. در مسیر راه سلطان آباد که مسیری قدیمی است و جاده ای شنی دارد، راه جاده شنی و اسفالته به هم می پیوندد و تا حوالی بهبهان ادامه می یابد. در جایزان به سمت «جولکی» راه اسفالته به دو راه منتهی می شود و از آن جا راهی است به سمت «آغاجاری» و ادامه

راه به «بهبهان» ختم می شود. از جولکی راه ادامه می یابد و به حوالی «بید بلند» می رسد که مسیر راه حدود دوازده کیلومتر است. سپس از آن جا به منطقه ای در انشعاب رود مارون منتهی می شود که به «کره سیاه» مشهور است. رود مارون از

ص: ۸۱

-
- ۱- زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۲۳.
 - ۲- مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۱۴۰.
 - ۳- ایرانشهر، ۱۴۵۵-۲/۶؛ اطلس تاریخی ایران، نقشه شماره ۷.
 - ۴- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۰.
 - ۵- فرصت الدّوله، آثار العجم، ص ۱۴۰؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱۵.

حوالی رامهرمز و از سلطان آباد تقریباً به موازات جاده در فاصله چند کیلومتری امتداد می یابد و به کره سیاه منشعب می شود و شعبه ای از آن از کنار رود خیرآباد که

در قدیم به رود طاب مشهور بوده به سوی بهبهان راه می پیماید. در ادامه راه از کره سیاه به سمت بهبهان از یک دو راهی گذشته و به فاصله ده کیلومتر به جاده بهبهان - آغازاری می پیوندد که تا بهبهان، شش کیلومتر فاصله دارد. در فاصله نوزده کیلومتری بهبهان خیرآباد قرار دارد و رودی نیز به همین نام از آن جا می گذرد، این رود از سمت جنوب به سوی سرداشت می رود و در حوالی سرداشت رود دیگری به نام آب رزک به آن می پیوندد و هر دو رود به رود بزرگتری که زهره نام دارد می ریزند و این رود، به هندیجان می پیوندد و از طریق هندیجان به خلیج فارس می رسد.

از خیرآباد به سمت «لیشت» بیست و دو کیلومتر راه است و از آن جا به «خان عوضی» می رویم با مسافت پانزده کیلومتر و از آن جا تا «دو گنبدان» (گچساران) هیجده کیلومتر است. از دو گنبدان تا «اما مزاده جعفر» هیجده کیلومتر و سپس تا «الله اکبر» نه کیلومتر و از آن جا تا «خان احمد» نه کیلومتر و سپس تا «کته»

ده کیلومتر فاصله دارد (باشت در پنج کیلومتری کته است). مسیر ادامه می یابد به مسافت چهارده کیلومتر تا «کوپا» و از آن جا نه کیلومتر تا «ده نو» و از آن جا دوازده کیلومتر که پیماییم به یک دو راهی می رسیم که یک راه به سمت جنوب و دیگری به سمت شمال امتداد می یابد، راه اول به «فهلیان» و از آن جا به «نورآباد» و راه دیگر از «آبشار» و «مورگا» به «یاسوج» می رود که انتهای این دو راه در نهایت به

شیراز منتهی می گردد. امروزه اگر کسی بخواهد از اهواز در مسیر یاسوج به شیراز برود این راه را انتخاب می کند، اما امروزه راه دیگری متداول‌تر است و آن راه «نورآباد» (ممتنی) از «چنار شاهیجان» به «دشت ارژن» و از آن جا به شیراز می روند.^(۱)

ص: ۸۲

۱- مسیر اخیر خط سیر برادر گرامی حضرت رضا علیه السلام احمدبن موسی شاهچراغ می باشد که آن حضرت بین سالهای ۲۰۱ تا ۲۰۳ هـ . ق برای دیدار برادرش عازم خراسان بود که توسط عامل مأمون در خان زنیان، راه بر وی مسدود شد... نگاه کنید به: فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۴۵؛ سلطان الواعظین، شباهی پیشاور، ص ۱۱۵؛ میرزا حسن فسائی، فارسانه ناصری، ص ۱۵۶؛ سید جلال الدین محمد شریفی، آثار الاحمدیه، ص ۱۰-۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱/۲۷۶؛ محمدعلی روضاتی، جامع الانساب، ص ۷۷؛ محمد کشی، الرجال الكشی، ص ۲۹۴؛ سید حسین حسینی بروجردی، منظومه نخبه المقال، ص ۱۴؛ باقر شریف قریشی، تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، ۴۷۲-۲/۵؛ محمد باقر خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ۱/۶۰ و ۶۹۲؛ شیخ عباس قمی، الکنی والالقاب، ۲/۳۲۲؛ جنید شیرازی، شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، ص ۲۸۹ به بعد.

از دوراهی اخیر، یک جاده خاکی قدیمی وجود دارد که نسبت به راه یاسوج به شیراز، راه میان بر محسوب می‌شود. این راه از مسیری به فاصله ۵ کیلومتر، تا فهلهایان به مسافت هفت کیلومتر از دوراهی فاصله دارد، و از ابتدای «فهلهایان» مسیر جاده فوق در امتداد «رودشور» آغاز می‌شود و از آن جا به سمت «زیررود» و «سرنجلک» که یک چهار راهی است و منتهی به «راشک»،^(۱) «ده گپ» و «سورن آباد» می‌شود مسیر راه از سورن آباد ادامه می‌یابد. از آن جا دو راه یکی به سمت شمال و به «اردکان» و دیگری مستقیم به «مالکیدی» و از آن جا به جاده اسفالته می‌پیوندد، از این جا راه در جاده اسفالته تا اردکان (به سمت شمال) بیست و شش کیلومتر فاصله دارد و ادامه راه از «دالین» به شیراز تا حوالی «خلار» بیست کیلومتر و تا «گلستان» که

در مسیر جاده اسفالته واقع شده سی و سه کیلومتر است و از گلستان تا ابتدای «جاده قلات» هشت و تا «گویم» دوازده کیلومتر است. از گویم راه به مسافت شش کیلومتر ادامه می‌یابد و به «بزین» می‌رسد و از آن جا تا شیراز حدود پنج کیلومتر فاصله است. اما اگر خواسته باشیم از مسیر دیگری (جاده بوشهر) که راه متداول امروز اهواز به شیراز است بگذریم، باید از فهلهایان بعد از سپری کردن ده کیلومتر به نورآباد (ممسمی) آمد و از آن جا به مسافت چهارده کیلومتر به سمت «سراب بهرام» و سپس به مسافت دوازده کیلومتر به «گلگون» و از آن جا به مسافت یازده

کیلومتر به «چنار شاهیجان» بیاییم. این منطقه در مسیر یک سه راهی قرار دارد که در امتداد راهی که آمدیم به سمت جنوب به کازرون می‌رود و راه دیگر به شیراز منتهی می‌شود که از چنار شاهیجان به مسافت دوازده کیلومتر تا «تره دان» و هیجده کیلومتر تا «دواو» فاصله دارد. میان این دو راه جاده شنی است که به «کوهمره» می‌رسد. دوان با فاصله تقریبی ۵ کیلومتر از تنگ معروف «ابوالحیات» فاصله دارد و از آن جا

ص: ۸۳

۱- راشک در مسیر راههای باستانی و قدیمی جاده شوش به پاسارگاد واقع بوده است.

به مسافت سی و شش کیلومتر به دشت «ارزن» و از آن جا به مسافت هشت کیلومتر به «چهل چشمه» می‌رسیم و از آن جا به فاصله دوازده کیلومتر به «خانه زنیان» و سپس با طی کردن چهار کیلومتر به سمت «حسین آباد» و از آن جا به فاصله چهارده کیلومتر به «ده شیخ» می‌رسیم، از ده شیخ تا «کشن» پنج کیلومتر و از آن جا تا

شیراز حدود دو کیلومتر راه است.^(۱)

بررسی راههای اهواز تا شیراز و مسیر حرکت امام علیه السلام

در ابتدای راه اهواز به شیراز یعنی پل اربک (اربک) که برابر نقل ابن حوقل در صوره الارض از آن جا راهی به سمت سوق سنبل^(۲) است راه را ادامه می‌دهیم. جیهانی این مکان را اولین منزلگاه نام می‌برد و بعد از آن به مسافت شش فرسخ به سمت ارجان از منزلگاه بعدی که همان ارجان است یاد می‌کند.^(۳) اما سایر منابع، از جمله ابن رسته، «ازم» را به عنوان اولین منزل آورده اند.^(۴) و ابن بلخی «بوستانک»^(۵) و قدامه بن جعفر، «جوبرول» را ذکر می‌کنند.^(۶) منازل موجود در مسیر راه اهواز تا ارجان در نوشته‌های جغرافیدانان با تفاوت‌هایی ذکر شده است. قدامه بن جعفر بیش

از دیگران این منازل را برشموده به طوری که از اهواز تا ارجان برابر شرح او چهارده منزل فاصله است.^(۷) ابن رسته^(۸) در شرح راههای مختلفی که ذکر می‌کند منازل اهواز تا ارجان را بین چهار تا شش منزل نام می‌برد. و ابن بلخی، تنها یک منزل ذکر می‌کند.^(۹)

ص: ۸۴

-
- ۱- آنگاه کنید به: اطلس راههای ایران، موسه گیشا[□]، ص ۳۴-۶ و همچنین نقشه استان فارس، موسه گیشا[□].
 - ۲- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۰.
 - ۳- جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۰۷.
 - ۴- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱.
 - ۵- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱.
 - ۶- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۶.
 - ۷- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۶.
 - ۸- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱.
 - ۹- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱.

منابعی که به ذکر راههای باستانی پرداخته اند نیز بیش از یک مرحله ذکر نکرده اند. در مجموع منازل مشترکی که جغرافیدانان از اهواز تا ارجان نام برده اند: ازم، رامهرمز، زط، وادی الملح و دهليزان است. از ارجان به شيراز، منازل با شرح بيشتری آمده است و به نظر می آيد اين راه بیش از ساير راههای فارس مورد توجه جغرافیدانان بوده به طوری که لسترنج می گويد: راهی که از شيراز به سمت شمال باخترى به ارجان و خوزستان می رفت، بیش از همه راههای دیگر در كتابهای جغرافیایی شرح داده شده و درباره آن حداقل هشت شرح جداگانه به ما رسیده، هر چند که در ذکر پاره ای از مترلاگاههای آن راه بین كتابهای مراجع اختلاف نظر است. آخرین وصفی که از اين راه شده در كتاب ظفرنامه شرف الدین علی یزدی است که مسیر امير تیمور را در سال ۷۵۹ از اهواز به شيراز از راه بهبهان نقل می کند.^(۱)

در شهر ارجان قدیم آن چنان که یاقوت حموی و دیگران ذکر کرده اند قدمگاهی است موسوم به قدمگاه امام رضا عليه السلام ^(۲). وجود این قدمگاه در اين مكان مسیر امام علی بن موسی الرضا عليه السلام را از پل اربق (اربک) به ارجان روشن می کند.

قدمگاه بعدی که در منابع تاریخ محلی به تناوب از آن یاد شده شهر ابرقوه و یا ابرکوه است که در منتهی الیه جاده شمالی شيراز به شهرهای یزد و خراسان است.

اگر مسیر متداولی که در منابع جغرافیایی آمده، همان مسیری باشد که حضرت رضا عليه السلام پیموده در این صورت حضرت از ارجان به سمت شيراز و از آن جا به سمت دروازه اصطخر که راهی است به سوی خراسان که در پاره ای منابع از جمله الاعلاق النفیسه، ^(۳) اشکال العالم ^(۴) و مسالک الممالک ^(۵) نیز به همین نام (راه خراسان) مشهور است، عبور فرموده و به ابرقوه رسیده اند.

ص: ۸۵

-
- ۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۹؛ شرف الدین یزدی، ظفرنامه، ۱/۱۱۴ به بعد.
 - ۲- اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۳۶۸.
 - ۳- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱.
 - ۴- جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۱۸.
 - ۵- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۱۵.

در راه ارجان تا شیراز چند متزلگاه معروف است که غالب منابع از آن یاد کرده اند، بندق^(۱) (بندک)،^(۲) خان حماد،^(۳) نوبندگان،^(۴) کرکان^(۵) (نوبنگان)،^(۶) (جرجان)^(۷)، خراره،^(۸) خلان،^(۹) خلار^(۱۰) و جویم^(۱۱) (گویم).^(۱۲)

ابن بلخی، مسیر راه را از دوراهیی که ارجان را به شیراز متصل می کند توأمًا نام برد، این دو راه که از ارجان (بهبهان) به موازات هم تا حوالی شیراز امتداد دارد، دو

جاده قدیمی است که در منابع اولیه به طور جداگانه ذکر آنها آمده است، این دو راه

امروزه به راه شیراز، اردکان (یاسوج) و شیراز، بهبهان معروفند «فرزک»، «حبس»، «صاحبه»، «کشن» در مسیر راه اخیر و «خلار»، «جویم» و ... در مسیر راه دوم قرار دارند. همچنان که گفته شد در میانه این راه، راهی قدیمی معروف به جاده شاهی وجود داشته که بدون رفتن به شیراز مستقیماً به سمت اصطخر متنه می شده است. باید در نظر داشت که این راه در زمان ایران باستان و قبل از پیدایش شهر شیراز مورد استفاده بوده است،^(۱۳) بنابراین با توجه به احداث این شهر در سنه ۷۴ هـ.ق و از رویق افتادن شهر اصطخر احتمالاً این راه در سال ۲۰۰ هجری چندان رونق سابق خود را نداشت، با این همه در منابع و تواریخ محلی شیراز و همچنین

ص: ۸۶

- ۱- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۷.
- ۲- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۲؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۲۷.
- ۳- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۸؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۲؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۲۸.
- ۴- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۲.
- ۵- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۷.
- ۶- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۷.
- ۷- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۷.
- ۸- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۸.
- ۹- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۸.
- ۱۰- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۸.
- ۱۱- همان، ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۳۲.
- ۱۲- ایرانشهر، ۲/۴۵۶.
- ۱۳- شیراز در سال ۷۴ هجری توسط محمدبن یوسف برادر حجاج بن یوسف ثقی در نه فرسخی جنوب شهر باستانی اصطخر بنا شد. ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۳۲.

سایر منابع هیچ گونه گزارشی از ورود و یا توقف حضرت رضا علیه السلام ثبت نشده است.

منابع تاریخی تنها اطلاع می دهند که حضرت رضا علیه السلام از اهواز و از طریق فارس (نه شیراز) به سمت خراسان رفتند و در این باره به طور مفصل در جای خود سخن خواهیم گفت.

شیراز

از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به شیراز در منابع گزارش موثقی ثبت نشده است و در منابع محلی تاریخ این شهر هیچ قدمگاه و یا بنای یادبودی به آن حضرت منسوب نیست.^(۱)

این موضوع احتمال عبور حضرت رضا علیه السلام را از راه باستانی اهواز به پاسارگاد که بعد از ارجان (بهبهان) از طریق راههای کوهستانی منطقه کوهکیلویه به جلگه مرودشت اصطخر می پیوست قوت می دهد. در ادامه این مسیر راهی وجود داشت، مشهور به راه خراسان که در مسیر آن، شهر ابرکوه یا ابرقوه قرار دارد. در این

شهر قدمگاهی از حضرت رضا علیه السلام دیده می شود. شهر ابرقوه بخشی از شهر باستانی اصطخر به شمار می رود. قبل از بررسی قدمگاه منسوب به حضرت علیه السلام در این شهر به شرح اطلاعاتی درباره اصطخر می پردازیم.

اصطخر

اصطخر در طول هفتادونه درجه و عرض سی و دو درجه جغرافیایی در فارس قرار گرفته است. یاقوت حموی می نویسد: اول کسی که بنای شهر اصطخر را نهاد، اصطخرین طهمورث پیشدادی بود و این شخص نزد مردم ایران متزلت بسیار داشت.^(۲)

ص: ۸۷

۱- نگاه کنید به: ابن بلخی، فارسنامه؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه؛ میرزا حسین فسائی، فارسنامه ناصری؛ فرصت الدوله، آثار العجم؛ علی سامی، شیراز؛ مصطفوی، اقلیم پارس؛ بامداد، شیراز در گذشته و حال، و سایر منابع.

۲- به نقل از: اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱-۹۰؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۲۳؛ جیهانی، حدود العالم، ص ۱-۱۳۰.

فتح اصطخر در عهد خلیفه دوم و در سال ۱۶ هجرت توسط عثمان ابی العاص و ابوموسی اشعری صورت گرفت.^(۱) و در سال ۷۴ هجری توسط محمد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف ثقی، در نه فرسخی جنوب اصطخر، در وقت طلوع برج سنبله بنای شهر شیراز گذاشته شد و این شهر روز بروز از رونق اصطخر کاست.^(۲)

آنچه از نوشه جغرافیدانان قرون اول اسلامی درباره اصطخر به دست می آید، این است که اصطخر در آن زمان بسیار وسیع بوده، اصطخری در ممالک الممالک می نویسد: اصطخر شهری است بزرگ، چند اردشیر خوره باشد به بزرگی، و به اردشیر خوره شهرهاست چون شیراز و سیراف، ... تا حیث یزد بزرگتر نواحی اصطخر باشد سه جایگاه مسجد آدینه دارد. کثه میبد و نایین و بهره، مقدار ناحیت اصطخر شصت فرسنگ باشد، ابرقو شهری است اقلید و سرمق دو پاره شهرند و به پارسی کلید و سرمه خوانند...^(۳)

مسافت بین شیراز تا اصطخر دوازده فرسنگ و وسعت این شهر یک میل بوده است.^(۴) ابن حوقل در قرن چهارم از خراب شدن باروی شهر اصطخر سخن می گوید و از دروازه ای به نام دروازه خراسان نام می برد^(۵) که احتمالاً علت نامگذاری آن به دروازه خراسان، به این دلیل بوده که در مسیر راه خراسان قرار داشته است. ابن حوقل نیز از وسعت اصطخر یاد می کند و یزد که بزرگترین ناحیه آن کثه و میبد، نایین و فهرج (بهره) و همچنین رودان که جزء کرمان بوده است و سپس جزء فارس شده و ابرقوه و چند شهر دیگر را از نواحی اصطخر می شمارد.^(۶)

۸۸: ص

۱- زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۲۴.

۲- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۳۲؛ اصطخری، ممالک الممالک، ص ۱۱۱؛ آربی می نویسد: نام شیراز را در کشفیات باستان شناسی، به صورت *Shira-its-ish*، آمده است. ر.ک. به: آربی، شیراز، ص ۴۰.

۳- اصطخری، ممالک الممالک، ص ۸-۹۷. ن.ک. به: اطلس تاریخی ایران، نقشه شماره ۸، ۹، ۱۰.

۴- اصطخری، ممالک الممالک، ص ۱۱۵؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/۱۰۳؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۹۴.

۵- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۹۴.

۶- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۶.

ابرکوه (ابرقوه)

همچنان که گفته شد، ابرکوه یا ابرقوه یکی از توابع و نواحی شهر قدیمی اصطخر بوده است. ابن حوقل ابرقوه و یا ابرقویه را شهری مستحکم به اندازه یک سوم شهر اصطخر با بازارهای معمور و آباد در قرن چهارم توصیف می‌کند.^(۱) ابرقوه در شمال قریه بیز (ده بید) در نیمه راه اصطخر و یزد واقع شده.^(۲) مقدسی از مسجدی نیکو در این شهر سخن گفته است^(۳) و حمدالله مستوفی در خصوص این شهر می‌نویسد: ابرقوه را در ابتدا بر دامنه کوهی ساخته بودند و به آن «برکوه» می‌گفتند و بعد از آن بر صحراپی که هم اکنون است شهر را ساختند. وی می‌نویسد: در ابرقوه «جهودی» چهل روز اگر بماند، نماند، و بدین سبب جهود در آن جا نیست و اگر از جای دیگر

به مهمی به آن موضع روند بعد از چهل روز معاودت کنند. در آن جا سروی است که در جهان شهرتی داشته و درخت سروی در ایران زمین مثل آن نیست.^(۴)

آثار تاریخی ابرقوه

در شهر ابرقوه و حومه آن آثار تاریخی دوران مختلف مشاهده می‌شود، از جمله، مسجد جامع ابرقوه،^(۵) مقبره حسن بن کیخسرو (مزار طاووس الحرمین) قطبیه، مناره سر در، مسجد حاجی کامل امامزاده احمدبن موسی بن جعفر علیه السلام، مسجد امامزاده احمد، گنبد علی، و مسجدی موسوم به مسجد بیرون، بنای مزاری مشهور به پرسک یا پیر صدق و سرو پشت آسیاب، بناهای تاریخی در کوه صفه و^(۶)...

ص: ۸۹

- ۱- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۵۰.
- ۲- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۵.
- ۳- مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۵۷.
- ۴- حمدالله مستوفی، نرخه القلوب، ص ۲۰۰، همچنین نگاه کنید به: اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۲۹؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص ۸۱ و ۸۴.
- ۵- قدمت مسجد جامع ابرقوه به سال ۷۳۸ ه. ق می‌رسد.
- ۶- جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۳۳۵ و ۳۶۰؛ آندره گدار و دیگران، آثار ایران، ۳/۲۲۶؛ حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۵۳، ۹۵، ۱۲۴، ۲۴۶، ۲۵۵؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۵۶-۴۹؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۲۲، ۸۵، ۱۱۷-۹؛ ابن بلخی، فارسنامه، ۱/۱۲۱، ۱۲۴، ۱۶۴؛ فسائی، فارسنامه، ۵۹-۵۴، ۳۶۷، ۲۹۵-۳۱۰، ۳۷۱؛ یادگارهای یزد، ۲/۸۶۷، ۱۲۳۸، ۸۹۹، ۱۲۴۳، ۱۲۴۶، ۱۲۴۴؛ مصطفوی، اقلیم پارس، ۲-۶ و ۳۲۷-۳۳۱.

قدمگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در ابرقوه

در آثار تاریخی یزد مسجدی معروف به مسجد بیرون در حومه این شهر قرار دارد که بر کتیبه آن گزارشی مندرج است ولی متأسفانه به دلیل ریختگی اطلاعات مبهمی از عبور و یا توقف حضرت رضا علیه السلام از آن به دست می‌آید. این مسجد در کنار شهر قرار دارد و دارای حیاط و ایوان و گرمخانه است کتیبه ای از کاشی معزّق در سه رشته خط به عرض تقریبی شصت و پنج سانتی متر و درازی پنج متر و به رنگهای آبی و سفید بر پیشانی سر در ورودی مسجد نصب شده و از آن اطلاعاتی تاریخی به

دست می‌آید. متن آن به این شرح است:

الله

هو الموفق والمعين ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم. چون حضرت صمدیت عز شانه و عظم سلطانه در عهد خلافت پناه پادشاه اسلام اعظم و اعلم سلاطین ایام لازال جلال سلطان(ن)... (ریختگی به اندازه شصت سانتی متر) لله (س) عیه که توفیق عمارت خیر به هر وقت و به هر جای به تجدید رفیق فرمود در زمان عبور از ابرقوه عادت،... (نیم متر ریختگی) بر در مسجد تیرک نمود که منزل امام معصوم علی بن موسی الرضا علیه السلام منار که از اشعار اسلام است ساخت و به مقابل مزار طاووسیه مسجدی فوقانی و خانه رئیس الدینی را بعد در سر سنگ نما که ابعاضا(؟) مسجد و دارالقرار و دارالحدیث و دارالسیاده و الش (ریختگی به اندازه شصت سانتی متر)... م این... دو دکان متصل به مسجد مذکور. و (...)(۱)

راه شیراز به کته (یزد)

ص: ۹۰

۱- ابرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۸-۳۵۷.

اصطخری راه شیراز به کته^(۱) (یزد) را که به راه خراسان^(۲) معروف است چنین بیان می کند:

۱- از شیراز تا «زرقان» شش فرسنگ، زرقان قصبه ای است میان مشرق و شمال شیراز که در دامنه کوه بسیار مرتفعی واقع شده است.^(۳)

۲- از زرقان تا «اصطخر»^(۴) شش فرسخ.

۳- از اصطخر تا «بیرقریه» چهار فرسخ.

۴- از بیرقریه تا «کهمند»^(۵) هشت فرسنگ.

۵- از کهمند تا «دیه بید» (ده بید) هشت فرسنگ.

۶- از دیه بید تا «ابرقوه» دوازده فرسنگ.

۷- از ابرقوه تا «دیه شیر» (ده شیر) سیزده فرسنگ.

۸- از دیه شیر تا «جوز»^(۶) (حور) شش فرسنگ.

۹- از جوز تا «قلعه مجوس» شش فرسنگ.

۱۰- از قلعه مجوس تا «شهر کته» پنج فرسنگ.

۱۱- از کته تا «آبخیزه» هفت فرسنگ.

۱۲- از آبخیزه تا «یزد» شش فرسنگ.

این آخر اعمال پارس است و جمله هشتادو هفت فرسنگ است.^(۷)

ابن حوقل نیز در قرن چهارم وصفی از منازل و مسافت شیراز به کته که همان راه خراسان است به شرح ذیل ذکر می کند:

ص: ۹۱

۱- کته را برخی از جغرافیدانان به عنوان نام قدیم یزد و برخی ایالتی از یزد و یا اصطخر ذکر کرده اند.

۲- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۵ و سایر منابع.

۳- فرصنت الدوله، آثار العجم، ص ۱۳۰.

۴- ابن بلخی متزلی را به نام «پادوست» در حد فاصل زرقان تا اصطخر به مسافت چهار فرسخ ذکر می کند. ر.ک. به: ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۲.

۵- کهمنگ، ابن بلخی، فارسname، ص ۲۳۲.

۶- ابن بلخی از دیه شیر تا «تومره بست» را چهارفرسخ و از آن جا تا یزد را نه فرسخ ذکر می کند. کهمنگ، ابن بلخی، فارسname، ص ۲۳۲.

۷- اصطخری، مسالک‌الممالک، ص ۱۵۵.

۱- شیراز تا زرقان شش فرسخ، زرقان دارای منازلی بر وادی عذب است.

۲- از زرقان به اصطخر شش فرسخ.

۳- از اصطخر به قریه «تیر»^(۱) چهار فرسخ.

۴- از قریه تیر تا کهنک^(۲) هشت فرسخ.

۵- از کهنک تا قریه «بید»^(۳) هشت فرسخ.

۶- از قریه بید تا «ابرقویه» دوازده فرسخ.

۷- از ابرقویه تا «دیه شیر»^(۴) سیزده فرسخ.

۸- از دیه شیر تا «جور» شش فرسخ.

۹- از جور تا «قلعه مجوس» شش فرسخ.

۱۰- از قلعه مجوس تا «شهر کثه» در حومه یزد پنج فرسخ.

۱۱- و از یزد تا «انجیره»^(۵) شش فرسخ، انجیره قبه ها و چشممه ای دارد که بر کناره های آن درختان انجیر است و این جا آخرین نقطه فارس است و جز این ناحیه ای ندارد و همه راه مجموعاً هشتاد فرسخ است.^(۶)

ابن بلخی، منازل شیراز به یزد را در نه منزل ذکر می کند و مسافت شیراز به یزد را پنجاه و چهار فرسنگ برمی شمارد.^(۷) لسترنج در دو نقل جداگانه از جغرافیدانان قرون اولیه اسلامی به راه زمستانی و راه تابستانی اشاره می کند و می نویسد: راه زمستانی یا راه کاروانی که از دشتها و جلگه ها می گذشت، راه شیراز به سمت شمال خاوری بود که به اصطخر می رفت و از آن جا به ده بید می رسید و در این جا از دست راست راهی جدا می شد که به ابرقوه و یزد می رفت، اما راه اصلی به طرف چپ پیچیده و از سرمق و قریه آباده می گذشت و سپس در یزدخواست به راه

ص: ۹۲

۱- بیر، نیز آمده است.

۲- کهمند، کهمید، کهمیک هم آمده است.

۳- قریه «بید» همان «ده بید» است. ر.ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۵.

۴- «دیه شیر» همان است که امروزه «ده شیر» می گویند.

۵- ابخیزه هم آمده است.

۶- ابن حوقل، سفرنامه، ص ۵۲-۳

۷- ر.ک. به: ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۲.

تابستانی می پیوست و از آن جا از قومشہ گذشته به اصفهان می رسید.^(۱) در منابع ایران باستان از راه باستانی موسوم به راه شاهی که از پاسارگاد به ابرقوه (ابرکوه) و از آن جا به یزد و از طریق راه کویر به خراسان می رفت، سخن به میان آمده است. این

راه دو مسیر تابستانی و زمستانی داشت، راه تابستانی از مایین به بیزدخواست می رفت و مسیری کوتاهتر از راه زمستانی را به سمت شمال فارس طی می کرد و راه زمستانی از گردنه کولی کش و بیزدخواست گذشته و از آن جا به قمه (قومشہ یا شهررضا) و از طریق آن به لنجان و اصفهان منتهی می شد.^(۲)

راه گنونی شیراز به یزد

از شیراز به بیزد یک جاده اصلی وجود دارد. این جاده به شمال استان فارس امتداد می یابد و در حوالی اقلید از سمت راست به جانب شمال شرقی می پیچد و از آن جا به سمت ابرقوه و سپس به استان بیزد منتهی می شود. ادامه مسیر جاده اصلی به استان اصفهان و از آن جا به سایر شهرهای مرکزی و شمالی ایران می رود. از شیراز سی کیلومتر تا شهر زرقاران راه است سپس شانزده کیلومتر تا مرودشت، در اینجا راهی به سمت چپ (شمال غربی) می رود، از آن جا هفده کیلومتر تا تخت جمشید فاصله دارد و چند کیلومتر آن طرف ن نقش رستم است که در خارج از جاده اصلی واقع شده، از تخت جمشید تا سیدان پانزده کیلومتر و از آن جا تا سیوند یازده کیلومتر فاصله است، از آن جا تا سعادت شهر بیست و چهار کیلومتر و از آن جا تا کردشول هیجده کیلومتر است. پاسارگاد در هشت کیلومتری این منطقه خارج از جاده اصلی واقع شده است. از آن جا به قادرآباد پانزده کیلومتر راه است و تا دیدگان یازده کیلومتر و از آن جا تا ده بیست و چهل و پنج کیلومتر مسافت دارد. از ده بیست

ص: ۹۳

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۹ و نگاه کنید به: ابن خردادبه، المسالک والممالک، ص ۵۱؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۵۷؛ مستوفی، نزهه القلوب، ص ۲۰۱؛ قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۹۶-۷؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۳۲-۳.

۲- ر.ک. به: ایرانشهر، ۲/۱۴۶۳؛ مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۲-۳۶۱؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۲ و ۳۰۴.

تا گردنہ کولی کش پانزده کیلومتر و از آن جا تا خانه خوره پانزده کیلومتر راه است. در

این جا یک جاده خاکی قدیمی است که به حوالی ابرکوه می‌رسد، اما مسیر اسفالته آن سی و پنج کیلومتر تا فیض آباد راه است و کمی بالاتر از آن راهی به سمت اقلید در سمت چپ جاده منحرف می‌شود و ادامه راه به سمت یزدخواست می‌رود، برای رفتن به سمت یزد راه از فیض آباد با پیمودن هفده کیلومتر به فراغه و دو کیلومتر به

ابرکوه می‌گذرد. (قدمگاهی موسوم به علی بن موسی الرضا علیه السلام در اینجا است). راه از این شهر در حاشیه کویری... موسوم به کویر ابرکوه امتداد می‌یابد و با پیمودن مناطق شمش آباد، رئیس آباد و آب انبار کان سرخ به ده شیر می‌رسد که مجموعاً پنجاه و نه کیلومتر تا ابرکوه فاصله دارد. از ده شیر دو جاده فرعی خاکی وجود دارد که

به سمت چپ و راست منتهی می‌شوند، ادامه راه تا تفت با پیمودن مناطق حسین آباد، دره زرشک، فیض آباد و فراشاه (قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام در اینجا است). به مسافت شصت و یک کیلومتر است. از تفت تا یزد حدود بیست و پنج کیلومتر فاصله دارد که دو روستای معروف به زین آباد و خیرآباد در مسیر آن قرار گرفته است.^(۱)

ص: ۹۴

۱- نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، موسه گیشاشناسی.

در شهر قدیمی یزد که خود روزگاری از نواحی و توابع شهر اصطخر به شمار می‌رفته چند قدمگاه و یادبود از محل توقف و عبور حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وجود دارد که با توجه به تأکید منابع بر عبور آن حضرت از سمت کویر (یزد) به سوی مرو، بر اعتبار این قدمگاهها افزوده می‌شود. امّا قبل از بررسی این آثار بجا مانده در یزد برای اطلاع بیشتر ابتدا به سابقه تاریخی این شهر اشاره خواهیم کرد و سپس به شرح راهها و منازل و قدمگاهها می‌پردازیم.

یزد را در زمان قدیم «کشه» می‌خواندند و چون نام یزد را بر این شهر گذاشتند، کثه را بر ولایت یزد اطلاق کردند و به آن حومه یا جومه یزد گفتند.^(۱)

منابع تاریخی در شرح چگونگی پیدایش و ایجاد شهر یزد، بنای این شهر را به زمان اسکندر نسبت می‌دهند. محمد بن حسن جعفری در تاریخ یزد و حسین بن علی کاتب در تاریخ جدید یزد که از مورخان قرن نهم هجری می‌باشد در این باره

می‌نویسد: هنگامی که جنگ میان اسکندر و داراب آغاز شد عده‌ای از سرهنگان داراب در خفا به او نامه نوشتند که اگر به هر کدام از ما مملکتی بیخشی ما داراب را به قتل می‌رسانیم و اسکندر به آنها عهدنامه داد و سرانجام در روز حرب سرهنگان قصد داراب کردند و بر او زخم زدند، در آن حال اسکندر به بالین داراب رسید و

ص: ۹۶

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶؛ ن.ک. به: اطلس تاریخ ایران، نقشه شماره ۸.

عذر خواست که قوم تو با تو جفا کردند و من قصد تو را نکردم و اکنون وصیت کن تا من وصیت تو را به جای آورم، داراب به او گفت: کشنده‌گان مرا به قصاص رسان تا دیگر بندگان به خون خداوندان خود اقدام ننمایند.

دیگر آن که دخترم را به عقد خود آورد که تا چون فرزندی از او ظاهر شود، سلطنت در خانه ما باقی بماند و دیگر آن که با قوم من نیکویی کن تا بعد از تو با قوم

تو هم نیکویی کنند. اسکندر به وصیت داراب عمل کرد و بعد از آن اسکندر بعضی از سرهنگان داراب را که به آنها اعتماد نداشت با خود به سوی خراسان برد و از عراق (عراق عجم) متوجه خراسان شد. چون به سر بیابان خراسان که اکنون شهر یزد است رسید، به لشکرگاه بفرمود تا قلعه‌ای بساختند و نهری جاری کردند و کسی از آن خود را آن جا بنشاند و آن جماعت را در آن جا ساکن گردانید و آن مقام را «کثه»

نام نهاد و این اول عمارت یزد است که آن را زندان ذوالقرنین می‌خوانند.

در کتب متقدمان ذکر یزد نیست و ذکر کثه در صریح البلدان و مسالک الممالک که طول و عرض بلاد (را) گویند هست و این کثه اول عمارت یزد است و بعد از اسکندر این کثه معمور شد و جماعتی در آن جا جمع شدند و عمارت و زراعت کردند، هنگامی که سلطنت به یزدجرد پسر بهرام رسید، چون به کثه رسید آب و هوای کثه وی را موافق آمد، گفت نذر کردم که در این مقام شهری بسازم به نام یزدان، و بنیان (معماران) ممالک را جمع کرد و منجمان به طالع سنبه یزد را بساختند... یزدجرد سه سرهنگ خود را (به نامهای) «بیده»، «میبد» و «عقدا» امر کرد که سه مقام بسازند بیده، «بیده» را بساخت و میبد، «میبد» را بساخت و عقدا «ده گبران» را بساخت این هر سه ده کنار دریا بود و این دریا به دریای ساوه مشهور بود. در آن شب که پیامبر ما صلی الله علیه و آله از مادر متولد شد آن دریا به زمین فرو رفت و خشک شد...^(۱) ابن حوقل در قرن چهارم هجری یزد را مکانی خوش ساخت و مستحکم با

دو دروازه آهینه توصیف می‌کند، و می‌نویسد: چون یکی از این دروازه‌ها نزدیک مسجدی است که در «ربض» پهناوری قرار دارد آن را دروازه مسجد گویند.^(۲)

ص: ۹۷

۱- محمد بن حسن جعفری، تاریخ یزد، ص ۳۰-۲۵؛ حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۲۷-۱۹.

۲- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۹۶، ۵-۲۹۴؛ ر.ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶.

حمدالله مستوفی، در نزهه القلوب می نویسد: اکثر عمارت‌های ظاهری آن (شهر یزد) از خشت خام بود جهت آن که در آن جا بارندگی کم باشد و گلکش به قوت است و شهری نیک و پاک است و آبش از کاربینها و قنوات بسیار در میان شهر گذرد و مردم بر آن سردارها و حوضها ساخته اند.^(۱)

عبور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از یزد

از عبور حضرت رضا علیه السلام از یزد در منابع اولیه به صراحة نامی به میان نیامده است و تنها به ذکر عبور آن حضرت علیه السلام از یک کویر و یا بیابان اشاره کرده اند. شیخ صدوq به نقل از محمدبن حفص می نویسد:

غلامی یا دوستداری از عبد صالح حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام گفت: من و جماعتی در بیابانی با حضرت رضا علیه السلام بودیم، تشنگی سختی به ما و حیوانهای ما رسید تا این که بر خود ترسیدیم. حضرت موضعی را برای ما وصف کرد و فرمود بروید در آن موضع که آب بیاید، ما به آن موضع رفتهیم و به آب رسیدیم و آشامیدیم و حیوانهای خود را سیراب کردیم و عموم اهل قافله که همراه ما بودند سیراب شدند، از آن جا کوچ کردیم و حضرت ما را به جستجوی همان چشممه امر کرد، ولی از جستجوی خود نتیجه نگرفتیم و اثری از چشممه نیافتیم و بجز پشک شتر چیزی ندیدیم. آن مرد این حدیث را برای مردی از فرزندان قبر که حدود یکصد و بیست سال از عمرش گذشته بود ذکر می کرد و آن مرد «قبری» مرا به مثل این حدیث بدون کم و زیاد خبر داد و گفت من نیز با آن مرد در خدمت آن

بزرگوار بودم، و آن مرد قبری مرا خبر داد که آن بزرگوار در آن سفر به سوی خراسان می رفت.^(۲)

ص ۹۸

-
- ۱- حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۵۳؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶.
 - ۲- شیخ صدوq، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۶۴. مقایسه شود با مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۲۹ و قمی، متنهی الامال، ص ۳۰۵.

منابع جدید، از ورود حضرت به شهر یزد مطالبی بیان کرده اند.^(۱) و به نظر می رسد که این کویر و بیابان، در منطقه ای که در منابع به «اقلیم هفدهم» معروف است واقع شده باشد، زیرا در منابع جغرافیایی مسیر راه فارس به خراسان را از این بیابان که امروزه شهر یزد در میان آن واقع شده است ذکر کرده اند.

بیابان میان فارس و خراسان

جغرافیدانان قدیم از منطقه ای به نام «اقلیم هفدهم» که منطقه ای میان فارس و خراسان است نام می برند که زمانی متعلق به هیچ کدام از ولایتها نبوده و در توصیف این منطقه و راههای نامن و خطرناک آن اطلاعات ارزشمند ای ارائه می دهند. حدود این منطقه از جانب مشرق، مکران و بخشی از سیستان و غرب آن منتهی به قومس، ری، قم و کاشان بوده و از جانب شمال به بخشی از سرزمین خراسان، قسمتی از سیستان و از جانب جنوب، به کرمان و فارس و قسمتی از اصفهان منتهی می شده است.^(۲)

اصطخری و جیهانی از جغرافیدانان قرن چهارم هجری می نویسنده: این بیابان از بیابانهای سرزمینهای اسلامی جدا است و برخلاف بیابانها و بادیه های نجد، تهمه، حجاز و یمن که اعراب در آن جا خانه و کاشانه دارند و مردمان در آن جا زندگی می کنند، کسی در این بیابان زندگی نمی کند و مردمان آنها کم و دزدان و راهزنان آن بسیار است.^(۳)

جیهانی سبب این وضعیت را چنین می داند که این بیابان به یک مملکت تعلق ندارد به همین دلیل راه دارانی که امتیت را در این منطقه برقرار کنند وجود ندارند.

وی می افزاید اگر دزدی از یک مملکت بیاید و دزدی کند و به مملکت دیگری برود

ص: ۹۹

۱- سید حجت بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۶-۲۳۵؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۱۸۴؛ ابوالقاسم سحاب، زندگانی حضرت رضا علیه السلام، ص ۲۴۵ به نقل از مطلع الشمس.

۲- جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۵؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۴۵.

۳- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۴؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۵.

درامان است. این بیابان «مفازه»^(۱) سخت بی علف و هیزم توصیف شده به طوری که کسی نمی تواند به آن جا برود و آن را ببیماید، مگر با شتر و چهارپایان باری، آن هم در راهی مشخص و تعیین شده، زیرا در آن جا آب یافت نمی شود، مگر در راهی که متداول است و اگر کسی از آن راهها عبور نکند و یا گم شود هلاک می شود.^(۲)

دزدان در این بیابان دارای پناهگاهی هستند که آن را کرکس کوه نامند. این کوه چندان بزرگ نیست، اما دارای صخره های برنده ای است که وسعت آن حدود دو فرسنگ است. در آن جا آبی است که آن را «آب بیده»^(۳) می خوانند ولی در دزه های آن آبها اندک است. رفتن بالای این کوه دشوار است و اگر کسی در آن پنهان شود او را نمی توان یافت. در این بیابان دهکده هایی وجود دارد و در حوالی کرمان بر راه سیستان شهری به نام سنیج قرار دارد. به گفته جیهانی، از جاهایی که بر کنار این بیابان است و نزدیک آبادانی است و یا بعضی به آبادانی پیوسته، در سمت فارس و اصفهان، نایین، یزد، «ونده»^(۴) و اردستان می باشد و از جانب کرمان خبیص و راور و نرماشیر و از جانب فارس و اصفهان و قم و کاشان، خوار و سمنان و دامغان و بسطام و از جانب خراسان قهستان و تون و طبس و کریت و قاین.^(۵)

اشپولر به نقل از ابن خردادبه و ابن حوقل از جاده بزرگ فرعی که به جاده شاهی منتهی می شده در قرن اول هجری نام می برد و می نویسد: این جاده بزرگ فرعی از شیراز و از طریق یزد به نیشابور منتهی می شد، اما بزودی به واسطه افزایش دسته های غارتگران در کویر بزرگ بین یزد و طبس غیرقابل استفاده شد، زیرا راهزنان نه فقط گروگان گیری می کردند، بلکه مردان مسافر را نیز به نحو فجیعی به

ص: ۱۰۰

-
- ۱- جغرافی نویسان عرب در قرون وسطی این صحراء را «مفازه» به معنی بیابان نامیده اند.
 - ۲- جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۵-۶؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۸؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۲.
 - ۳- «آب بیده» اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۵.
 - ۴- «عقده» اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۸.
 - ۵- جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۶؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۳؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۸۸؛ یاقوت، معجم البلدان، ۱۴۷/۴؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۷.

راه کویر (از بزد به سوی خراسان)

راههایی که از بیابان و کویر مابین فارس و خراسان به خراسان و نائین و اصفهان و ری و کرمان و سیستان منتهی می شد در منابع جغرافیایی قدیم ذکر شده^(۲) و ما تنها به شرح مسیر راه بزد به خراسان که در بررسی مسیر عبور حضرت رضا علیه السلام مورد توجه است می پردازیم. بنابر نقل جیهانی مسیر این راه عبارت است:

- ۱- از بزد تا «انجیره»^(۳) یک منزل و بدانجا چشمه‌ای است و حوضی از آب باران.
- ۲- از انجیره تا «خرانق». ^(۴) خرانق دهی است که در آن جا زراعت و دامداری کنند و حدود دویست خانه در آن است.^(۵)
- ۳- از خرانق تا «تل سیاه و سفید» یک منزل است^(۶) و آن جا هیچ کس نباشد و دو حوض است از آب باران.
- ۴- از تل سیاه و سفید تا «ساغند» یک منزل است، آن جا دهی است آبادان و چشمه آب که چهارصد مرد در آن سکنی دارند.
- ۵- از ساغند تا «رباط پشت بادام» یک منزل است، آب آن جا از چاه است و در آن جا کاروانسرا و منزلی است.^(۷)

ص: ۱۰۱

-
- ۱- بر تولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۲/۴-۲۶۳. ن. ک. به: اطلس تاریخی ایران، نقشه ۸-۹.
 - ۲- جهت اطلاع بیشتر ر. ک. به: جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۶؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۹-۵۲؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۳-۹؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۱-۱۸۶.
 - ۳- «آبخیزه» اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۹.
 - ۴- «خزانه» مسالک الممالک، ص ۱۸۹؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۷.
 - ۵- از آبخیزه تا خزانه یک مرحله بیابان است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۹.
 - ۶- یک مرحله بیابان باشد. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۹.
 - ۷- از ساغند تا رباط پشت بادام، تا رباط محمد یک مرحله بیابان است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۹.

۶- از رباط پشت بادام تا «رباط محمد» یک منزل است و آن جا سی مرد باشد و ایشان را چشمہ آب و کشت هست.

۷- از رباط محمد تا «ریگ» یک منزل است و در آن جا کسی نیست، چشمہ آبی است و مقدار دو فرسنگ ریگ است.^(۱)

۸- از ریگ تا «مهلب» یک منزل و در آن جا کسی نیست، چشمہ آب و کوهی است.

۹- از مهلب تا «رباط حوران»^(۲) یک منزل و رباط از خشت پخته است و گچ کرده اند^(۳) و سه چهار کس نگاهبان آن.

۱۰- از رباط حوران تا «چشمہ رادخره»^(۴) یک منزل و بدان جا چشمہ آب گرم است و هیچ کس نیست.

۱۱- از چشمہ رادخره تا «بشتادران»^(۵) یک مرحله و آن جا دهی است بزرگ، بر یک سوی آن طبس است و در آن جا سیصد مرد و آب و کشت و عمارت و

چهارپایان است.^(۶)

۱۲- از بشتادران تا «بن» یک منزل است و آن جا دهی است آبادان که قریب پانصد کس ساکن و عمارت و زراعت و مواشی دارد.

۱۳- از بن تا «زادویه» یک منزل، در آن جا کسی ساکن نیست و چاه آب است.

۱۴- از زادویه تا «رباط زنگر»^(۷) یک منزل و در آن جا آب روان است و اندک زراعت و سه چهار کس ساکن است.

ص: ۱۰۲

۱- در این منزل حوض آبی هست و کاروانسرایی لیکن مردم نیست و ریگ ریگی است به مقدار دو فرسنگ. اصطخری، مسالک‌الممالک، ص ۱۹۰.

۲- رباط خوران، ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۷.

۳- اصطخری، مسالک‌الممالک، ص ۱۹۰.

۴- زاد آخرت، مسالک‌الممالک، ص ۱۹۰.

۵- بشتادران و بشتادران هم آمده است. ر.ک. به: مسالک‌الممالک، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۷.

۶- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۸.

۷- «رباط زیگن» و «ریگن» هم آمده است. اصطخری، مسالک‌الممالک، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۸.

۱۵- از رباط زنگر تا «اشبست»^(۱) یک منزل است و در آن جا حوض آب باران است.

۱۶- از اشبست تا «ترشیز» که شهری است معتبر و معروف یک منزل است، ترشیز حومه «پشت» (بشت) نیشابور است و شهری زیبا و پربرکت و پرجمعیت و در هر دو یا سه فرسخ، کاروانسرا و حوض آب دارد.^(۲)

راههای بیابان بدین ترتیب است: از اصفهان تا ری، از نائین تا خراسان، از یزد تا خراسان، راه شور، راه راور، راه خبیص، راه نو، راه سیستان تا کرمان و راه یزد و میبد

و نائین که در «کرت» به هم می‌رسند و آن شهری است به سه فرسنگی طبس و در آن جا قریب هزار مرد باشد و در اعمال طبس است.^(۳)

بنابرآنچه گفته شد، حضرت رضا علیه السلام از منطقه کویری و راه خشک بیابانی عبور کرده اند و در منابع جدید این منطقه کویری را شهر یزد ذکر کرده اند. علاوه بر این

موضوع این شهر در مسیر راه قدیمی فارس به شیراز قرار داشته و وجود قدمگاهها و آثار یادبود بر جای مانده از عبور حضرت رضا علیه السلام در حوالی شهر یزد و برخی مناطق آن که از قدمت و اعتبار درخور توجهی برخوردارند، عبور حضرت علیه السلام را از این شهر

قوّت می‌بخشند.

بررسی قدمگاه‌های امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در یزد

در یزد چندین قدمگاه منسوب به حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به چشم می‌خورد. اهمیت و اعتبار تاریخی این قدمگاهها یکسان نیست و هر کدام نیازمند بررسی جداگانه ای است بنابراین ابتدا از محل و ناحیه ای که قدمگاهها در آن واقع شده اند سخن خواهیم گفت و سپس موقعیت آنها را با توجه به خط سیر

ص: ۱۰۳

۱- «استلشتر» و «اسنیشت» هم آمده است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۸.

۲- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۸.

۳- جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۷-۸؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۹-۵۲؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۴۵-۹؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۱-۱۸۸.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بررسی خواهیم کرد.

قدمگاه خرائق (مشهدک)

خرائق در شصت کیلومتری یزد واقع شده است. آثار تاریخی خرائق علاوه بر مشهدک که مقام نزول حضرت ثامن الائمه علیه السلام می باشد، مزاری است مشهور به بابا خادم که یک بقعه گنبددار برای آن ساخته شده، ولی نوع سنگ و کاشیهای آن قدمتی ندارد.^(۱) دیگر، کاروانسرایی است مشهور به رباط شاهزاده که به فرمان شاهزاده محمد ولی میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار ساخته شده است.^(۲) علاوه بر آن، مسجد نسبتاً کوچکی است که به آن مسجد جامع گویند. در پشت منبر این مسجد، سنگ قبری از نوع سنگهای رسوبی سفید از قرن پنجم هجری به اندازه 50×30 سانتی متر دیده می شود که به طور آزاد افتاده و بر روی آن عبارت «هذا قبر علی بن محمد بن اسحق المولی توفی فی شهر ربیع الاول، سنه تسع و تسعین و اربع مائه» به چشم می خورد^(۳) و دو سنگ قبر دیگر نیز در کنار دِرِ مسجد دیده می شود

که مربوط به قرن هشتم و متعلق به یک پدر و دختر است.^(۴)

مشهدک که مقام نزول حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام است در کنار

قبرستان خرائق قرار دارد و تنها از آن بقعه گلی کوچک و ویرانه‌ای که یک طاق گنبدی شکل دارد بر جای مانده است. مردم و اهالی این منطقه مشهدک را محل عبادت و نماز حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می دانند، و به همین دلیل آن مکان را محترم و مقدس می شمارند و گاهی قاریان در آن به قرائت قرآن می پردازنند. در این بقعه سنگ خاکستری رنگی به اندازه 27×29 سانتیمتر بر دیوار سمت قبله (به جای محراب) نصب شده که به خط نسخ عباراتی به تاریخ ۵۹۵ هجری بر آن حک شده است و اطلاعات مهمی از عبور حضرت ثامن الائمه علیه السلام در اختیار محققان و موزخان می گذارد و براساس آن شیوع روایت عزیمت آن حضرت از

صف: ۱۰۴

-
- ۱- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص ۱۷۳.
 - ۲- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص ۱۷۳.
 - ۳- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص ۱۷۴.
 - ۴- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص ۱۷۵.

طريق يزد به طوس در قرن ششم تأييد می شود و چون از سندهای نیست که ساخته و پرداخته عصر صفوی باشد حائز اهمیت فراوانی است. نکته دیگری که جالب توجه و دقت است این است که کتبیه این سنگ به زبان فارسی است و در این خط از لحاظ قدامت نظایر زیادی ندارد و به علاوه در رسم الخط آن شیوه کتابت آن عصر (قرن ششم) به کار رفته است که طبعاً فوایدی از دیدگاه زبانشناسان و محققان خط بر آن مترب خواهد بود.

متن کتبیه به این شرح است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ، امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.^(۱) به

تاریخ سنت و تسعین مائیه.^(۲) علی^(۳) بن موسی الرضا اینجا رسیده است و در این مشهد فرو آمد (آمد) و مقام کرد، و به تاریخ سنه اثنی و تسعین و خمسائه^(۴) مشهد

خراب بود (بود) و از جهد بوبکر بن علی ابی نصر رحمه الله^(۵) فرمودند (فرمودند) و به دست ضعیف پرگناه یوسف بن علی بن محمد بنا واکرده شد (بنا کرده شد).

خدایا (خدایا) بر آن کس رحمت کن کی (که) یک بار قل هوالله به اخلاص در کار آنک (آن که) فرمود (فرمود) و آنک کرد و آنک خواند کند (کند). کتبه یوسف بن علی بن محمد، فی شهر ریع الاول سنه خمس و تسعین و خمس مائیه.^(۶)

قدمگاه ده شیر، فراشاه

(مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام)^(۷)

ده شیر، آبادی مشهور، اما کم مایه ای است که بر سر راه ابرقوه واقع شده است. نام ده شیر در کتب، به صورت قریه شیر نیز آمده است. علی الظاهر نامش مأخوذه از نام شیرکوه است.^(۸)

ص: ۱۰۵

۱- این کلمه به صورت منفرد در لبه سمت چپ کنده شده است و احتمال الحاقی بودن می رود.
۲- سال ۹۰۶ ه. ق.

۳- در تمام موارد بالا بر روی ای در آخر کلمات دو نقطه گذاشته شده است.
۴- سال ۵۹۲ ه. ق.

۵- «رحمه الله» بالای سطر کنده شده است.
۶- سال ۵۹۵ هجری. ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۱۷۷-۱۷۳.

۷- فراشاه در تلفظ محلی، فراشه می گویند.
۸- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۲۸۰.

نام ده شیر برای اوّلین بار در تاریخ جدید یزد (تألیف قرن هشتم) دیده می شود و بنابر ضبط آن خواجه شمس الدّین محمد تازیکو مسجد چهل محراب را در شهر یزد بساخت و چهار دانگ از قریه ده شیر قهستان یزد را بر آن وقف کرد.^(۱)

آثار تاریخی و قدیمی در ده شیر، شامل یک رباط و مسجد و یک قدمگاه است.^(۲)

قدمگاه فراشاه، از مجموعه بنایی تشکیل شده که بر کنار جاده نفت^(۳) به ده شیر و در مرکز فراشاه^(۴) قرار دارد. مردم، آن را قدمگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

می دانند. این عمارت بنا بر سنگ نوشته ای که در محراب آن نصب شده است، توسط گرشاسب بن علی (۴۸۸-۵۱۳) از امرای کاکویه دیلمی در سال ۵۱۲ هجری عمارت شده است که در آن زمان به مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام شهرت داشته است.^(۵)

اصل بنای مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام در فراشاه، چهار ضلعی است و هر ضلع آن از داخل، هشت متر است. در ارتفاع قریب به سه متر، بنا به هشت ضلعی بدل شده و بر سر آن گنبد آجری قرار گرفته است. بنا دارای سنگ تاریخ و کتیبه و تزینات داخلی و یادگارهایی است که به شرح ذیل معرفی می شوند.

۱- دور تا دور زیر گنبد سوره الفتح به خط کوفی گلدار تزینی به عرض سانتیمتر در گچ کنده و کتیبه کرده اند، بر روی حروف، رنگ سیاه و قهوه ای زده اند و بالای بسم الله الرحمن الرحيم عبارتی بوده که فعلًا «امر به عماره هذا...» از آن باقی

مانده و مابقی شکسته شده است.

۲- بالای سر محراب در قسمتی که گچهای مرمتی بیرون آمده است آثار کتیبه ای به خط کوفی دیده می شود که به علت ساییدگی و محوشدگی قابل قرائت نیست.

ص: ۱۰۶

۱- احمد بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۱۳۳؛ مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ص ۵۳۶-۷ و ۶۲۱.

۲- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۲-۲۸۱.

۳- تفت در ۲۱ کیلومتری یزد به سمت ابرقوه واقع شده است.

۴- فراشاه در ۶ کیلومتری تفت واقع شده است.

۵- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۸۴-۳۸۱.

۳- در داخل محراب یک قطعه سنگ مرمر به اندازه 116×60 سانتیمتر نصب است که آن را بسیار ظریف و هنرمندانه تراشیده اند و قابی از چوب دارد که کتیبه ای به خط کوفی داشته ولی به علت موریانه خوردگی تقریباً همه کلمات محو شده است و عبارات آن خوانده نمی شود. این قاب دارای چوبی محکم و به رنگ قهوه ای تند است. سنگ آن دو ردیف حاشیه دارد در حاشیه اول آمده: *بسم الله الرحمن الرحيم، ذلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَةُ الدِّينَ آمْنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ*.^(۱) و در حاشیه دوم بعد از *بسم الله الرحمن الرحيم* نام دوازده امام علیهم السلام ذکر شده است.

خط اول متن آیه ۳۳ سوره احزاب است. خط دوم: *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلَيْهِ وَلِيُّهُ اللَّهُ*.^(۲) خط سوم: (در هلالی زاویه دار) *بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ*... خط چهارم به بعد: *بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ هُوَ اللَّهُ... أَمْرٌ بِعِمَارَهٗ هَذَا*

الْمُكَثِّي جَدِ المَعْرُوفِ بِمَسْهَدِ عَلَى بَنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْعَبْدُ الْمُذْنِبُ الْفَقِيرُ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى گُر شاسب بن علی بن فرامز^(۳) ابن علاء الدّوله تقبّل الله منه فی شهر سنه اثنی عشره و خمس مائه... (دو یا سه کلمه شکسته است).^(۴)

احمدبن علی کاتب، موف تاریخ جدید یزد (۸۶۲ ه.ق.) از قدمگاهی در یزد نام می برد که سلطان قطب الدّین آن را عمارت کرده است و بر این قدمگاه که آن را قدمگاه امام الانس والجن علی بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیه والثّناء می خوانند

مدرسه و دو مناره افزوده است.^(۵)

علاوه بر قدمگاههایی که در مناطق مختلف و نواحی یزد برشمردیم چند بقیه منسوب به برادران امام رضا علیه السلام در منطقه قدیمی رباط پشت بادام وجود دارد که بنابر گفته نائینی در تحفه الفقراء و برخی از منابع تاریخ محلی یزد، به هنگام توقف امام رضا علیه السلام در خراسان عده ای از برادران آن بزرگوار به قصد پیوستن به ایشان در این منطقه به دست عمال مأمون به شهادت رسیدند.

ص: ۱۰۷

۱- سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- عبارت «علی و لی الله» به خط دیگری اضافه شده است.

۳- «فرامرز» اشتباه سنگ تراش است.

۴- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/۴-۳۸۲.

۵- احمدبن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۷۰.

ورود حضرت امام رضا علیه السلام به بافران و نائین

بافران^(۱) در پنج کیلومتری شهر نائین (در مسیر جاده یزد به نائین) واقع شده است. از ورود حضرت علیه السلام به بافران و نائین در منابع اوّلیه ذکری نیست، اما منابع محلی و برخی از تذکره های جدید از ورود ایشان به این دو شهر و قدمگاههایی که منسوب به حضرت رضا علیه السلام است مطالبی آورده اند.

بلاغی در تاریخ نائین می نویسد: بین بافران و نائین که یک فرسنگ مسافت است، درختی وجود دارد که مورد توجه اهالی است. این درخت را به زبان محلی درخت «سیس» و نیز درخت «موم روضا» رضا می نامند و در بیست و یکم ماه

رمضان و در روز عاشورا در آن جا جمع می شوند و آش می پزند و پارچه به آن درخت می بندند و برگ درخت را برای تبرک به خانه های خود می برنند.^(۲) آنها معتقدند که حضرت رضا علیه السلام در زیر آن درخت غذا تناول فرموده و وضو ساخته

است. موف تاریخ نائین می افزاید: شاه عباس کبیر در سال ۱۰۰۹ ه.ق نذر کرد که

اگر بر عثمانیان پیروز شود پای پیاده به زیارت مشهد مقدس حضرت رضا علیه السلام رهسپار شود و صاحب وقایع السنین در وقایع سال یکهزار و ده می نویسد: شاه عباس تا آن جا که توانسته از مسیر حرکت امام رضا علیه السلام اطلاع حاصل کند از همان مسیر راه پیموده است و چون به منطقه بافران و آن درخت رسیده، عمارتی بنا کرده که در دیوار آن بنا به یاد غذا خوردن حضرت علیه السلام، به جای کاشیهای زیستی که طرح کاسه و بشقاب بر آن بوده استفاده کرده اند. وی به نقل از یک شاهد عینی می نویسد: سابقاً این کاشیها به جای خود باقی بود ولی هم اکنون آثاری از آنها باقی نمانده است.^(۳)

قدمگاههای شهر نائین

در

شهر نائین نیز چند قدمگاه وجود دارد که منسوب به امام رضا علیه السلام است.

قدمگاه مسجد قدیمان یا مسجد جامع قدیم که بنابر گفته بلاغی، مسجد قدمگاه

ص: ۱۰۸

۱- «باfrان» در اصل بادران بوده است.

۲- بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۷-۲۳۶.

۳- بلاغی، تاریخ نائین، ص ۲۴-۲۳.

بوده و بر اثر کثرت استعمال «مسجد قدیمان» نام گرفته^(۱)، از کهن ترین مساجد جامع معروف نائین است و قبل از ظهور اسلام در ایران، این مسجد آتشکده بوده است.^(۲) قدمگاه، در ضلع جنوب شرقی مسجد به شکل مثلث است که یک متر از زمین ارتفاع دارد و اطراف آن را نرده چوبی نصب کرده اند. نقش پایی بر روی سنگ به چشم می خورد که قدر مسلم به عنوان یادگار از ورود و توقف آن حضرت در این

مکان ساخته شده است. صاحب کتاب تاریخ نائین معتقد است که حضرت رضا علیه السلام در این مسجد نماز گزارده است^(۳) و علاوه بر آن از مسجد و حمام امام رضا علیه السلام در

محله گودالو یا محله سنگ نائین نام می برد که حضرت علیه السلام در آن جا نماز گزارده و استحمام فرموده اند.^(۴) بلاغی در تاریخ نائین می افزاید: از مجموع این آثار و جهات تاریخی دیگر معلوم است در همان سفری که حضرت رضا علیه السلام از مدینه به مرو تشریف فرما شده اند نائین در مسیر راه آن حضرت بوده است، ولی به نقل از شیخ صدوq می نویسد: حضرت رضا علیه السلام در نیشابور وارد شده به محله قزوینیها و در آن جا حمامی بود و چشمه ای که آبش کم شده بود و آن چشمه چند پله در گودی بود، حضرت تشریف برد در میان آن چشمه و غسل کرد و نماز خواند و فعلاً هم مردم میان آن چشمه می روند و به قصد تبرک غسل می کنند و از آن می آشامند و در پشت آن چشمه نماز می خوانند و حوائج خود را از خداوند می خواهند و مستجاب می شود و آن چشمه معروف است به «عين کهلان». صاحب منتخب التواریخ در ص ۵۵۲ می نویسد: محتمل است که چشمه همان قدمگاه باشد و آن چشمه معروف به حمام الرضا علیه السلام است. سحاب، در زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می نویسد: اگر چه امروز، از نیشابور تا قدمگاه فاصله زیاد است ولی بعید نیست نیشابور آن روز در نهایت آبادی و پر جمعیتی بوده و دامنه آن تا قدمگاه گسترش داشته است و آن جا یکی از محلات شهر به شمار می آمده است.^(۵) بلاغی

صفحه ۱۰۹

-
- ۱- بلاغی، تاریخ نائین، ص ۵۹.
 - ۲- بلاغی، تاریخ نائین، ص ۱۱.
 - ۳- تاریخ نائین، ۱/۷۹ و ۲/۹-۵۸.
 - ۴- تاریخ نائین، ۱/۲۳۰ و ۲/۶-۱۵.
 - ۵- بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۲۳۰، ۲/۲۳۱، ۲/۲۳۳.

در تاریخ نائین در ذکر اولیاء‌الله و کسانی که در خاک نائین مدفون هستند می‌نویسد:

سلطان موصیله زنی است که اهل موصل و از خدمه حضرت رضا علیه السلام (۱) بوده و در سفری که حضرت به نائین تشریف فرما شده اند وفات یافته و در این سرزمین دفن شده است. مردی به نام احمد که او هم از خدمه حضرت بوده و پس از رحلت

حضرت رضا علیه السلام چون حسن استقبال اهالی را نسبت به حضرت دیده و نائین از دسترس حکام بنی عباس دور بوده لذا در آن جا مسکن گزیده و زمانی که روحش به شاخصار جنان پرواز کرده در آن سرزمین دفن شده است. (۲)

ملاحظاتی درباره ورود حضرت رضا علیه السلام به نائین و قدمگاههای این شهر

نائین در مسیر یکی از راههایی است که از فارس به خراسان می‌رود ولی راههای دیگری همچون راه خرانق که در آن نیز قدمگاهی منسوب به حضرت رضا علیه السلام وجود دارد به نیشابور و مرو متنه می‌شود، بنابراین به طور قطع، آنچنان که صاحب تاریخ نائین ادعایی کند، نمی‌توان یقین حاصل کرد که حضرت از این شهر عبور کرده باشد.

از آن جا که منابع اولیه و معتبر هیچ گونه اطلاعی از جزئیات مسیر راه حضرت از فارس به خراسان ارائه نمی‌دهند، تعیین خط سیر دقیق و قطعی در این بخش از راه دشوار است. تنها نقطه روشنی که در این مسیر از منابع اولیه به دست می‌آید، اشاره ای است که شیخ صدق و سایر منابع معتبر به مسیر راه کویر و ورود آن حضرت به نیشابور کرده اند. این منابع مسیر حضرت را از اهواز به فارس و از آن جا به سمت خراسان از طریق نیشابور یاد کرده اند ولی در این میان راه کویر (بیابان میان

فارس و خراسان) مبهم و فاقد منطقه جغرافیایی معینی است. اطلاعات افزوده منابع محلی نه تنها جغرافیای حرکت امام علیه السلام را روشن نمی‌سازند، بلکه ایجاد تناقض نیز می‌کنند. همچنان که ذکر شد منابع محلی در منطقه کویری یزد از قدمگاه خرانق و چند یادبود در شهر نائین، نقل جداگانه‌ای آورده اند این دو شهر تقریباً در

صفحه ۱۱۰:

۱- بлагی در جای دیگر از کتاب خود «سلطان موصیله» را خادمه حضرت معصومه علیها السلام برمی‌شمارد، ن. ک. به: تاریخ نائین، ۱/۶۶

۲- ن. ک. به: سحاب، زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص ۲۷۶.

دو مسیر مخالف نسبت به شهر یزد قرار دارند، یکی در شرق و دیگری در شمال غربی این شهر واقع شده است و پر واضح است که عبور از یک راه، راه دیگر را بی اعتبار می سازد و این در حالی است که در مسیر هر دو راه، قدمگاه و منزلگاه منسوب به حضرت رضا علیه السلام وجود دارد و بدیهی است که عبور توأم از این دو مسیر

ناقض منطق جغرافیایی است.

از اعتبار قدمگاه خراتق و این که این قدمگاه در مسیر راه کویری یزد به خراسان واقع شده پیشتر سخن گفتیم، اما در خصوص بافران و نائین در تاریخ محلی نائین که

مأخذ بررسی ما در این تحقیق است، نکات مهم و گاه متناقضی به چشم می خورد. بلاغی درباره خط سیر عبور حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نقل از مطلع الشمس می نویسد: حضرت از مدینه (وطن خود) به بصره، ارجان (حاکم نشین اهواز) که در آن وقت آباد بوده و آثار مسجدی که منسوب به حضرت رضا علیه السلام است

فعلاً در بلد ارجان معروف است)، فارس، خاک اصفهان، نیشابور، (که در محله بلاش آباد منزل فرمودند)، ده سرخ (نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد مقدس که همان قریه الحمراء، است که در عيون نقل کرده)، سناباد، سرخس و مرو عبور فرموده اند.^(۱) سپس می افزاید: چنین به نظر می رسد که خط سیر حضرت از اهواز، تا سناباد (مشهد) به این طریق بوده است: اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه کیلویه،^(۲) شلمزار،^(۳) (جزء چهار محال از بلوک اصفهان است) نائین، انارک، بیانک، الحق، عباس آباد، سبزوار، نیشابور، (قدمگاه این جاست) ده سرخ، (شریف آباد این جاست)، طرق، مشهد.^(۴) و در ذیل این سطور می نویسد: با امعان نظر در خط سیر سلطان سریر ارتضاء امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و انحرافات راه بخوبی می توان دریافت، اولاً کسانی که در مسموم شدن آن حضرت تردید دارند از جهات باطنی و علل احضار حضرت به مرو و صدمات و تألماتی که به حضرت

ص: ۱۱۱

-
- ۱- بلاغی، تاریخ نائین، ۶/۲-۲۳۵. به نقل از مطلع الشمس.
 - ۲- که کیلویه و بویر احمد.
 - ۳- شلمزار کیار شهری است میان لردگان و شهر کرد و از آن جا راهی است که به اصفهان می رود. ن. ک. به: اطلس راههای ایران، ص: ۹.
 - ۴- بلاغی، تاریخ نائین، ۶/۲-۲۳۵.

رسیده است، آگاه نیستند، باید به آنها گفت (حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء) و ثانیاً تا همین اندازه ای که عمر مبارک حضرت کفاف داده بر اثر اقدامات آن حضرت کاخ استقلال تشیع و استقلال ایران استوار شده است.^(۱) ملّاف تاریخ نائین در جای

دیگر می نویسد: قسمتی از مسیر آن حضرت در نقشه نائین و قسمتی هم در نقشه مستخرج از شماره اول سلسله راهنمای تاریخی از انتشارات اداره کل عتیقات چاپ شهریور ۱۳۱۳ در مطبع مجلس منعکس است.^(۲)

سحاب نیز در کتاب زندگانی امام رضا علیه السلام به نقل از تاریخ نائین این خط سیر را با تفاوت‌هایی بیان کرده است.^(۳) وی مسیر راه را از مدینه به بصره و از آن جا به اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه کیلویه و شلمزار مطابق نقل تاریخ نائین که مأخذ نقل او است برمی شمارد و سپس سایر شهرهایی را که در مسیر حضرت رضا علیه السلام واقع شده است

با تفاوت‌هایی به شرح ذیل بیان می کند.

کرونده،^(۴)

قهپانه،^(۵) (اصفهان)، نائین، انارک،^(۶) بیابانک،^(۷)

ص: ۱۱۲

-
- ۱- بLAGI، تاریخ نائین، ۲/۲۳۶.
 - ۲- نقشه مذکور، مسیر حرکت امام رضا علیه السلام را از طریق غرب ایران به ری، قم، سمنان، نیشابور، سرخس و مرودرسیم کرده است.
 - ۳- تفاوتی که در خط سیر دیده می شود اضافاتی است که سحاب در کتاب زندگانی امام رضا علیه السلام اضافه کرده است و این اختلاف در کتاب تاریخ نائین وجود ندارد. تطبیق کنید زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۱۷۵ را با تاریخ نائین، ۲/۶
 - ۴- در نقشه اطلس ایران نامی از «کرونده» دیده نمی شود. از «کرونده» نام برده شده که نزدیک مرز شوروی و در ۵۱ کیلومتری مرودر واقع شده و دو منطقه دیگر به همین نام وجود دارد که یکی میان اسلام آباد و سرپل ذهاب و دیگری بین طبس و بشرویه واقع است. همچنین از کرونده که ناحیه ای است در حوالی سنديج در ۵ کیلومتری دهکلان نام برده شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص ۱۴، ۱۴، ۱۸-۹.
 - ۵- از قهپانه در نقشه اطلس ایران نامی نیامده است، از تأکید صاحب تاریخ نائین به نظر می رسد که این شهر ناحیه ای در اصفهان باشد.

- ۶- انارک در بیست و هفت کیلومتری نائین واقع شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص ۲۵.
- ۷- در سی و پنج کیلومتری جنوب غربی سمنان نزدیک صوفی آباد واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص ۱۶.

خور،^(۱) راه کویر، سمنان، آهوان،^(۲) دامغان، شاهرود،^(۳) میامی،^(۴)

میاندشت،^(۵) الحاک،^(۶) عباس آباد،^(۷) سبزوار، نیشابور، قدمگاه،^(۸) ده سرخ،^(۹) و طرق.^(۱۰)

موف تاریخ نائین نیز خود درباره ورود حضرت در جایی با تزلزل و در جایی دیگر با اطمینان سخن گفته است او در جایی می گوید: مدارکی متقن موجود است که نه تنها حضرت به نائین تشریف آورده اند، بلکه به یزد هم تشریف برده اند. چه آن که در تاریخ یزد در هنگام ذکر مسجد فرط می نویسد: در زمانی که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بحسب تقاضای مأمون خلیفه عباسی متوجه طوس بودند به یزد آمدند و چند روزی توقف فرموده و در هنگام توقف در مسجد فرط به عبادت قیام کردند و موضع عبادت آن حضرت را یک نفر یزدی عمارت نموده و گنبدی کوچک

ص: ۱۱۳

۱- در دویست و سه کیلومتری نائین به سمت استان خراسان واقع شده است. انارک بین این منطقه و نائین است. در سی و هفت کیلومتری جنوب روستایی است به نام نیشابور که باید آن را با شهر نیشابور اشتباه کرد. اطلس راههای ایران، ص ۲۴.

۲- در چهل کیلومتری سمنان به طرف امیرآباد و دامغان واقع شده است. ر.ک. به: اطلس راههای ایران، ص ۱۵.

۳- شاهرود در چهل و پنج کیلومتری دامغان و در نزدیکی بسطام واقع شده است. ن.ک. به: اطلس راههای ایران، ص ۶ و ۷.

۴- میامی در مسیر راه شاهرود به سبزوار و در شصت و سه کیلومتری این شهر واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص ۶.

۵- میاندشت در سی و هفت کیلومتری شاهرود به سمت سبزوار واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص ۶.

۶- الحاک و یا الحق که در تاریخ نائین آمده است در نقشه کنونی ایران دیده نمی شود احتمالاً نام سابق شهری در حد فاصل میامی کنونی و عباس آباد بوده و نیز ممکن است نام دیگر میاندشت باشد.

۷- عباس آباد در سی و سه کیلومتری میاندشت واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص ۶.

۸- در بیست و شش کیلومتری نیشابور واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص ۵.

۹- در جاده فرعی نیشابور، قدمگاه به سمت مشهد، حوالی شریف آباد واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص ۴.

۱۰- در چهار کیلومتری جنوب مشهد واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص ۴.

در پشت مسجد کلوان نائین محلی است که آن جا را قدمگاه حضرت رضا علیه السلام گویند، مسجد و حمام امام رضا علیه السلام هم در محله گودالو موجود است، درخت راه بافران هم به درخت (موم رضا) یعنی امام رضا علیه السلام، موسوم است. از مجموع این آثار بسیاری از اهالی جداً معتقدند در همان سفری که حضرت رضا علیه السلام از مدینه به

مرو تشریف فرما شده اند نائین در مسیر راه آن حضرت بوده است.^(۲) ولی در جای

دیگر با ابهام می نویسد: مسجد محله کلوان نیز اهمیت دارد و در جنب آن محلی است به نام قدمگاه که معتقدند، قدمگاه یکی از امامان بخصوص امام هشتم بوده زیرا می گویند حضرت از این راه به خراسان تشریف فرما شده و مسجدی هم در محله گودالو به نام مسجد (امام رضا) موجود است. دو حمام یکی مردانه و یکی زنانه در جوار مسجد مذبور است که به حمام امام رضا معروف است، ولی مدرکی به نظر نرسید و در نزدیکی مسجد اخیر (مسجد امام رضا علیه السلام) مسجد کوچکی است به نام مسجد فاطمه که جدیدالبناء است.^(۳)

علاوه بر آنچه گفته شد، صاحب تاریخ نائین به نقل از منتخب التواریخ،^(۴) از

توقف حضرت در کرونده نام می برد و می نویسد: در سفری که امام به خراسان می رفتند یکی از مردم کرونده، (که) جمال (و) ساربان آن حضرت بود، چون می خواست مراجعت نماید درخواست کرد که حضرت رضا علیه السلام او را به دستخط مبارک خود شرافت دهد. حضرت خواسته او را برآورد و نوشته ای به او مرحمت فرمود، در آن مرقوم داشته: **كُنْ مُحِبًا لَآلَ مُحَمَّدٍ وَإِنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَمُحِبًا لِتَحِيَّهِمْ وَإِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ**^(۵) و در آخر آن مکتوب فرمود: قالَ أَبُوذْرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا أَبَاذْرَ، أُوصِيكَ فَاحْفَظْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَنْفَعَكَ بِهِ، جَاءِرِ الْقُبُورَ وَتَذَكَّرِهَا

ص: ۱۱۴

-
- ۱- احمد طاهری، تاریخ یزد، ص ۴۰.
 - ۲- بLAGI، تاریخ نائین، ۱/۲۳۰.
 - ۳- بLAGI، تاریخ نائین، ص ۷۹.
 - ۴- محمد هاشم، منتخب التواریخ، ص ۵۵۳.
 - ۵- دوستدار آل محمد باش اگر چه فاسق باشی و دوستان آنان را دوست بدار اگر چه فاسق باشند.

صاحب تاریخ نائین می افراید: هم اکنون (در سال ۱۳۶۹ قمری) آن دستخط نزد برخی اهالی کرونده موجود است.^(۲) محدث قمی نیز در فوائد الرضویه این مطلب را از شخصی از مردم «کرمند» که دهی از دهات اصفهان است نقل می کند. سحاب نیز در زندگانی امام رضا علیه السلام این منطقه را در مسیر عبور حضرت رضا علیه السلام قلمداد کرده در حالی که متن روایت فاقد تأکید مکانی است، زیرا تنها به فردی از مردم کرونده اشاره دارد و نمی توان از این عبارت نتیجه گرفت که این حادثه در کرونده روی داده، به علاوه که، در اطلس جغرافیای ایران نامی از این شهر نیافتم.

ورود حضرت به آهوان

آهوان نام آبادی است در چهل کیلومتری سمنان به سمت امیرآباد،^(۳) و در فرهنگ جغرافیایی ایران «آهوانو» (Ahevana) ضبط شده است و آن را دهی از دهستان روobar بخش حومه شهرستان دامغان در هیجده کیلومتری شمال باختری دامغان ذکر کرده است.^(۴)

صاحب تحفه الرضویه، می نویسد: چون حضرت رضا علیه السلام به نواحی دامغان که در حال حاضر به آهوان مشهور است رسید، آهوبی چند به خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند یا بن رسول الله مخالفان قصد کشتن شما را دارند خوب است معاودت فرمایید. آن حضرت فرمود از اجل نتوان گریخت و برای آنها دعا خیر فرمود و بدین جهت آن محل را آهوان می گویند.^(۵) خبر ورود حضرت رضا علیه السلام

ص: ۱۱۵

۱- ابوذر، که خداوند از او راضی باد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را بزرگ فرمود: ای ابوذر وصیت مرا پذیر و آن را نگهداری کن امید است خداوند متعال تو را بهره مند کن، وصیت من این است که نزد قبرها به سر بر و از دیدن آنها یاد آخرت کن و آنها را گاهگاهی در روز زیارت کن و شب به زیارت شان مرو.

۲- بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۲۳۵؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۷.
۳- اطلس راههای ایران، ص ۱۵.

۴- فرهنگ جغرافیای ایران، ۳/۳۲.

۵- به نقل از سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۴۵. صاحب بحر الانساب، بدون اشاره به دامغان تنها با ذکر ولایت خراسان در این باره می نویسد: چون حضرت بر سر چشم را رسیدند، آهوان بسیار دیدند که سر آن چشمی ایستادند (ایستاده اند) همه آب می خورند و خون از دیده می بارند. چون جمع آهوان را نظر به جمال جهان آرای حضرت امام افتاد گفتند: که یا امام معصوم صلاح چنان است که از این راه برگردی که مخالفان قصد کشتن تو را دارند، چون حضرت امام از آهوان این سخن بشنید، گفت ای آهوان بدانید و آگاه باشید که هر کسی از اجل روی بگرداند ... چون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل را تمام کرد آهوان گفتند: صدقَتْ يَا وَلَى اللَّهِ، آنگاه امام روانه شد تا به نیشابور رسید. ابن یحیی خزاعی، بحر الانساب، ص ۳-۱۰.

را به دامغان و یا آهوان و آنچه در علت نامگذاری آن ذکر شده در منابع قدیم نیافتم ولی از آن جا که دامغان به لحاظ جغرافیایی در خط سیر حرکت حضرت رضا علیه السلام واقع شده گذر آن حضرت از این منطقه محتمل به نظر می‌رسد.

راه قدیم نائین تا خراسان

بنابر گفته جیهانی در اشکال العالم، راه نائین به خراسان در زمان خودش از طریق طبس بوده، منازل و مناطقی که جیهانی در سال ۳۲۰ هجری از آنها نام می‌برد، امروز بجز چند مورد ناشناخته اند. شرح منازل برابر نقل جیهانی بدین شرح است:

از نائین تا «بونه» مزرعه‌ای است و در آن جا دو کس ساکن و در آن چشممه آبی است و یک منزل^(۱). از بونه (مزرعه‌ای در کنار بیابان) تا «خرمق»^(۲) راه سه ده خوانند، یکی را «بیاق» گویند و دیگری را «خرمق» و سیم را «ارایه» و آن را از حساب خراسان دادند و در آن جا درخت خرما و کشت و چشممه‌های آب و چهارپایان باشد و در هر سه دیه هزار مرد بود و به یکدیگر چنان نزدیک اند که یکدیگر را توانند دید. از خرمق تا «نوخانی» چهار منزل و در هر سه فرسنگ^(۳) یا چهار فرسنگ^(۴) گنبدی است و

حوضی از آب باران،^(۵) از نوخانی تا «رباط حوران» یک منزل، از رباط حوران تا دهی که آن را «آتش کوهان»^(۶) گویند یک منزل^(۷) از آتش کوهان تا «طبس»^(۸) یک

ص: ۱۱۶

-
- ۱- از نائین تا مزرعه‌ای که بر کنار بیابان است یک مرحله است. اصطخری، مسالک‌الممالک، ص ۱۸۷.
 - ۲- جرمه، اصطخری، مسالک‌الممالک، ص ۱۸۷.
 - ۳- هر سه یا چهار فرسنگ^(۹) گنبدی و بر که ای آب باشد. اصطخری، مسالک‌الممالک، ص ۱۸۷.
 - ۴- آتشگهان، اصطخری، مسالک‌الممالک، ص ۱۸۷.
 - ۵- یک مرحله سبک، اصطخری، مسالک‌الممالک، ص ۱۸۷.
 - ۶- و اگر خواهند از نوخانی به «دسکروان» روند یک مرحله، و از آن جا تا «بن» یک مرحله و از آن جا تا «ترشیز» دو مرحله و از آن جا تا نیشابور پنج مرحله، و راههایی به «دیه کردی» ده کردی جمع شود بر سه فرسنگی طبس که دهی بزرگ است، مردی هزار در این ده باشند. اصطخری، مسالک‌الممالک، ص ۱۸۷.

منزل و این طبس شهری است خرد و در او بازارها و مسجد جامع (است) و آن را روستاهای رعایا و زراعت و خرماستان بسیار.^(۱)

ناصر خسرو نیز که بخشی از راه قدیمی نائین را پیموده در سفرنامه خود می نویسد: از نائین چهل و سه فرسنگ بر قدمیم به دیه گرمه (کرمه) از ناحیه بیابان (بیابانک) که این ناحیه ده دوازده پاره دیه باشد، رسیدیم و آن موضعی گرم است و درختهای خرما بود و این ناحیه کوفجان (کومخان)^(۲) داشته بودند در قدیم... و در این راه بیابان به هر دو فرسنگ گنبد کها ساخته اند و مَصانع که آب باران در آن جا جمع شود. به مواضعی که (زمین) شورستان نباشد ساخته اند و این گنبد کها به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند و نیز به گرما و سرما لحظه ای در آن جا آسایشی کنند.^(۳)

بررسی راههای کنونی یزد به خراسان

از یزد چند راه بیراهه به خراسان منتهی می شود، راه قدیمی یزد به خراسان که در منابع جغرافی نویسان قدیم نیز آمده، با تغییرات اندکی، پس از گذشت بیش از هزارویک صد سال هم اکنون نیز مرسوم و متداول است. این مسیر که مسیر راه فارس به خراسان است، پیش از این به نقل از جیهانی در اشکال العالم و اصطخری در مسالک الممالک و ابن حوقل در صوره الارض که به ترتیب در سالهای ۳۲۰،

ص: ۱۱۷

-
- ۱- جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۷.
 - ۲- جمع کوفج است و کوفج یا کوچ و قُفص طایفه ای بوده اند مقیم حاشیه غرب و جنوب و جنوب غربی کویر مرکزی ایران در مجاورت اقوام بلوج و نام این دو طایقه «کوچ و بلوج» که در طغیانگری، سرکشی و راهداری شهرت دارند در منابع تاریخ ایران آمده است. ر.ک. به: ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۲۷۵.
 - ۳- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۸-۱۶۷.

بر اساس راه قدیمی که امروزه نیز متداول است، از یزد راهی است خاکی به مسافت تقریبی سی کیلومتر تا «انجیره» و از آن جا به مسافت سی و دو کیلومتر راه امتداد دارد تا خرانق (قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام) و سپس با پیمودن «دوگالی»، «شهرنو» و «رباط زیرآب» به «ساغند» می‌رسیم که مجموعاً هفتاد و پنج کیلومتر راه است. از ساغند بیست و پنج کیلومتر راه است تا «الله آباد» یا کاروانسرای

شاه عباسی، و سپس با طی مسافت چهل و شش کیلومتر به «رباط پشت بادام» می‌رسیم و از آن جا راه به دو شاخه تقسیم می‌شود یکی به سمت «خور» می‌رود و دیگری به مسافت نود و دو کیلومتر به «رباط خان» می‌رسد و از آن جا تا «کلمرد» بیست و هفت کیلومتر راه است و سپس با پیمودن سی و هشت کیلومتر به «رباط گور» می‌رسیم در آن جا راه به دو شاخه تقسیم می‌شود، یکی به سمت «گلستان» و «خیرآباد» در سمت چپ و دیگری به سمت «جوخواه» می‌رود که حدود سی کیلومتر مسافت دارد، در آن جا راهی است که به طبس می‌رود، ادامه مسیر راهی خاکی است به مسافت تقریبی چهل و پنج کیلومتر که به بشرویه می‌رسد و از آن جا راه به مسافت پنجاه کیلومتر به یک سه راهی امتداد می‌یابد که سمت شمال آن به فردوس می‌رود با مسافت تقریبی شصت کیلومتر و از فردوس چند شاخه راه است که راه مستقیم آن با پیمودن پنجاه و نه کیلومتر به «بجستان» می‌رود و از آن جا به مسافت تقریبی صد و بیست کیلومتر به «فیض آباد» و سپس با مسافت هفت کیلومتر به «مهنه» می‌رود و از آن جا تا «شادمهر» حدود بیست کیلومتر راه است، کمی بالاتر از این شهر در سمت شمالی تربت حیدریه است. از این جا راه مستقیم و متداولتری است که با پشت سر گذاشتن «رباط سنگ» و «سنگ بست» به مشهد

می‌رود، اما اگر از آن جا بخواهیم به نیشابور و سپس مشهد برویم، باید با پیمودن شصت و یک کیلومتر از جاده سمت چپ به کاشمر و سپس به «ریوش» و «عطائیه» و سپس به نیشابور راه طی کنیم که مجموع مسافت آن صد و پانزده کیلومتر است. از نیشابور به راست با پیمودن بیست و پنج کیلومتر به قدمگاه می‌رسیم قدمگاه مشهور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و سپس با پیمودن چهل و چهار کیلومتر به «امام تقی» و سپس از آن جا با پیمودن تقریبی پنجاه کیلومتر به مشهد مقدس

راه کویر

علاوه بر راهی که ذکر شد چند راه دیگر نیز وجود دارد که مهمترین آنها راهی است که از کویر لوت می‌گذرد. با توجه به ذکر راه کویر در مسیر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در منابع، آشنایی با راه امروزی این مسیر لازم به نظر می‌رسد.

آغاز این راه از یزد است و با پیمودن هفده کیلومتر راه به دو شاخه یکی به راست و به طرف شمال شرقی و دیگری به چپ و به جانب شمال غربی متمایل می‌شود، این دو راه سرانجام در منطقه «جوبانان» به هم متصل می‌شوند.

راه اول به خراتق و سپس ساعنده و از آن جا به رباط پشت بادام می‌رسد سپس به سمت چپ متمایل شده و با مسافت تقریبی صد و ده کیلومتر به «خور» می‌رود و از آن جا با پیمودن هفده کیلومتر به «فرخی» و سپس با پیمودن پنجاه و دو کیلومتر به حوالی جوبانان می‌رسد.^(۲) راه دوم نیز از یزد به مسافت چهل و هفت کیلومتر به حوالی میبد و از آن جا با طی نه کیلومتر به اردکان می‌رود سپس از آن جا به مسافت چهل و یک کیلومتر به «عقدا» و با پیمودن هفتادویک کیلومتر به نائین می‌رود از نائین راه به چند شاخه تقسیم می‌شود که از جاده متمایل به چپ با پیمودن نود و چهار کیلومتر دیگر به جوبانان منتهی می‌شود.

از جوبانان جاده‌ای است نسبتاً صاف و مستقیم که از میان دشت کویر عبور می‌کند، مسافت این راه خاکی حدود صد و هشتاد پنج کیلومتر است و در مسیر آن جاده‌ای مال رو و قدیمی وجود دارد که در امتداد جاده خاکی ادامه می‌یابد. جاده مال رو به «ملمان» و جاده خاکی به «طرود» منتهی می‌شود. از معلمان، راهی است به سمت دامغان و از طرود راهی به شهرود. مسیری که به دامغان می‌رود مستقیم است و حدود صد و بیست کیلومتر مسافت دارد. راه دیگری نیز وجود دارد که به سمنان می‌رود و از آن جا به دامغان بازمی‌گردد. اگر بخواهیم از معلمان به سمنان

صف: ۱۱۹

۱- ر.ک. به: اطلس راههای ایران، گیشاشناسی، ص ۴، ۵، ۱۳، ۱۴، ۲۳-۵ و همچنین نقشه «عربی» جمهوری اسلامی ایران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

۲- راه دیگری نیز قبل از عبور از خور، به عروسان و آب گرم و جوبانان می‌رود.

برویم باید از جاده سمت چپ مسافت طولانی و یکنواختی را به مسافت تقریبی صد و پنجاه کیلومتر در حاشیه دشت کویر بیماییم.

از سمنان به مسافت بیست و هفت کیلومتر به «چاشتخاران» می‌رسیم و از آن جا بعد از دو کیلومتر به «عطاری» و سپس با طی یازده کیلومتر به «آهوان» می‌رویم، (درباره عبور حضرت رضا علیه السلام از آهوان گزارش‌هایی در منابع ذکر شده است). از

آهوان با پیمودن شانزده کیلومتر به «فیض آباد» می‌رویم و از آن جا تا «محمدآباد» ده

کیلومتر و تا «قوشه» نیز ده کیلومتر راه است. سپس با پیمودن شانزده کیلومتر به حوالی «امیرآباد» می‌رسیم و از آن جا تا دامغان بیست کیلومتر راه است.

از دامغان با گذشتن از جزن، بق، مهماندوست، قادرآباد و ده ملا به مسافت شصت و پنج کیلومتر به شاهروд می‌رسیم و از شاهرود راه در مسیر نسبتاً مستقیم به سمت شرق امتداد می‌یابد و با گذشتن از میامی، میاندشت، عباس آباد، صدرآباد، کاهک، داورزن، مهر، ریوند، و استبر به مسافت دویست و شصت و چهار کیلومتر به سبزوار می‌رسیم. از سبزوار راه به سمت شمال شرقی ادامه می‌یابد و با گذر از مناطق ایزی، باغجر، به سلطان آباد می‌رسیم که مجموع مسافت این راه چهل و هفت کیلومتر است. از سلطان آباد جاده ای به سمت شرق وجود دارد که با پیمودن آن و عبور از مناطق شورآب، صمان، همت آباد و بزغان به مسافت چهل و هشت کیلومتر به نیشابور می‌رسیم (از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نیشابور گزارش‌های متعدد و معتبری در دست است). به مسافت هفده کیلومتر بعد از

نیشابور قدمگاه قرار دارد و از آن جا تا مشهد مقدس نیز شرح آن گذشت.^(۱)

ص: ۱۲۰

۱- ر.ک. به: اطلس راههای ایران، گیاتاشناسی، ص ۴، ۵، ۱۳، ۱۴، ۲۳-۵ و همچنین نقشه «عربی» جمهوری اسلامی ایران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

اشاره

خراسان در فارسی قدیم به معنی خاور زمین است. این اسم در قرون اول اسلام بر تمام ایالات اسلامی که در خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بودند اطلاق می شد و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می شود.

خراسان در زمان خلیفه دوم و به قولی در سال ۲۹ هجری، هنگامی که عثمان به خلافت رسید توسط سپاه اسلام فتح شد.^(۱) در سال ۲۹ هجری، عبدالله بن عامر مسیر راهی را که در فتح خراسان پیمود، از بصره تا مرو بود. این خط سیر (از بصره تا مرو) با مسیری که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در ۱۷۱ سال بعد می پیماید

تشابه زیادی دارد، اعثم کوفی در الفتوح می نویسد:

هنگامی که ماهک بن شاهک در فارس سر به شورش برداشت، عثمان، عبدالله بن عامر را با سپاهیانش روانه فارس کرد و دستور داد از آن جا عازم خراسان

شوند. عبدالله بن عامر از بصره به جانب فارس روان شد و ... در صحرا اصطخر، ماهک تسلیم شد... و سپس عبدالله از اصطخر به طرف خراسان رفت و با عبور از... نیشابور... و طوس و سرخس سرانجام به جانب مرو رفت.^(۲)

حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین و پامیر و از سمت هند جبال هندوکش بود، ولی بعدها این حدود هم دقیقتر و هم کوچکتر شد تا آن جا که می توان گفت خراسان که یکی از ایالتهای ایران در قرون اول اسلامی بود از سمت

شمال خاوری از رود جیحون به آن طرف را شامل نمی شد، ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است در

ص: ۱۲۱

۱- اعثم کوفی، تاریخ اعثم کوفی الفتوح، ص ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶؛ بلاذری، فتوح البلدان، (بخش ایران)، ص ۱۵۸.

۲- اعثم کوفی، الفتوح، چاپ بمبئی، ص ۵-۸۴.

برداشت، مع الوصف شهرهایی که در منطقه علیای رود جیحون یعنی در ناحیه پامیر واقع بودند در نزد مسلمانان جزء خراسان یعنی در داخل و حدود آن ایالت محسوب می شدند.^(۱)

ایالت خراسان در دوران اولیه اسلامی به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم می شد و هر ربعی به نام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت به شمار می رفت، خوانده می شد و آنها عبارت بودند از: نیشابور، مرو، هرات و بلخ.

پس از فتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود، ولی بعدها امرای سلسله طاهریان مرکز فرمانروایی خود را به ناحیه باخته بردن و نیشابور را که شهر مهمی در غربی ترین قسمتهای چهارگانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.^(۲)

دو شهر نیشابور و مرو از مهمترین شهرهای خراسان به شمار می رفت. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای رفتن به مرو که در آن زمان مرکز حکومت مأمون بود، از ناحیه خراسان و از شهرهای مهم نیشابور و طوس - که بعدها «مشهد» آن حضرت شد - و سرخس عبور کرد تا به مرو رسید. نیشابور اولین شهری بود که در منطقه خراسان در مسیر راه امام قرار داشت.

نیشابور

نام این شهر را در زبان کنونی فارسی به صورت نیشابور و در عربی نیشاپور تلفظ می کنند و از کلمه فارسی قدیم «نیوشاه پور» که به معنی «چیز یا کار خوب یا جای خوب شاه» است گرفته شده و منسوب به شاپور دوم پادشاه ساسانی است که در قرن چهارم میلادی به تجدید بنای آن شهر همت گماشت. بانی اول نیشابور، شاپور اول، پسر اردشیر بابکان موس سلسله ساسانی است.

جغرافی نویسان مسلمان در قرن سوم، فهرست مفصلی از شهرهای مهم ولايت

ص: ۱۲۲

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۸-۹.

۲- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹. ر.ک. فرای، تاریخ ایران کمیریچ، ۴۲-۴۰؛ اصطخری، مسالک الملک، ص ۲۵۳، ۲۵۶؛ ابن حوقل، صوره الارض، ۱۰-۳۰۸؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۵۹؛ حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۸۵.

نیشابور ترتیب داده اند که قسمت عمده ایالت قهستان را شامل می شود. فایده مهمی که از این فهرست به دست می آید تلفظ قدیم بعضی اسامی است، ولی بسیاری از آن اسامی را امروزه نمی توان معین کرد که با کدام محل تطبیق می شود.^(۱)

در اوایل دولت اسلامی به شهر نیشابور، ابرشهر می گفتند، و همین نام بر سکه های آن شهر در دوران خلفای اموی و عباسی ضرب شده است. مقدسی و برخی از مورخان دیگر آن را ایرانشهر نیز ضبط کرده اند، ولی گویا این نام فقط عنوان

دولتی یا عنوان رسمی و افتخاری آن شهر بوده است.^(۲)

در قرن چهارم هجری، نیشابور شهری بزرگ و بسیار آباد و مساحتش یک فرسخ در یک فرسخ بود و دارای شهر و قهندز و حومه (ربض) بود و مسجد جامع بزرگی در حومه آن وجود داشت، از آثار عمرولیث صفاری^(۳) که مقابل میدانی معروف به لشکر گاه واقع بود، دارالاماره ای نزدیک این مسجد بود و به میدان دیگر معروف به میدان حسینین اتصال داشت. زندان نیز تا دارالاماره فاصله زیاد نداشت و میان هر یک از این عمارتها بیش از یک چهارم فرسخ فاصله نبود. قهندز دو دروازه و شهر چهار دروازه داشت. دروازه های شهر موسوم بودند به: اول دروازه پل، دوم دروازه کوچه معقل، سوم دروازه قهندز و چهارم دروازه پل تگین. در بیرون شهر و خارج قهندز و گردانگرد آنها حومه واقع بود و بازارهای شهر در حومه قرار داشت. این

حومه دروازه های متعدد داشت و از آن جمله بود دروازه قباب (گبدان) که به سمت غرب باز می شد و در مقابل آن دروازه جنگ روبروی ولایت «بشتفرش» واقع بود و در سمت جنوب دروازه احوص آباد قرار داشت.^(۴)

یاقوت حموی در معجم البلدان می نویسد: در زمان او (قرن هفتم) این شهر را

ص: ۱۲۳

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹.

۲- مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۴؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۸؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۱۳؛ ابن خردابه، المسالک والممالک، ص ۲۴؛ یعقوبی، البلدان، ص ۲۷۸؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۱۷۱.

۳- عمرولیث صفاری از امرای سلسله صفاریان بود که در سال ۲۶۶ هجری امیر خراسان و سیستان شد.

۴- ر.ک. به: فرای، تاریخ کمپیریج ایران، ۱۰۱-۹۸؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۰-۹۰.

«نشاور» می گفتند، و همچنین گوید: با وجود ویرانیهایی که از زمین لرزه سال ۵۴۰ در نیشابور حادث شد و نیز پس از آن در سال ۵۴۸ که تاخت و تاز و غارت عشایر «غز» به وقوع پیوست، باز در تمام خراسان نقطه‌ای از نیشابور آبادتر نیست.

ابن بطوطه که پس از فتنه مغول شهر نیشابور را دیده می نویسد: این شهر آباد و معمور است و مسجدی زیبا دارد. مقدسی نیز از چهار روستای مهم نیشابور در عصر خود یاد می کند که عبارتند از: شامات، ریوند، مازول و پشتہ فروش (پشت فروش).^(۱) حافظ ابرو، شهر نیشابور را در اکثر اوقات از دیگر شهرهای خراسان بزرگتر توصیف می کند و از معادن و محصولات آن نام می برد.^(۲)

ورود حضرت رضا علیه السلام به نیشابور

خوشبختانه از ورود حضرت رضا علیه السلام به نیشابور گزارشهای متعددی در منابع و تذکره‌ها به چشم می خورد. از این رو مسیر حرکت و منازلی را که حضرت از نیشابور به سرخس و از آن جا به مرود طی کرده اند بیش از سایر مناطق و شهرها قابل تعیین است.

شیخ صدق در عيون اخبار الرضا علیه السلام، بنابر نقل ابوواسع محمد بن احمد بن اسحاق نیشابوری که او نیز از جدّه خود خدیجه بنت عمران روایت کرده چنین

می گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد شهر نیشابور شد در محله «غز» در ناحیه معروف به «بلاشباد»^(۳) در خانه جدّم پسنده^(۴) وارد شد. هنگامی که حضرت وارد خانه شد، دانه بادامی در گوشه‌ای از خانه کاشت، دانه روید و تبدیل به درخت شد و در مدت یک سال بادام داد. مردم از آن درخت باخبر شدند و هر کس را که علتی

ص: ۱۲۴

-
- ۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹، ۱۳-۴۱؛ همچنین یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲۲۸/۳؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۸۱/۳-۸۰.
 - ۲- حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، ص ۳-۶۲.
 - ۳- «بلاش»، «بلاشباد» هم آمده است، در متن عيون «لاشباد» ذکر شده است.
 - ۴- او را این جهت «پسنده» نامیده اند که حضرت رضا علیه السلام او را از بین سایر مردم پسندیده بودند.

می رسید برای تبرک جستن از آن بادام می خورد و شفا می خواست و به برکت حضرت شفا می یافت و هر که را چشم دردی بود از آن بادام بر چشم خود می مالید و سلامت حاصل می شد. زن حامله ای که زاییدن بر او سخت شده بود، چون از آن بادام خورد، همان ساعت وضع حمل کرد و یا اگر چهارپایی را قولنج عارض می شد از شاخه های آن بر شکمش می مالیدند، معالجه می شد.

ابوواسع محمد نیشابوری در ادامه روایت خود می گوید: مدتها بر آن درخت گذشت تا آنکه خشک شد، جد من عمران^(۱) شاخه های آن را برید، (و بر اثر این اقدام) کور شد. عمران فرزندی داشت به نام ابو عمرو. او درخت را به تمام برید. (و بر اثر این اقدام) ثروت و مال او که هفتاد تا هشتاد هزار درهم بود، از دست رفت و سرانجام چیزی برایش نماند. عمرو دارای دو فرزند بود که هر دو دبیر ابوالحسن محمد بن ابراهیم سمحور (سیمجر) ^(۲) بودند، یکی به نام ابوالقاسم و دیگری به نام ابوصادق و آن دو خواستند که این خانه را تعمیر کنند، بیست هزار درهم برای آن خرج کردند در این بین ریشه درخت را که (برجای) مانده بود کنندند و نمی دانستند که از آن چه پیش می آید. یکی از آن دو، متولی زمین و باغ و املاک امیر خراسان بود،

پس از زمانی به نیشابور مراجعت کرد، ^(۳) در حالی که پای راست او سیاه و گوشت پای او ریخته بود و پس از یک ماه بر (اثر) آن درد مرد. دیگری که بزرگتر بود در

دیوان سلطان نیشابور دبیری می کرد و بر دسته ای از نویسنده‌گان ریاست داشت یکی از آنها گفت: خدا این دبیر را از چشم بد نگاه دارد. در آن ساعت دست او لرزیده، قلم از دستش افتاد و دست^(۴) او زخم شد و از دفتر بیرون آمد و به خانه خود مراجعت کرد. ابوالعباس کاتب با جمعی بر او وارد شدند به او گفتند: این درد از جهت حرارت (گرمی مزاج) تو عارض شده و لازم است که امروز فصد^(۵) کنی، او

ص: ۱۲۵

-
- ۱- در برخی از کتابها «حمدان» هم آمده است.
 - ۲- ابوالحسن سیمجر از امیران سلسله سامانی است.
 - ۳- برخی از کتب می نویسنده: «او را در کجاوه نشانده و به نیشابور بازگردانیدند.»
 - ۴- برخی از کتب نوشته اند: از دست او «جوشی» درآمد.
 - ۵- فصد کردن: به معنی رگ زدن برای حجامت و خون گیری است. ر.ک. به: فرهنگ عمید، کلمه «فصد».

در آن روز رگ خود را زد و خون گرفت، فردا آمدند باز گفتند که امروز همان رگ بزن، او چنین کرد پس از آن دستش سیاه شد، گوشت آن ریخت^(۱) و آن روز (از این مرض) مرد و مرگ هر دو برادر در کمتر از یک سال واقع شد.^(۲)

مهمنترین و معترض‌ترین گزارشی که از توقف حضرت رضا علیه السلام در نیشابور ضبط شده است، روایت عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی^(۳) است که حدیث مشهور و معروف «سلسله الذهب» را از امام رضا علیه السلام در نیشابور نقل می‌کند. این روایت به تواتر در منابع مختلف نقل شده و در منابع اولیه و قدیم و نیز منابع جدید و تذکره‌ها و سایر کتب تاریخی و کتابهایی که به شرح زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام اختصاص یافته به کرات آمده است.^(۴)

ذکر حدیث سلسله الذهب در نیشابور

عبدالله‌لام بن صالح ابوصلت هروی می‌گوید: من با علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم در زمانی که آن جناب از نیشابور کوچ می‌کرد و بر استری سیاه و سفید سوار بود بناگاه محمد بن رافع و احمد بن حرث^(۵) و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و

ص: ۱۲۶

-
- ۱- برخی از کتب می‌نویسنده قطعه قطعه شد.
 - ۲- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۵-۳۷۴. و همچنین نگاه کنید به: نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/۱۸۷؛ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص ۳۲۲ و ۳۲۳.
 - ۳- در برخی منابع این گزارش به نقل از «احمد بن عامر طائی» آمده است.
 - ۴- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۵؛ ملا باقر مجلسی، بحار الانوار، ۴۹/۱۲۳، ۱۲۶-۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ۳/۹۸؛ ابن صباح، الفصول المهمة، ص ۲۴۰؛ شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۰۸؛ اربلی، کشف الغمہ فی معرفة الائمه، ۲/۲۵۷؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۴-۴۳؛ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص ۳۲۲؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۶۴۲؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۷۴ به بعد؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۷؛ خلیفه نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص ۱۲۵؛ بحرانی، مدینه المعاجز، ص ۴۷۰ به بعد و سایر منابع همچون مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۴۴ در پاورقی و زندگانی سیاسی هشتمین امام در ص ۹۵ نیز این حدیث را آورده اند.
 - ۵- احمد بن حرث هم آمده است.

چند تن از اهل علم به دهانه استر آویختند (در اطراف آن حضرت گرد آمدند و دهانه اسب او را گرفتند) و عرض کردند که تو را به حق خاندان پاکستان قسم می دهیم که حدیثی از برای ما بیان کن که از پدر بزرگوارتان شنیده باشی. امام علیه السلام سر مبارک خود را از عماری (کجاوه) بیرون کرد و بر روی سر آن حضرت ردایی از خز منقش و نگارین قرار داشت و دور و بود، یعنی پشت و روی آن مثل یکدیگر بود و فرمود: حديث کرد مرا پدر بزرگوارم بنده صالح موسی بن جعفر علیه السلام و فرمود حديث

کرد مرا پدر بزرگوارم جعفر بن محمد علیه السلام و فرمود: حديث کرد پدر بزرگوارم ابو جعفر محمد بن علی، باقر علم انبیا علیه السلام (یعنی شکافنده علم پیغمبران) و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی بن الحسین سیدالاعبادین علیه السلام، و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم سید جوانان بهشت حسین علیه السلام و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود: شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود، شنیدم از جبرئیل که گفت: خداوند جل جلاله فرمود: منم خدایی که نیست جز من خدایی، پس مرا عبادت کنید. هر کس «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید داخل شده است در قلعه من و هر کس داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من.^(۱)

شیخ صدق در ادامه روایت می افزاید: از اسحاق بن راهویه^(۲) نقل شده که

چون حضرت رضا علیه السلام خواست از نیشابور به سوی خراسان و نزد مأمون بیرون رود، اصحاب حديث گرد او آمدند و عرض کردند: یا بن رسول الله تو از نزد ما کوچ می کنی و حدیث نمی کنی ما را به چیزی که آن را ضبط کنیم؟ آن جناب در میان عماری (کجاوه) نشسته بود و سر از عماری بیرون کرد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که به نقل از پدران بزرگوار^(۳) خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن جناب از

جبرئیل نقل کرد که گفت از خداوند عزوجل شنیدم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قلعه من است، پس هر کس داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من. چون راحله قدری راه پیمود آن جناب فرمود: ولی با شروط لاله الا الله، و من (ولایت حضرت علی بن موسی) از شروط لاله الا الله هستم.

ص: ۱۲۷

۱- شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۴.

۲- ابویعقوب اسحاق بن راهویه مروزی.

۳- در عيون اخبار الرضا علیه السلام، به ترتیب نام سلسله راویان علیهم السلام آمده است.

شیخ صدوق می افزاید: از شروط لایه الٰ الله اقرار کردن از برای حضرت رضا علیه السلام است به این که او است امام بر بندگان از جانب خدای عزوجل و واجب است اطاعت ایشان.^(۱)

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمہ فی معرفه الائمه، می نویسد: در یکی از کتابها که اینک نام آن را به خاطر ندارم نوشته بود عمادالدین محمد بن ابی سعید بن عبدالکریم بن هوازن در محرم سال ۵۹۶ از حاکم ابوعبدالله نیشابوری در تاریخ نیشابور روایت کرده که علی بن موسی الرضا علیه السلام با کجاوه ای وارد نیشابور شد که ساز و برگ آن از طلا و نقره بود. در این هنگام ابوذرعه و محمد بن اسلم طوسی که از حافظان بزرگ حدیث و از رجال علم بودند در وسط بازار جلو مرکب آن حضرت را گرفته و گفتند: تو را به حق پدران و دودمان بزرگوارت، چهره مبارکت را باز کن و از پدرانت برای ما حدیثی نقل نما. در این هنگام مرکب آن حضرت متوقف شد و ساییان به کنار رفت و دیدگان مسلمانان از جمال مبارک و طلعت روشن او منور شد. مردم همگان از جای خود برخاسته و به احترام آن جناب ایستادند. گروهی از مردم

گریه می کردند و جماعتی فریاد هلهله و شادی برآورده و دسته ای جامه های خود را پاره نمودند، عده ای خود را به خاک افکنده و بعضی افسار استرش را می بوسیدند و تعدادی سرهای خود را بلند کرده به جایگاه آن جناب می نگریستند. این ازدحام و غوغای هنگام ظهر بطول انجامید و اشک از دیدگان مردم جاری بود. فریادها خاموش شد در این وقت که سکوت همه جا را فرا گرفت علماء و اهل فضل فریاد برآوردن که ای گروه مردم بشنوید و گوش فرا دهید و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت نکنید. حضرت رضا علیه السلام حدیثی املا فرمود و حدود بیست و چهار هزار قلم به دست حدیث را نوشتند که از آن جمله ابوذرعه رازی و محمد بن اسلم بودند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام و او از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام و او از پدرش محمد بن علی علیه السلام و او از پدرش علی بن الحسین علیه السلام و او از پدرش حسین بن علی علیه السلام و او از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام و او از برادر و پسر عمومیش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و او از حضرت رب العزه جل جلاله که فرمود: کلمه «الله الٰ الله» سنگر و دژ من است هر کس در این دژ وارد شود

ص: ۱۲۸

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۵.

از عذاب من اینمن است.^(۱) «کلمه لا اله الا الله حصنی فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حُصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حُصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي». ^(۲)

مسند الامام الرضا عليه السلام در ادامه این روایت می نویسد: استاد ابوالقاسم قشیری می گفت این حدیث با همین سند برای بعضی از پادشاهان سامانی خوانده شد و او دستور داد حدیث مزبور را با طلا نوشتن و سپس وصیت کرد هنگامی که در گذشت این حدیث را در کفن او بگذارند. هنگامی که آن مرد در گذشت او را در خواب دیدند، از او پرسیدند خداوند با تو چه کرد؟ گفت: خداوند به واسطه تعظیم و تکریم این حدیث مرا آمرزید.

ابن جوزی گوید: هنگامی که حضرت رضا عليه السلام به نیشابور رسید، علمای این

شهر، مانند یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و محمد بن رافع و احمد بن حرب و غیر آنها خدمت آن جانب رسیدند و از وی طلب حدیث کردند تا از روایات او تبرّک جویند.

امام رضا عليه السلام مدتی در نیشابور اقامت کرد و سپس مأمون آن حضرت را به مرو فرا خواند.^(۳)

استقبال مردم نیشابور از امام رضا عليه السلام

صاحب تاریخ نیشابور درباره ورود حضرت امام رضا عليه السلام به نیشابور می نویسد: در سال ۲۰۰ هجری، شهر نیشابور با قدوم مبارک امام علی بن موسی الرضا عليه السلام قرین مباهات و افتخار شد. مردم نیشابور مقدم مقدس آن حضرت را گرامی داشتند و شادیها کردند و به اتفاق قطب الانام شیخ ابویعقوب اسحق بن راهویه مروزی که شیخ شهر و مقدم ارباب ولایت بود به استقبال آن حضرت، از شهر نیشابور بیرون شدند و تا قریه مویدیه^(۴) که از قرای نیشابور است به پیشواز رفند و شیخ با وجود

ص: ۱۲۹

۱- علی بن عیسی اربلی، کشف الغمہ فی معرفة الائمه، ۲/۲۷۳؛ عطاردی، مسند الامام الرضا عليه السلام، ۱/۹-۵۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۰۹/۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵.

۲- عطاردی، مسند الامام الرضا عليه السلام، ۱/۵۹.

۳- عطاردی، مسند الامام الرضا عليه السلام، ۱/۵۹؛ آثار و اخبار امام رضا عليه السلام، ص ۸۸.

۴- از قریه «مویدیه» در منابع جغرافیایی امروز، نامی نیافتیم.

کبر سن مهار ناقه آن حضرت را به دوش گرفت و تا شهر نیشابور پیاده راه پیمود و شیخ محمد بن اسلم طوسی نیز در الترام رکاب مبارک بود و چون به نیشابور ورود فرمود در محله «قز»^(۱) کوچه «بلاس آباد»^(۲) نزول فرمود و مقام اختیار کرد. در السنه و افواه مشهور است که حضرت سلطان در نیشابور به منبر برآمد و این حدیث را از خواجه کاینات روایت فرمود: «التعظیم لأمر الله والشفقه على خلق الله» و نیز نقل است که حدیث سلسله الذهب را حضرت رضا علیه السلام هنگام حرکت و عزیمت به سوی طوس در بازار نیشابور روایت فرمود.^(۳)

ماجرای چشمہ کهلان در نیشابور

شیخ صدوق می نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد نیشابور شد در محله ای فرود آمد که آن محله را «فرد»^(۴) می گفتند و در آن جا حمامی بنا شد که در این زمان (حداکثر تا سنه ۳۷۲) که سال وفات شیخ صدوق است) آن حمام به حمام رضا علیه السلام مشهور است و در آن جا چشمہ ای بود که آب آن چشمہ کم شده بود.^(۵) کسی بر روی آن چشمہ باستاد و آب آن چشمہ را بیرون کرد^(۶) تا آب وفور یافت و بسیار شد و در خارج آن چشمہ حوضی بود که آب، از آن چشمہ فرود می آمد و در آن حوض می ریخت. حضرت رضا علیه السلام در میان حوض رفت و غسل کرد و سپس بر کنار حوض نماز گزارد و مردم علی الاتصال در آن حوض می آمدند و غسل می کردند و از آن آب به جهت تیمن و تبرک می خوردند و بر کنار آن حوض نماز می گزارندند و حاجتهای خود را از خدا می خواستند و برآورده می شد و آن چشمہ به چشمہ کهلان معروف است و از آن زمان تا به حال مردم روی به آن چشمہ می آورند و به

ص: ۱۳۰

- ۱- «غر» هم آمده است.
- ۲- «بلاس آباد» نیز آمده است.
- ۳- احمدبن محمد بن حسن بن احمد خلیفه نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص ۱۱۷، ۱۲۵ و همچنین ملاد ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۳۴.
- ۴- «فروین» هم آمده است. عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۸۶.
- ۵- عطاردی می نویسد: در آن منزل چشمہ ای بود که آب آن خشک شده بود، عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۸۶.
- ۶- عطاردی می نویسد: حضرت دستور دادند چاه را بار دیگر باز کنند، عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۸۶.

آب آن چشمه استشفا می کنند.^(۱) بنابر آنچه مورخان معاصر ذکر کرده اند، این چشمه که بعد از آن به حمام رضا علیه السلام معروف شد همچنان در شهر نیشابور وجود دارد.

قدمگاه نیشابور

در فاصله بیست و شش کیلومتری شهر کنونی نیشابور منطقه ای موسوم به قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام است که بر اثر کثرت استعمال به قدمگاه معروف

شده است. صاحب تحفه الرضویه می نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از نیشابور خارج شد، در راه به چشمه آبی رسید و در کنار آن چشمه سنگی بود، حضرت بر روی آن سنگ ایستاد و به نماز مشغول شد، نقش قدم مبارکش بر آن سنگ ظاهر گشت و الحال آن سنگ را بریده و به دیوار نصب کرده اند و بقیه ای برای آن ساخته اند و شعری در این باره از خواجه شیراز شیخ حافظ است که گفت:

در زمینی که نشان کف پای تو بود

سالها سجده صاحبنظران خواهد بود

صاحب تحفه الرضویه می افزاید: نگارنده آن محل را که هم اکنون به قدمگاه معروف است زیارت کرده و نظیر همان سنگ و همان نقش را در مقبره امامزاده محمد محروم در خارج از شهر نیشابور دیده و ممکن است چنین اتفاقی در آن حوالی نیز افتاده و بعدها آن را در مقبره مزبور گذاشته و به دیوار نصب کرده باشند.^(۲)

صاحب تاریخ نائین معتقد است که این قدمگاهها و آثاری که از نقش پای حضرت بر روی سنگ است نقشی است که به عنوان یادبود آن حضرت بر روی سنگ حک کرده اند.^(۳)

صاحب تحفه الرضویه می نویسد: در قدمگاه روزی حضرت وارد شد و طلب انگور کرد، با غبانی گفت حالا فصل زمستان است و انگور در باغهای ما یافت

ص: ۱۳۱

۱- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۱۱؛ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص ۳۲۴.

۲- بسطامی، تحفه الرضویه، ص ۱۹۰.

۳- بلاغی، تاریخ نائین، ص ۲۳۰.

نمی شود و ما از شدت سرما موها را زیر خاک پنهان کرده ایم. حضرت فرمود به باغ برو و قدرت خدا را مشاهده کن. آن مرد به باغ آمد دید که سرتاسر تمام درختان سبز و خرم و پر از میوه است. متوجه شد و چون دانست این از کرامت حضرت است خواست انکار کند تا حضرت را در نزد دیگران شرمسار سازد، به دروغ اطلاع داد که در باغ انگوری یافت نشد. حضرت متغیر گشت و عازم حرکت شد و نفرین کرد که خدا تو و باعث را بسوزاند. آن بیچاره به مجرد این که وارد باغ شد، صاعقه از آسمان فرود آمد، او و باغش را به صورت تلی خاکستر درآورد.^(۱) ذکر این ماجرا را در منابع

معتبر نیافتم ولی احتمالاً منشأ نقل، تاریخ نائین و تحفه الرضویه و نیز حکایتی است که در بحرالانساب مضبوط است. با این تفاوت که صاحب بحرالانساب این واقعه را بعد از خروج حضرت از نیشابور ذکر نمی کند و علاوه بر این می نویسد: آن روز دهم تیرماه قدیم بود.^(۲)

ماجرای طبابت امام رضا علیه السلام در رباط سعد

واقعه دیگری که در حوالی نیشابور روی داد، معالجه مردی است که قدرت تکلم خود را بر اثر حادثه ای از دست داده بود که سرانجام با طبابت حضرت رضا علیه السلام شفا یافت. شرح این حادثه شنیدنی به قرار ذیل است:

ابو احمد عبدالله بن عبدالرحمٰن معروف به صفوان نقل کرده است که قافله ای از خراسان بیرون شد و روی به کرمان (نهاد)، دزدهایی که در کوه کرمان ساکن بودند (کوه قفص) بر قافله زدند و مردی را که به بسیاری مال مُنَّهم کرده بودند نگاه داشتند و مدتی در دست ایشان باقی بود. او را به انواع صدمات (شکنجه ها) عذاب کردند تا بلکه خود را از ایشان به مال بخرد. او را در میان برف و ادشتند، دهان او را پر از

برف کردند و (دست و پای او را) بستند. (در میان کاروان) زنی از زنان ایشان بر او رحم کرد و او را از بند رها ساخت. او فرار کرد، لیکن دهان و زبان او فاسد شد، به طوری که قدرت تکلم نداشت، (هنگامی که) به خراسان رفت شنید حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در نیشابور است و در خواب دید که گویا کسی به او

ص: ۱۳۲

۱- بسطامی، تحفه الرضویه، ص ۱۹۰.

۲- یحیی خزاعی، بحرالانساب، ص ۱۰۳-۴.

می گوید، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خراسان وارد شده است و از او درباره ناخوشی خود سوّل کن تا این که تو را به دوایی تعلیم دهد که به تو منفعت بخشد و از این ناخوشی شفا یابی. آن مرد گفت من در خواب دیدم که قصد آن بزرگوار را دارم و به او از آنچه بر من آمده شکایت بردم و او را از ناخوشی خود آگاه ساختم، فرمود: زیره و سعتر (که به فارسی «اویشان» گویند) و نیز نمک را گرفته و می کوبی و دو یا سه

مرتبه بر دهان خود می ریزی، عافیت می یابی، پس آن مرد از خواب بیدار شد و به آنچه در خواب دیده بود فکر نکرد (عمل نکرد) و به خلق اظهار نداشت تا این که به دروازه نیشابور وارد شد. به او گفتند که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از نیشابور

کوچ کرده و در «رباط سعد» است. پس در خیال آن مرد گذشت که قصد آن بزرگوار کند و امر خود را عرضه دارد، تا این که به او دارویی دهد که به مرضش نفعی بخشد. با این قصد به رباط سعد رفت و بر آن بزرگوار وارد شد و به گونه ای اظهار کرد یابن رسول الله امر چنین و چنان است و دهان و زبان من فاسد شده و بر سخن گفتن قادر نیستم، مگر به زحمت به من دارویی تعلیم فرما که نفعی بخشد. آن بزرگوار فرمود: آیا من در خواب تو را تعلیم ندادم؟ برو و آن دارویی را که به تو تعلیم دادم استعمال

کن. آن مرد اظهار داشت، یابن رسول الله چگونه است تا اگر آن را اعاده فرمایی؟ آن جناب فرمود: زیره و سعتر (اویشان) و نمک بگیر و بکوب و دو یا سه بار بر دهان خود بریز که بزودی عافیت یابی. آن مرد گوید آن دوایی را که آن بزرگوار فرمود استعمال کردم و عافیت یافت. ابوحامد احمد بن علی بن حسین ثعالبی گوید من از ابواحمد عبدالله بن عبدالرحمن معروف به صفوان شنیدم که می گفت: من آن مرد را دیدم و این حکایت را از او شنیدم.^(۱)

امام رضا علیه السلام بعد از نیشابور به سمت طوس حرکت کرد، در طول مسیر نیشابور به طوس گزارشایی ثبت شده که می توان مسیر حضرت را به طوس تعیین کرد. قدمگاه امام رضا علیه السلام احتمالاً اولین منزل و یا توقفگاه در این مسیر به شمار می رفته و همچنین رباط سعد که بدرستی امروزه مکان و محل آن برای ما روشن نیست. علاوه بر این دو منطقه، مورخان از «قریه الحمراء» یاد می کنند که به نظر می رسد

ص: ۱۳۳

۱- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۹؛ ۴۵۸-۲/۹؛ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص ۳۰۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۱-۱۱۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۱۸.

همان ده سرخ باشد و امروزه در جنوب مشهد واقع شده است و همچنین کوهسنگی نیز در مسیر راه طوس قدیم قرار داشته که از این مناطق در منابع یاد شده است.

هنگامی که حضرت وارد طوس شد در نوqان که بخشی از طوس قدیم به شمار

می آمد فرود آمد. در آن جا دهکده ای به نام سناباد «برذعه» بود و حمیدبن قحطبه در آن منزل داشت و بنابر دعوت و احتمالاً اصرار او، امام و همراhan وی در آن مکان مقام کردند. قبل از پرداختن به این مناطق لازم است اطلاعاتی درباره شهر طوس و جغرافیای آن به دست آوریم.

طوس

شهر طوس در ده فرسخی نیشابور واقع شده و اصطخری شهر قدیمی طوس را مشتمل بر رادکان، طابران، بزدغور^(۱) و نوqان می داند. شهر طابران و نوqان مهمتر و بزرگتر از دو شهر دیگر بودند^(۲) و بنابر گفته یاقوت حموی این دو شهر هزار قریه و آبادی داشتند.^(۳)

منابع تاریخی، بانی این شهر را طوس بن نوذر نوشته اند و به گفته بلاذری در فتوح البلدان و اعثم کوفی در الفتوح شهر طوس در عهد خلیفه سوم توسط عبدالله بن خازم و یزیدبن سالم با صلح گشوده شد.^(۴)

به فاصله دو متزلگاه چاپاری از طوس، باغ بزرگی در دهکده سناباد وجود داشت که متعلق به حمیدبن قحطبه بود. وی از طرف هارون الرشید حاکم آن جا بود و هنگامی که هارون در طوس درگذشت در همان باغ دفن شد. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در سفری که از مدینه آغاز شده بود هنگامی که وارد طوس شد در سناباد و در باغ حمیدبن قحطبه فرود آمد جایی که سرانجام در آن به دستور مأمون مسموم شد و به شهادت رسید و پیشگویی آن حضرت که فرموده بود، «در کنار گور

ص: ۱۳۴

۱- بزذغه هم آمده است.

۲- یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲/۱۸۰.

۳- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۰۵.

۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۷-۸؛ اعثم کوفی، الفتوح، چاپ بمبئی، ص ۸۵.

هارون دفن خواهم شد.^(۱) جامه عمل پوشید. از زمانی که حضرت رضا علیه السلام در

سناباد به خاک سپرده شد نام آن جا به مشهد مقدس علی بن موسی الرضا علیه السلام تغییر یافت و به جهت کثرت استعمال آن را تنها «مشهد» می‌نامند.

مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام، در دهکده سناباد که به برذعه یا مثقب^(۲) که به معنی سوراخ و روزنه است معروف بود و به گفته لسترنج احتمالاً این کلمه به خاطر روزنه هایی که در حرم وجود داشته بر آن قریه اطلاق شده است و نوqان یا نوگان که امروزه نیز نام محله ای از خراسان است، در قرن سوم بنابر گفته یعقوبی در البلدان از

طابران بزرگتر بوده و به تهیه و ساخت ظرفهای سنگی که به سایر نواحی صادر می شده شهرت داشته است. در کنار مشهد امام رضا علیه السلام در سناباد بنابر گفته

ابن حوقل قلعه بسیار محکمی بنا شده بود که در آن جا عده ای معتکف می شدند.^(۳)

مقدسی می نویسد: امیر قائق عمیدالدوله، گرد قبر حضرت امام رضا علیه السلام مسجدی بساخت که در تمام خراسان عمارتی از آن باشکوه تر نبود. قبر هارون الرشید نزدیک ضریح حضرت امام رضا علیه السلام واقع شده بود. ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ هـ از مشهد مقدس زیارت کرده می نویسد: مشهد امام رضا علیه السلام قبر بزرگی دارد. قبر امام در داخل زاویه ای است که مدرسه و مسجدی در آن وجود دارد و این عمارتها همه با سبکی بسیار زیبا و مليح ساخته شده و دیوارهای آن کاشی است. روی قبر ضریحی چوبی قرار دارد که سطح آن را با صفحات نقره پوشیده اند. از سقف مقبره قندیلهای نقره آویزان است. آستان در قبر هم از نقره است. پرده ابریشم زردوزی از در آویخته و داخل بقعه با فرشهای گوناگون مفروش گردیده است. روی قبر امام علیه السلام، قبر هارون الرشید واقع شده که آن هم ضریحی

ص: ۱۳۵

۱- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ص ۱۰۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/۴۴۹؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۱۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۸۸ و سایر منابع.

۲- مثقب: آلتی که با آن چیزی را سوراخ کنند، «مثقب»: سوراخ شده، سوراخدار. فرهنگ عمید.

۳- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۱۵؛ یعقوبی، البلدان، ص ۲۷۷؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۶۹.

دارد و شمعدانها روی قبر گذاشته اند و مردم، مغربِ گور وی را به علامت شمعدانها که دارد بازمی شناسند. هنگامی که شیعیان^(۱) وارد بقعه می شوند قبر هارون را به لگد می زنند و به امام رضا علیه السلام سلام می فرستند.^(۲)

بنا به گفته لسترنج، حمدالله مستوفی در قرن هشتم از اولین کسانی است که سناباد را «مشهد» نامید و از آن زمان تاکنون آن جا را همچنان مشهد، یعنی جایگاه شهادت حضرت امام رضا علیه السلام می نامند. قزوینی در آثار البلاط می نویسد: امام

رضا علیه السلام و هارون الرشید هر دو در زیر یک گنبد مدفون شده اند ولی مأمون حیله ای به کار برده و به دستور او هارون الرشید را در قبری مدفون کرده اند که به نام حضرت رضا است و حضرت رضا علیه السلام را در قبری مدفون ساخته اند که به نام هارون است، اما اهالی سناباد که از شیعیان اند، قبری را که معتقدند متعلق به حضرت است کاملاً آراسته اند.^(۳)

ورود حضرت علیه السلام به ده سرخ

ده سرخ یا قریه الحمراء نام دهکده ای است که در مسیر راه نیشابور به طوس قرار داشته است. این منطقه که هم اکنون به فاصله تقریبی ۵۵ کیلومتری قدمگاه است در شمال شاه تقی در جاده خاکی واقع است.^(۴)

بنابر روایت عبدالسلام بن صالح هروی، حضرت رضا علیه السلام از نیشابور به جانب مأمون بیرون رفت و نزدیک قریه حمراء (ده سرخ) رسید. وی می گوید به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردند، یابن رسول الله، آفتاب از دایره نصف النهار

گذشت و وقت نماز ظهر شد، آیا نماز نمی گزاری؟ آن جناب فرود آمد و فرمود آب

ص: ۱۳۶

-
- ۱- در متن «رافضیان» آمده است.
 - ۲- ابن بطوطه، سفرنامه، ۱/۴۴۱.
 - ۳- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۶-۱۵؛ حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۸۶؛ قزوینی، آثار البلاط، ۲/۲۶۲؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۵۲، ۳۳۳، ۳۱۹.
 - ۴- ر.ک. به: اطلس راههای ایران، ص ۵ و ۴. «ده سرخ» دهی است بین نیشابور و مشهد و نیم فرسخی شریف آباد.

بیاورید، عرض کردند آب با ما نیست. آن جناب با دستان مبارک زمین را حفر کرد، آب از زمین جوشیدن گرفت به آن مقدار که آن جناب و همراهان او وضو ساختند و اثر آن آب تاکنون باقی است.[\(۱\)](#)

عبور حضرت علیه السلام از کوه سنگ تراشان (کوهسنگی)

در جنوب مشهد، کوهی است که به کوهسنگی معروف است و این همان کوهی است که حضرت رضا علیه السلام هنگام عبور از ده سرخ به طرف طوس به آن تکیه کردند و دعا فرمودند که خداوند به آن برکت دهد.[\(۲\)](#)

این کوه دارای سنگهای سیاه رنگی است که ذکر آن در منابع قدیم نیز آمده است. یعقوبی در البلدان می نویسد: در نوقان (بخشی از شهر قدیمی طوس) کوهی است که در آن جا به تهیه و ساخت ظرفهای سنگی می پردازند و به سایر نواحی صادر می کنند.[\(۳\)](#) و امروزه نیز کسانی که به مشهد مقدس می روند از صنایع دستی مشهد که اشیای سنگی است، دیدن می کنند.

شیخ صدوق در عيون اخبار الرضا علیه السلام می نویسد: چون حضرت رضا علیه السلام به

حوالی سناباد رسید به کوهی که از آن دیگ سنگی می تراشند تکیه داد و اظهار داشت: پروردگار! این کوه را برکت ده و نافع به حال مردم گردان و طعام در ظرفی را

که از این کوه تراشیده می شود مبارک گردان و دستور داد تا برای تهیه غذا از آن کوه دیگها بتراشند و فرمود: آنچه من تناول می کنم باید طبخ نشود مگر در این دیگهای سنگی و آن حضرت آهسته غذا می خورد و کم تناول می فرمود.

ص: ۱۳۷

۱- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۳۷۶؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۱۳؛ ابوالقاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۵۶؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/۱۸۷.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۱۳ و همچنین عمادزاده، زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱/۶۳؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۷۵؛ بدیع نگار، مشهد الرضا، ص ۴؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/۱۸۸؛ ابن صباغ، فصول المهمّه فی معرفة الائمه، ص ۲۶۰.

۳- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۱۵ به نقل از یعقوبی، البلدان، ص ۲۷۷.

از آن روز مردم به آن کوه راه یافتند و ظروف سنگی از آن تراشیدند و خداوند بر اثر دعای آن حضرت برکتی به آن کوه عنایت فرمود.^(۱)

ورود امام رضا علیه السلام به طوس (نوقان، دهکده سناباد)

بنابر نوشته مورخان هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد طوس شد در ناحیه نوقان که از مستملکات حمید بن قحطبه طائی به شمار می آمد و در منزل وی که باغ بزرگی بود اقامت کرد. مقبره هارونیه که گور هارون الرشید در آن قرار داشت، در باغ حمید بن قحطبه طائی بود،^(۲) جایی که حضرت پیش از این بارها درباره آن سخن گفته بود.^(۳) شیخ صدوq در این باره می نویسد:

حضرت علیه السلام داخل خانه حمید بن قطحبه طائی شد. و نزد قبر هارون الرشید رفت، پس از آن با دست مبارک خطی به یک طرف قبر کشید، فرمود: این موضع تربت من است و من در اینجا مدفون خواهم شد و بزودی حق تعالی این مکان را محل تردد شیعیان و دوستان من قرار می دهد. به خدا سوگند اگر شیعه ای مرا زیارت کند و بر من درود فرستد شفاعت ما اهل بیت و غفران و رحمت خداوند بر

او واجب شود. سپس روی مبارک را به قبله کرد و نماز گزارد و دعا نمود و چون فارغ شد سر مبارک را به سجده گذاشت و سجده ای طولانی کرد که من (راوی) پانصد تسیح از آن جناب را شمردم، پس از آن مراجعت کرد.^(۴)

شیخ صدوq به نقل از یاسر خادم ادامه می دهد که چون حضرت ابوالحسن

ص: ۱۳۸

۱- شیخ صدوq، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۱۳؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۵۷؛ عمادزاده، زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱/۶۳، ۱۹۰، ۱۹۱.

۲- حمید بن قحطبه طائی در زمان هارون الرشید از حکام خراسان بود به: ابن محمود گردیزی، زین الاخبار، ص ۲۷۷ مراجعه فرمایید.

۳- مسعودی، اثبات الوصیه ترجمه محمد جواد نجفی، ص ۳۹۱؛ ابن شهرآشوب، المناقب، ۲/۱۹۶؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۰۵؛ فتال نیشابوری، روضه الوعظین، ص ۳۶۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/۴۴۹؛ شیخ صدوq، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۷۳؛ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۱۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۸۸.

۴- شیخ صدوq، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۸، ۳۷۷-۲/۸.

علی بن موسی الرضا علیه السلام در قصر حمید بن قحطبه وارد شد، جامه های خود را بکند و به حمید داد. حمید جامه ها را به کنیز خود سپرد تا آنها را بشوید، طولی نکشید که کنیز با رقه ای در دست بازگشت و گفت این رقه را در یقه پیراهن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یافتم. حمید گوید من به آن بزرگوار عرض کردم فدای وجودت شوم کنیز در یقه پیراهن مبارک رقه ای یافته این رقه چیست؟ فرمود: ای حمید این حرزی است که من از خود جدا نمی کنم. عرض کردم مرا به این حرز مشرف گردان (مرا از مضمون این حرز آگاه ساز). حضرت علیه السلام فرمود: این حرزی است که هر کس آن را در گریبان خود نگاه دارد بلا از او دفع شود و از شر شیطان ایمن ماند، پس از آن

حرز را بر حمید املا فرمود و آن حرز این است:

بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله إني أعوذ بالله منك إن كنت تقينا أو غير تقىً أحذنت بالله السميع البصير على سمعك و بصيرك لاسلطان لك على سمعي ولا على بصيري ولا على شعرى ولا على بشرى ولا على لحمى ولا على ^{fe} دمى ولا على مخى ولا على عصبي ولا على عظامي ولا على أهلى ولا على مالى ولا على مارزقنى ربى ستة بيئتك، ستر التبره الذى اشترب به آباء الله من سلطان الفرعنه جبريل عن يميني و ميكائيل عن يسارى و اسرافيل من ورائي و محمد صلى الله عليه و آله امامى والله مطلع على يمنعك عنى ويمع الشيطان منى اللهم لا يغلب جهله أنا لك أن يشتفزنى و يشخننى إلتجأت اللهم إلينك اللهم إليك إلتجأت اللهم إليك إلتجأت. (۱)

ابن شهرآشوب، به نقل از موسی بن سیار می نویسد: من با حضرت رضا علیه السلام همراه بودم هنگامی که به دیوارهای طوس رسیدیم، صدای شیون به گوش رسید، به سوی آن رفتم، جنازه ای مشاهده کردم. در این هنگام مولایم حضرت رضا علیه السلام از مرکب فرود آمد و با کمال مهربانی آن جنازه را مشایعت کرد. (۲)

ص: ۱۳۹

-
- ۱- صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۸، همچنین با کمی اختلاف شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص ۳۲۴.
 - ۲- عطاردی، مسنند الامام الرضا علیه السلام ۱/۲۰۷ به نقل از ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ۲/۳۹۶.

صاحب بحرالانساب نیز گزارشی از ورود حضرت رضا علیه السلام به طوس ذکر می کند که براساس آن مأمون به همراه بزرگان و امیران به استقبال حضرت آمدند و می نویسد از حضرت در این شهر معجزاتی روایت کرده اند که انگیزه ای برای قتل امام توسط مأمون شد. ولی گزارش بحرالانساب از طوس علاوه بر تناقض تاریخی دارای جنبه های افسانه ای و مبالغه آمیز است. او می نویسد:

چون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ... به شهر طوس رسید مأمون الرشید علیه اللعنه شاد شد بفرمود: تا تمامت بزرگان و امیران و سرهنگان و علماء و فضلا و صلحاء جمله به استقبال حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بیرون رفتند چون به نزدیک حضرت رسیدند، جمله پیاده شدند و سلام کردند و دست و پای حضرت امام را بوسیدند وی را با اعزاز و جلالت به شهر طوس درآوردند، اما آن روز که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به شهر طوس قدم نهاد، دوازده هزار لال و کر و شل و مفلوج شفا یافتند^(۱) و هر روز خلق عالم از اطراف و جوانب می آمدند و کمال و فضل و بلاغت آن حضرت سلطان دین را می دیدند و هر روز دوازده هزار کر و کور و شل و لال، شفا می یافتند^(۲) آخرالامر مأمون الرشید علیه اللعنه کینه حضرت امام را در دل گرفت و بسیار چاره و تدبیر خواست که حضرت امام معصوم را شهید کند، نتوانست اما آن ملعون چند شیر داشت در شیرخانه و هر کس را که آن حرامزاده غصب می کرد و به شیرخانه فرستادی و...^(۳)

راه نیشابور به سرخس

بنابر گفته یعقوبی در البلدان (۲۷۸ هجری) راه نیشابور به مروده منزل و تا هرات ده منزل و نیز از نیشابور تا دامغان ده منزل و از این شهر به طرف شاهراه و سرخس شش منزل است.^(۴) منزل اول آن قصر الريح است که آن را در فارسی دزباد^(۵) گویند

ص: ۱۴۰

۱- یحیی خزاعی، بحرالانساب، ص ۷-۱۰۴.

۲- یعقوبی، البلدان، ص ۵۴.

۳- «ده باد» و «دیزباد» هم آمده است.

و از قصر الريح تا خاکسار و از آن جا تا مزدوران (و سپس تا سرخس).^(۱) مقدسی مزدوران را از دهات سرخس نام می برد که گردنی معروفی به همین نام دارد. در مزدوران غباری است که گفته می شود انتهای آن دیده نشده است.^(۲)

ابن رسته در الاعلاق النفیسه (۲۹۰ هجری) از نیشابور تا سرخس را شش منزل از نیشابور تا فغیس (۳) پنج فرسخ و از آن جا تا حمراء نیز پنج فرسخ است. حمراء قریه ای است در کوه و به علت سرخ بودن صخره های اطراف آن و خاک و دیوارهایش به حمراء نامگذاری شده و به آن دزسرخ^(۴) هم می گویند. (در منابع ایران باستان، راه قدیمی نیشابور به سرخس را پس از گذشتن از کوه ریوند یا بینالود و از طریق طوس و سناباد به سرخس و از آن جا به مرود ذکر کرده اند.^(۵) از حمراء (دزسرخ) به بردع (Barda) می رسد که به آن المثقب هم گفته اند و از آنجا به شهر طوس می روند.^(۶) اصطخری در مسالک الممالک (۳۴۰ هجری) مسافت شهر نیشابور را به سرخس شش منزل و از

نیشابور تا سرحد نیشابور، دیه کردان (ده کردان) که در حدود قومس است و نزدیک اسدآباد، هفت منزل و از دیه کردان تا دامغان پنج منزل و از نیشابور در مسیر سرخس تا مرو را دوازده منزل می شمارد.^(۷) صاحب کتاب انس المهج و حدائق الفرج که یک اثر قدیمی و بالارزش در مسالک و ممالک و مساحت بین شهرها است، مسافت نیشابور تا طوس را در سمت شرق سه مرحله و از نیشابور تا قاین را قریب نه مرحله و از آن جا تا هرات را هشت مرحله و از نیشابور تا سرخس را شش فرسخ و از سرخس تا مرو را پنج روز می شمارد.^(۸) راه قدیمی نیشابور به هرات که

ص: ۱۴۱

-
- ۱- یعقوبی، البلدان، ص ۵۵.
 - ۲- احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۵۹ به نقل از مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۲-۳.
 - ۳- ابن خردابه، المسالک والممالک، ص ۲۶؛ دایره المعارف اسلام، ۲۸/۴.
 - ۴- ده سرخ.
 - ۵- ایرانشهر، نشریه یونسکو، ۱۴۶۵/۲.
 - ۶- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۰۱.
 - ۷- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۲۲.
 - ۸- به نقل از ملادی ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۶۷. مقایسه کنید با: اطلس تاریخی ایران، نقشه شماره ۱۶.

در مسیر راه نیشابور به طوس و مرو بود برابر گفته صاحب تاریخ نیشابور، از راه

دیزباد (ده باد) و ولایت اسفند (اسفنج، سنج) به رباط سنگ بست که امروزه نیز به همین نام مشهور است منتهی می شد.

دیزباد (دزباد، ده باد) ده خاکستر بوده که گاهی در متون قدیمی نام آن را خاستر نیز نوشته اند بعد از آن منزلگاه «رباط بدیعی» بوده که در فاصله بین دیزباد و فرهادگرد قرار داشته و شاید این همان رباتی باشد که به روایت عبدالغافر صاحب سیاق التواریخ، حسان منیعی بانی مدرسه منیعی نیشابور، آن را در حوالی دیزباد

ساخته است. منزلگاه بعدی پس از رباط بدیعی، رباط سنگ بست است که در متون از آن به سنج بست^(۱) هم یاد شده است.

به گفته صاحب تاریخ نیشابور، رباط سنگ بست را به نام قریه ای که این رباط در آن جا ساخته شده نامگذاری کرده اند. در این محل راههای نیشابور و هرات و طوس و مرو با هم تلاقی می کردند و از نظر سوق الجیشی و بازارگانی این قریه دارای اهمیت زیادی بوده است. به همین دلیل سلطان محمود غزنوی لشکرگاه و پایگاه نظامی خود را در این مکان قرار داد و در آن قریه رباتی برای رسیدن به سرخس و

مرو ساخت.

اوّلین منزلگاه بعد از سنگ بست، «رباط چاهه» بود که این رباط، در نزدیکی کشف رود قرار داشت و فاصله آن از رباط سنگ بست تا رباط چاهه پنج فرسخ ذکر شده است. این رباط نیز به دستور سلطان محمود غزنوی ساخته شده و ابواسحاق کرامی نیشابوری، رئیس فرقه کرامیان آن را بنا کرده است. در آن ناحیه رباط دیگری نیز وجود دارد که «رباط ماهی» نامیده می شود، پس از رباط ماهی، «رباط توران» و بعد از آن «رباط آب گینه» است. حمدالله مستوفی فاصله رباط آبگینه را تا سرخس شش فرسخ ذکر کرده است و آندره گدار احتمال می دهد که این رباط همان «رباط شرف» باشد که اکنون ویرانه های آن با ایوانهای رفیع در جاده سرخس دیده می شود. این رباط در شش فرسخی سرخس واقع شده است.^(۲)

ص: ۱۴۲

۱- مغرب «سنگ بست» است.

۲- مود ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴.

سرخس را دو گونه تلفظ کرده اند، سِرخس و سِرخس.^(۱) در لغتname ها، واژه سرخس را، به گیاهی که دارای ساقه های زیرزمینی و نوعی گیاه دارویی معنی کرده اند.^(۲) سرخس یکی از شهرهای قدیمی ایران است که گروهی بنیانگذار آن را کیکاووس نوشتند. او زمینی را به سرخس پسر گودرز به اقطاع داد و سرخس در آن جا شهری بنا نهاد که سرخس نامیده شد.^(۳) گروهی بنیانگذار آن را «کیکاووس» یا «افراسیاب ذوالقرنین» دانستند.^(۴) شهر سرخس در زمان خلافت عثمان توسط عبدالله بن خازم سلمی فتح شد.^(۵) اصطخری در مسالک الممالک و جیهانی در

اشکال العالم می نویسنده:

سرخس شهری است میان مرو و نیشابور در زمین «هامون» بدان جا آب روان نیست. مگر آب جوی هرات که در سالی چند روز آن جا رسد و جمله ایشان، از آب باران است و برکه ها از آب چاه و آن (سرخس) شهری است که در بزرگی یک نیمه «مرو» باشد. و به غایت آبادان است و نعمتهای فراخ، هوای آن تندرست تر است و بیشتر نواحی آن مرغزار و آن را دیه های اندک و گردانگرد آن اعراب باشند، خداوندان شتر، و آبهای ایشان از چاه است و آسیاب ایشان بر چهارپایان از شتر و گاو و بناهای ایشان از گل است.^(۶)

یعقوبی در البلدان، سرخس را سرزمینی باشکوه و شهری بزرگ که در بیابانی ریگرار واقع شده است توصیف می کند. و می نویسد: مردمی به هم آمیخته (از نژاد عرب و فارس) در آن سکونت دارند عبدالله بن خازم سلمی در خلافت عثمان همان زمان که از طرف «عبدالله بن کربلا» مأمور بود آن را فتح کرد و آب مشروب

ص: ۱۴۳

- ۱- احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۰۵ به نقل از یاقوت، معجم الادباء، ۱۷/۲۳۲ و ۱۳/۷۶.
- ۲- نگاه کنید به: لغتname دهخدا و برهان قاطع، ماده «سرخس».
- ۳- یاقوت، معجم البلدان، ۱/۷۲؛ قزوینی، آثار البلاد، ص ۳۹.
- ۴- احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۵۰.
- ۵- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۷؛ طبری، تاریخ طبری، ۴۶/۴۷؛ یعقوبی، البلدان، ص ۵۵؛ اعثم کوفی، الفتوح، چاپ بمیئی، ص ۸۵.
- ۶- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۱؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۶۹.

لسترنج می‌نویسد: شهر سرخس در کنار کوتاهترین راه طوس به مرو بزرگ در ساحل راست، یعنی ساحل شرقی رودخانه مشهد واقع است. این رودخانه را امروز «تجند» گویند، ظاهراً جغرافی نویسان قرون وسطی از این رودخانه اسم نبرده‌اند. این رودخانه از باتلاقهای حوالی «کوچان» بر می‌خیزد و نخست به سمت جنوب خاوری جریان می‌یابد و از مشهد می‌گذرد و پس از آن که قریب صد میل از مشهد دور شد از سمت جنوب شاخه بزرگی به نام رود هرات به آن ملحق شده و سپس به سمت شمال جاری می‌شود و به سرخس می‌رود و مقداری که به سمت شمال پیش رفت در طول جغرافیایی ابیورد در محلی موسوم به «اجمعه» در کویر فرو می‌رود و آن جا نیزار و بیشه است. سرخس در قرن چهارم ه.ق. شهری بزرگ و به اندازه نصف مرو بود و آب و هوایی خوش داشت در چراگاههایش شتر و گوسفند

بسیار بود و چون آب فراوان نداشت کشتزارهایش اندک بود. مقدسی گوید: سرخس مسجد و بازاری نیکو دارد و در حومه اش باغهای بسیار است. قزوینی گوید: سرخس شهری است بزرگ و پر جمعیت و اهالی آن در ساختن دستارها و مقننه‌های زردوزی شده مهارت خاصی دارند و مصنوعات آنها به ممالک دیگر صادر می‌شود. در قرن هشتم حمدالله مستوفی درباره سرخس می‌گوید: دور باروش (دور بارویش) پنج هزار گام است و قلعه‌ای محکم از خاکریز دارد و هواش گرم‌سیر است و آبش از رودخانه‌ای است که از «هری» به طوس می‌آید و عظیم و نیکو و هاضم و از میوه‌هایش انگور و خربزه نیکو است.^(۲) امروز سرخس، در مرز ایران و روسیه است، سرخس قدیم در سمت راست «هری رود» است که جزو قلمرو شوروی سابق، و سرخس جدید در قلمرو جمهوری اسلامی ایران است.^(۳)

کتاب سرخس دیروز و امروز می‌نویسد: سرخس امروز بخش وسیعی است از

ص: ۱۴۴

-
- ۱- یعقوبی، البلدان، ص ۵۵.
 - ۲- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۱-۲؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۷۳؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۲۳، ۴۳۴؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۲، ۳۱۴؛ قزوینی، آثار البلاد، ۲/۲۶۱؛ مستوفی، نزهه القلوب، ص ۱۷۹.
 - ۳- احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۵۶.

شهرستان مشهد در منتهی الیه شمال شرقی استان خراسان مشتمل بر چهار دهستان به نام سرخس، کندکلی، مزدوران و قلعه قصاب. قدیمی ترین کانون مسکونی آن یعنی سرخس زمانی بسیار آبادان و معروف بوده و زمانی دیگر خراب و گمنام شده است.^(۱)

شایط اقلیمی خراسان ایجاد می کرد که راههای شرقی و غربی از ناحیه سرخس بگذرد، زیرا مرکز خراسان شمالی را صحراءهای خشک فراگرفته بود که بخشهای آباد را در شرق و غرب آن از هم جدا می کرد. سرخس مدخل بخش غربی در حد فاصل بین مرو و نیشابور واقع بود. برای کاروانیانی که از مرو به سوی غرب خراسان می آمدند و دشواریهای عبور از صحرای خشک بین این دو شهر را تحمل کرده بودند، سرخس نقطه امیدی به شمار می آمد. چه این شهر در لبه نیمه خشک خراسان غربی قرار داشت و لااقل از برکت رودی که ایامی از سال را آب شیرین داشت بهره مند بود. کاروانیان هنگام ورود به سرخس به دریانوردانی شبیه بودند که پس از طی دریای بیکران به ساحل نیمه خشکی پا می گذارند و به امید رسیدن به سرزمینی پرنعمت شادمانیها می کردند، لذا سرخس یا دروازه خراسان غربی با این که از دیرباز بسیار فراخ نعمت نبوده ولی به چشم تازه واردانی که از شرق سرخس می آمدند آرامش دهنده و امیدبخش بوده است. مرو هم از شمال شرقی سرخس برای مسافرینی که از شرق به غرب خراسان می رفند همین گونه جلوه می کرد. این امتیازهای نسبی جغرافیایی سبب شده است که از دورترین ازمنه تاریخی راههای ارتباطی خراسان به سوی نواحی که در این دو شهر واقعند گرایش پیدا کند و آنها را شاهد وقایع بسیاری از تاریخ این سرزمین بداند.^(۲)

بنابر نقل گریشمن سرخس در چهار راه اقوام قرار گرفته بود.^(۳) ابن فضلان که در سال ۳۰۹ هجری از سرخس دیدن کرده، این شهر را با اهمیت توصیف کرده است.^(۴)

ص: ۱۴۵

-
- ۱- عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، پیشگفتار ملّاف، ص الف.
 - ۲- عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، ص ۴-۵.
 - ۳- عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، ص ۴. ر.ک. به: گریشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۶۰.
 - ۴- احمد بن فضلان، سفرنامه ابن فضلان، ص ۳-۶۲.

سرخس دارای بناهای تاریخی و قدیمی است که ذکر آن در این جا بی مناسبت نخواهد بود. این آثار عبارتند از: مقبره لقمان بابا که از آثار دوره سلجوقیان است. و

دیگر رباط شرف که منزلگاه قدیمی این رباط «اوکینه» یا «آبکینه» است. بارویی قدیمی به جا مانده از دوران قاجاریه نیز در سرخس وجود دارد که معروف به «قلعه ناصری» است.^(۱)

ورود امام رضا علیه السلام به سرخس و ماجراهی زندانی شدن آن حضرت علیه السلام

یکی از نشانه های پذیرش تحمیلی ولایته‌هدی از سوی امام علیه السلام حادثه حبس و زندانی شدن آن حضرت علیه السلام در سرخس است. متأسفانه منابع اولیه اطلاعات کافی در مورد چگونگی حبس امام علیه السلام در سرخس نداده اند و این موضوع کمتر مورد اظهارنظر گذشتگان قرار گرفته و در تذکره های اخیر نیز در این باره مطلبی نیافتم تا بر

اطلاعات اولیه چیزی بیفزایم. در مجموع - چنان که در گذشته نیز اشاره شد - حضرت در هر فرصت مناسب به افشاءی ماهیت حکومت عباسی و پذیرش تحمیلی ولایته‌هدی خود و مسافرتش به سمت مرو می پرداخت. واقعه ای که در نیشابور روی داد بی شک واقعه ناخوشایندی برای دستگاه حکومتی به خصوص عباسیان متعصب به شمار می آمد، چرا که به رغم تلاش مأمون در انتخاب مسیر حرکت، هنگامی که حضرت به نیشابور رسید با استقبال بی سابقه ای مواجه شد و شیعیان عاشقانه در اطراف وی گرد آمدند و خواستار شنیدن حدیثی از آن حضرت شدند و حضرت با بیان حدیث «سلسله الذهب» در واقع حقانیت خود و خاندانش را در برابر سلطه گران عباسی به مردم گوشزد کرد و شرط ورود در حصن خداوند را «امامت و ولایت» خود و خاندانش برشمرد و این موضوع خلافت و زعامت عباسیان را زیر سول برد.

از گزارش ابونصر احمد بن حسین نیز که در ارتباط با خروج حضرت رضا علیه السلام از سرخس است چنین استفاده می شود که بار دیگر حضرت به این نکته که ایشان را به

ص: ۱۴۶

۱- عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، ص ۲۰، ۱۹، ۱۳-۲۰، ۳۵-۶.

اجبار از کنار جدش از مدينه به سوي مرو كشانده اند و عاقبتي که در پذيرش ولايتعهدی است، اشاره کرده است.

شيخ صدوق بنا بر روایت عبدالسلام بن صالح می نویسد: به در خانه ای که حضرت رضا عليه السلام در سرخس در آن حبس بود آدم و آن بزرگوار معیل بود، من از زندانیان اذن خواستم که به حضور مبارک حضرت درآیم (زندانیان) گفت: شما را راهی به سوی او نیست. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا آن جناب در شب و روز هزار رکعت نماز می گزارد و در یک ساعت اول روز پیش از زوال و در وقت زردی آفتاب نافله می گزارد و در این اوقات در جای خود نشسته است و با پروردگار خویش

مناجات

می کند. عبدالسلام گوید: به زندانیان گفتم: از آن جناب طلب کن که در وقتی از این اوقات اذن دهد من نزد او شرفیاب شوم، زندانیان از او طلب اذن کرد و من بر او داخل شدم در حالی که آن عالی مقدار در جای نماز نشسته و متفکر بود، ابوصلت گوید من به آن جناب عرض کردم یابن رسول الله این چیست که مردم از شما حکایت می کنند؟ فرمود: چه حکایت می کنند؟ عرض کردم از شما نقل می کنند که فرموده اید مردم بندگان ما هستند. فرمود: اللهم فاطر السموات والأرض عالم الغیب والشهاده، خدا آفریننده آسمانها و زمین است، دانای نهان و آشکار است. ای ابوصلت تو شاهدی که من هرگز این مطلب را نگفته ام و ابداً از هیچ یک از پدران خود نشنیده ام و تو دانایی به آن ستمهایی که از این امت به ما وارد شده است و این که این گفتگوی مردم هم از قبیل آن ظلمها و ستمها است، پس روی به من کرد و فرمود: ای عبدالسلام بنابر آنچه از ما حکایت می کنند اگر مردم آفریدگان ما باشند، پس از جانب کیست ما ایشان را دعوت می کنیم و بیعت می گیریم. من عرض کردم یابن رسول الله راست می گویی، پس از آن فرمود: ای عبدالسلام آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت، چنان که غیر تو منکر است؟ عرض کردم، معاذللہ، بلکه من اقرار دارم به امامت و [ولایت شما.](#) (۱)

گفتگوهای میان حضرت رضا عليه السلام و عبدالسلام و پاسخ امام (آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی از برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت...) نظریه پیشین را که در واقعه نیشابور بیان شد قوت می بخشد و احتمالاً این شایعات واکنشی

ص: ۱۴۷

۱- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا عليه السلام، ۲/۷؛ ۴۲۶-۲/۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۵۹/۱۲.

است در برابر «انا من شروطها» که امام علی بن موسی الرضا عليه السلام خود را از شروط

کلمه لا اله الا الله قرار داد و عاملان حکومت و دشمنان خاندان عصمت و طهارت به جفا ادعای الوهیت را به امام علیه السلام نسبت دادند. از این رو تا مددتی از سوی مقر حکومت عباسی در مرو، حضرت را در حبس نگه داشتند و مردم را از دیدار آن حضرت منع کردند و کارگزاران عباسی منتظر رسیدن خبر و دستور العمل از سوی مرو ماندند.^(۱)

خروج امام علی بن موسی الرضا عليه السلام از سرخس

صاحب کتاب زندگانی امام رضا عليه السلام به نقل از شیخ صدوق می نویسد: فردی به نام احمد بن عبید حسینی می گوید جدّم حضرت رضا عليه السلام را تا یک منزلی سرخس بدرقه کرد و بعد، از حضرت خواست تا حدیثی که شفای قلب اوست بیان کند حضرت فرمود: لا اله الا الله حصن من است و هر کس این کلمه مبارکه را با اخلاص بگوید در حصار من وارد شده و هر کس در حصار من وارد شود ایمن خواهد بود.^(۲)

گزارش دیگری که از خروج امام رضا عليه السلام از سرخس در منابع ذکر شده مشایعت و بدرقه ای است که شباهت زیادی با روایت اخیر دارد و به نظر می رسد منشأ این دو روایت یکی باشد.^(۳) صاحب مسنده الامام الرضا عليه السلام می نویسد: ابونصر احمد بن عبید گوید: از جدّم شنیدم هنگامی که حضرت رضا عليه السلام در زمان مأمون وارد نیشابور شد من مأمور خدمتگزاری و اداره کارهای او شدم، چون از نیشابور بیرون شد تا سرخس او را مشایعت کردم. پس از این که از سرخس بیرون شد در نظر داشتم تا مرو همراه او باشم اما یک منزل که از سرخس دور شدیم حضرت سر خود را از

ص: ۱۴۸

۱- سحاب، زندگانی امام رضا عليه السلام، ص ۷-۲۵۶.

۲- سحاب، زندگانی امام رضا عليه السلام، ص ۵-۱۹۴. به نظر می رسد حذف ابتدای حدیث و انتساب حصن و یا حصار به حضرت رضا عليه السلام از اشتباه موف در نقل حدیث باشد. مقایسه کنید با مجلسی، بحار الانوار، ۱۶۰/۱۲.

۳- روایتی را که سحاب در زندگانی امام رضا عليه السلام، به نقل از عيون اخبار الرضا عليه السلام نقل کرده با آنچه عطاردی نوشتہ با تفاوت‌هایی از یک مأخذ است، اما متأسفانه موف مأخذ حدیث خود را ذکر نکرده است. نگاه و تطبیق کنید: آثار و اخبار امام رضا عليه السلام ص ۲-۹۱ را با مسنده الامام الرضا عليه السلام، ۱/۶۱

کجاوه بیرون کرد و فرمود: ای بنده خدا برگرد، تو وظایفت را درباره ما انجام دادی با

ما نیکو معاشرت کردی و مشایعت حدّ معینی ندارد. عرض کردم: به حق جدت مصطفی و مرتضی و مادرت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حدیثی برای من بگو تا دلم آرام گیرد و من از خدمت شما برگردم حضرت فرمود: از من حدیث طلب می کنی

در حالی که مرا از کنار قبر جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آوردنده و نمی دانم عاقبت کار من چه خواهد شد. و اینها با من چگونه رفتار خواهند کرد.[\(۱\)](#)

راه قدیمی سرخس به مرو

بنابر گفته یعقوبی در البلدان، راه سرخس بر جاده اعظم تا مرو شش منزل راه است که اولین منزلگاه آن «اشتر معاک» است. منزل دوم «تلستانه» و منزل سوم «دمدانقان» و منزل چهارم «کنوکرد» و آخرین منزل مرو است.

یعقوبی می افزاید: املاک خاندان علی بن هشام بن فر خسرو در کنوکرد است و این منازل در میان دشت و بیابان واقع است و هر منزلی از آنها دارای دژی است که اهل آن منزل از تعزّض ترکان در آن متحصن می شوند و چه بسا ترکان بر بعضی از این منازل شیخون بزنند.[\(۲\)](#)

اصطخری نیز در مسالک الممالک راه سرخس تا مرو را شش منزل می شمارد.[\(۳\)](#)

ناصر خسرو که راه سرخس تا مرو را در ده روز پیموده در سفرنامه خود می نویسد: دوّم جمادی الآخر به شهر سرخس رسیدیم، از بصره تا سرخس سیصد و نود فرسنگ حساب کردیم، از سرخس به «رباط جعفری» و «رباط عمروی» و «رباط نعمتی»[\(۴\)](#) که آن هر سه رباط نزدیک هم بر راه است بیامدیم، دوازدهم جمادی الآخر به شهر مروالرود رسیدیم.[\(۵\)](#)

ص: ۱۴۹

۱- عطاردی، آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص ۹۱-۲.

۲- یعقوبی، البلدان، ص ۵۵.

۳- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۲۲.

۴- «نعمتی» هم آمده است.

۵- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۷۲.

مرو یکی از شهرهای قدیمی ایران و مهمترین شهر خراسان به شمار می‌رفت، بنابر گفته مقدسی و یاقوت حموی، بنیانگذار مرو، اسکندر بوده است.^(۱) شهر مرو

را «مروز» هم گفته‌اند از این رو منسوب به مرو را «مروزی» می‌نامند.^(۲) مرو در واقع

به دو شهر مرو علیاً و مرو سفلی، یا مرو کوچک و مرو بزرگ اطلاق می‌شده است و به گفته اصطخری مرو بزرگ را «مرو شاهیجان» می‌خوانند و علت این بود که با مروالرود که مرو کوچک بود اشتباه نشود.^(۳)

هر دو مرو (مرو شاهیجان و مرو رود) توسط احنف بن قیس در سال ۲۲ هجری فتح شد.^(۴) حافظ ابرو در جغرافیای خود می‌نویسد: مرو از شهرهای قدیم خراسان است که در هامونی افتاده چنان که از هیچ طرف کوه ننماید و قهندز آن را طهمورث بنا نهاد و بعض شهر مقدار یک فرسنگ است. زمین مرو، شوره ناک، و ریگ بوم است و زراعت خوب آید.^(۵)

لسترنج درباره شهر مرو می‌نویسد: مرو در امتداد مرغاب یا «مرو رود» واقع است، این رود از جبال غور واقع در شمال خاوری هرات سرازیر شده و به مرو کوچک می‌رسد و از آن جا به سمت شمال منحرف و به طرف مرو بزرگ می‌رود و در آن جا به نهرهای بسیاری منشعب شده و بالآخره در ریگستان «بیابان غز» ناپدید می‌شود. این ریگستان با مرداب تجند یا رودخانه هرات در یک عرض جغرافیایی قرار دارد ولی هفتاد میل در سمت خاوری آن است. علاوه بر شهرهای متعددی که در ساحل مرغاب واقع است ربع مرو، شامل نقاطی نیز می‌باشد که در مسیر شاهراه بزرگ خراسان آن سوی مرو، شمال خاوری رود جیحون در آمل یعنی معبر راهی که

ص: ۱۵۰

- ۱- مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۹۸؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۵/۱۱۳.
- ۲- ر.ک. به: فرهنگ آندراج، و برهان قاطع، ماده مرو.
- ۳- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۰۵.
- ۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۱؛ یعقوبی، البلدان، ص ۵۵؛ ابن اثیر، تاریخ الکامل، ۳/۳۳؛ خوافی، مجمل فصیحی، ۱/۱۳۱. فتح مرو را به هاشم بن نعمان باهلى که در زمان عثمان و در سال سی و یک از طرف عبدالله بن عامر برای این کار گماشته شده بود نیز نسبت داده اند.
- ۵- حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربع خراسان هرات، ص ۶۱. و همچنین اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۰۵.

به بخارا می رود واقع اند. اسم مرغاب (بضم و یا فتح میم) چنان که ابن حوقل گوید

در اصل «مرو آب» بوده، ولی اصطخری می نویسد: مرغاب اسم محلی است که آن رود از آن جا سرچشمه می گیرد. مقدسی که مرغاب را رود مروین یعنی رود دو مرو نامیده، می نویسد: این رود تا مرو علیا (مرо کوچک) جریان یافته سپس به مرو سفلی (مرо بزرگ) می رود. در یک منزلی جنوب مرو بزرگ مجرای رود را با سدی که از چوب تدارک شده بود انباشته بودند و آب پشت آن سد می ایستاد.^(۱) مرو بزرگ که به «مرو شاهجان» معروف بود معرب «شاهگان» فارسی است و به معنی شاهانه و شاهوار است. یاقوت و بعضی از نویسندهای دیگر معتقدند که شاهجان به معنی «جان شاه» است. مرو بزرگ چنان که اصطخری و ابن حوقل و مقدسی می گویند مشتمل بود بر قلعه داخلی یعنی قهندزی که در مکانی مرتفع جای داشت و به اندازه یک شهر بود. گردآگرد قهندز شهر داخلی قرار داشت و دارای چهار دروازه بود و بیرون این شهر حومه پهناوری واقع بود که تا کنار نهرهای بزرگ کشیده می شد. دروازه ها موسم بودند به «دوازه شهر» (در جنوب باختری) که بر سر راه سرخس قرار داشت، دروازه «سنجان» (در جنوب خاوری) که به حومه بنی ماهان و نهر اسعدی می رفت، دروازه «درمسکان» (در شمال خاوری) که از آن جا به ماوراءالنهر منتهی می شد و بالآخره دروازه «بالین» (در شمال باختری).

مرو در قرن چهارم سه مسجد جامع داشت که عبارت بودند از «مسجد قلعه» که آن را مسجد بنی ماهان می گفتند، «مسجد کهنه» که جلو دروازه سرخس بود، «مسجد نو» که بیرون دروازه «ماجان» و متصل به بازار بزرگ مرو بود. در میدان مسجد نو و محل اقامت فرمانفرمای مرو یعنی دارالاماره مرو، زندان شهر قرار داشت. این میدان و اماکن داخل آن به فرمان ابومسلم خراسانی بزرگترین حامی عباسیان و موثرترین عامل خلافت آنان ساخته شده بود. در دارالاماره گنبدی از آجر افراسته شده بود که به قول اصطخری پنجاه و پنج ذراع قطر داشت و در زیر این

گنبد بود که نخستین جامه های سیاه رنگ آمیزی شد و این شعار عباسیان بود. در

ص: ۱۵۱

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۳-۴؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱-۲۶۰؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۱۵؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۱-۳۳۰؛ یاقوت، معجم البلدان، ۲/۷۷۷؛ حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص ۳۱۴.

یک منزلی باختر مرو، شهر «سنچ» واقع بود که مقدسی در احسن التقاسیم آن را به

صورت «سنگ» ضبط کرده است. «سنچ» دارای مسجدی نیکو در ساحل رودخانه و باستانی بزرگ بود. پس از سنچ در دو منزلی باختری مرو و بر سر راه سرخس شهرچه محکم «دمدانقان» بود که باروی آن یک دروازه داشت و در خارج از بارو چند گرمابه قرار داشت. مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم شهر مرو را دیده است که یک سوّم حومه آن ویران بوده و قهندز آن هم آبادی نداشته است. یاقوت حموی نیز در قرن هفتم خرابه‌های آن شهر را دیده است، زیرا ترکان غز در سال ۵۵۳ ه. ق این شهر را خراب کردند.^(۱)

در دوره خلفای بنی امیه، خراسان و شهر مرو به دلیل دوری از مرکز خلافت و تشدید حس تبعیض نژادی از سوی حاکمان اموی که برخلاف نص قرآن مجید و تعالیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عنصر غیر عرب، به ویژه ایرانیان را موالی می خوانندند - که خود سرآغاز جنبش‌های شعوبیه شد - مرو به پایگاه ضد اموی تبدیل گشت؛ و عباسیان قیام خود را از این منطقه آغاز کردند. با روی کار آمدن مأمون مرکز خلافت شد ولی در قرن سوّم وی دارالحکومه را از مرو به نیشابور منتقل کرد.^(۲)

مرو در سال ۱۳۱۰ هجری قمری به تصرف روسها درآمد و تا این زمان جزو خاک شوروی سابق باقی مانده و مردم آن به زبانهای فارسی، ترکی و روسی صحبت می کنند. پس از تسلط روس بر مرو، شهر جدیدی در کنار شهر قدیمی بنا شد که هم اکنون به «بیرام علی» مشهور است.^(۳)

راه گرفته مشهد به سرخس و مرو

ص: ۱۵۲

- ۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۴-۷؛ یعقوبی، البلدان، ص ۲۸؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۸ و ۲۶۳؛ ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۱۴ و ۳۱۶؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۳۱؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱/۵۳۴، ۱/۵۳۴ و ۲/۶۱۰ و ۸۲۷ و ۴/۵۰۷ و ۲/۶۱۰ و ۸۲۷.
- ۲- طبری، تاریخ طبری، ۵/۴-۲۶۳؛ یعقوبی، البلدان، ص ۸۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۵۰-۲/۶۵؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۳۰-۲۹. جهت اطلاع از نهضتهای شعوبیه نگاه کنید به: ممتحن، نهضت شعوبیه، فصل یازدهم و دوازدهم.
- ۳- عباس سعیدی، خراسان بزرگ، ص ۲۳۴.

از شرق مشهد چند راه اسفالته و شنی منشعب می شود. راه اسفالته متداول به سرخس، جاده ای است که از روستای خیابان می گذرد، این روستا در دوازده کیلومتری مشهد قرار دارد. از آن جا به مسافت سی کیلومتر به «آبروان» می رسیم و سپس از «چاهک»، «خارزار» و «شورک ملکی» به مسافت شش، هفت و دوازده کیلومتر می گذریم و با طی کردن سی و نه کیلومتر دیگر به «مزدوران» می رسیم. کشف رود که از شورک ملکی در امتداد جاده ادامه داشت از مزدوران که جاده به سمت شمال شرقی متمايل می شود به سمت شرق امتداد می یابد. نام دیگری که مزدوران به آن معروف است (مرداوند) است. از مزدوران به مسافت بیست و چهار کیلومتر به «شورلوخ»^(۱) و از آن جا با پیمودن بیست و شش کیلومتر به «گنبدلی» می رسیم. از آن جا تا سرخس سی و چهار کیلومتر باقی است. سرخس در منتهی الیه خط مرزی ایران و اتحاد جماهیر شوروی سابق قرار دارد. سرخس قدیم به فاصله تقریبی ده کیلومتر آن طرف مرز قرار گرفته و از آن جا راهی است که از کنار دریاچه «وودو خرانیلیشچه» می گذرد و از جاده ای که به موازات کanal قره قوم قرار دارد به مرو یا «ماری» که امروزه یکی از شهرهای شوروی سابق به شمار می آید می رسد.^(۲)

حکومت عباسیان در مرو

خراسان در زمان حکومت امویان به دلیل دور بودن از مرکز خلافت به پایگاهی برای مخالفان سیاسی و ناراضیان تبدیل شده بود تا آن که ابومسلم خراسانی از آتش پنهانی که سالها در زیر خاکستر نهفته بود بهره گرفت و قدرت را از چنگ امویان به درآورد و به عباسیان سپرد.

خراسان که نخستین پایگاه عباسیان به شمار می رفت کمی بعد از به قدرت رسیدن آنان بار دیگر کانونی برای مخالفان سیاسی و مذهبی شد ولی این بار بر علیه عباسیان. اگر چه قیامهای ضد عباسی در خراسان یکی پس از دیگری سرکوب شد و هیچ گاه نتوانست بنیان حکومت عباسیان را متزلزل سازد، اما بی شک اگر

ص: ۱۵۳

۱- شورلق هم گفته شده است.

۲- ر.ک. به: اطلس راههای ایران، ص ۴.

تلاش‌های هارون الرشید برای گسترش و سیطره حکومت عباسی در خراسان و اقدم مأمون در انتقال مرکز حکومت به مرو نبود، این شهر در عصر عباسیان، پذیرای همان نقشی بود که در عهد امویان ایفا کرده بود.

نهضت مذهبی «استاذسیس» در سال ۱۵۰، شورش یوسف بن ابراهیم ملقب به «یوسف البرام» در سال ۱۶۰ و هاشم بن حکیم ملقب به «المقعن» (نقاب پوش) در سال ۱۶۳ که از دهکده ای نزدیک مرو آغاز شد، قیام مذهبی و سیاسی خوارج در سالهای ۱۷۵ و ۱۷۹ به رهبری «حسین» که از موالی قنیس بن ثعلبه به شمار می‌رفت و حمزه بن عبد‌الله که شعله‌های قیام او به مدت ۵ سال کانون مخالفتهای ضد عباسی را در خراسان گرم و فعال کرده بود و همچنین قیام ابوالخطیب در شرق خراسان (نساء) به سال ۱۸۳ و آشوب رفیع بن لیث در سال ۱۹۰، خراسان را که روزی خاستگاه عباسیان بود، علیه آنها می‌شوراند.

هارون الرشید ناچار شد برای سرکوبی و فرونشاندن آشوب رفیع بن لیث شخصاً عازم خراسان شود. وی در این سفر فضل بن سهل و مأمون را که مدتی عهده دار حکومت خراسان بود، همراه داشت با وجود این سه سال بعد، در سال ۱۹۳ بار دیگر به منظور دفع حملات جدید خوارج به رهبری حمزه بن عبد‌الله و تحریکات رفیع بن لیث عازم خراسان شد.

هارون الرشید در این هنگام در شهر رقه، در کنار فرات بود و پس از اطلاع از حوادث خراسان به رغم کسالتی که داشت بر این سفر اصرار ورزید، زیرا بیم داشت قیام از خراسان به سایر نواحی گسترش یابد. هارون در حالی که از بیماری رنج می‌برد از رقه بیرون آمد و از طریق بغداد و همدان و ری عازم خراسان شد و در طول مسیرش شهرهای سمنان، دامغان، بسطام، سبزوار، نیشابور و طوس را طی کرد، اما

چون در شهر طوس بیماریش شدت یافت در منزل حمید بن قحطبه طائی جان سپرد و در همانجا مدفون شد.

با مرگ هارون الرشید، محمد امین در بغداد قدرت را در دست گرفت. اما بزودی بر اثر تحریک مخالفان مأمون که در این زمان زیر نظر برادرش بر نیمه شرقی قلمرو عباسی حکومت می‌کرد وصیت پدرش را نادیده گرفت و فرزند شیرخوارش موسی را به جانشینی انتخاب کرد و در پی نقشه‌ای طراحی شده از مأمون خواست تا عازم

خراسان شود. مأمون به توصیه فضل بن سهل از این اقدام امتناع کرد. امین از اقدام مأمون خشمگین شد و نام مأمون را از ولایت‌عهدی برانداخت و برای فرزند شیرخوارش، موسی بیعت گرفت.

مأمون با شنیدن این خبر، خود را امیرالمؤمنین خواند و بر ضد برادرش شورید، جنگهای سخت و خونین فرزندان هارون الرشید با یاری طاهر بن حسین (ذوالیمینین)، هرثمه بن اعین، و فضل بن سهل ذوالریاستین منجر به پیروزی مأمون شد.

در سال ۱۸۲ هنگامی که هارون برای امین از مردم بیعت گرفت و قرار شد مأمون بعد از امین خلافت را به عهده گیرد، مأمون براساس رسم کهن و دیرینه‌ای، به ایالت شرقی قلمرو عباسی آمد و به عنوان حکمران در خراسان ماند.

مادر مأمون کنیزی از بادغیس خراسان بود، این موضوع اگرچه بعدها منشأ اختلافات و تحولات سیاسی در حکومت عباسی شد، اما در استحکام پایگاه مردمی مأمون در خراسان نقش بسزایی داشت.^(۱)

ورود حضرت رضا علیه السلام به مرو

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد مرو شد استقبال باشکوهی از آن حضرت به عمل آمد و مأمون در تعظیم و تکریم ایشان بسیار کوشید. خوشبختانه منابع، گزارش‌های زیادی از حوادثی که برای آن حضرت در مرو روی داده ثبت کرده‌اند که بسیاری از آنها را مناظره‌ها و گفتگوهای میان امام علیه السلام و مأمون تشکیل می‌دهد. مهمترین ماجرایی که در مرو صورت گرفت، پذیرش ولایت‌عهدی امام علیه السلام بود که پس از آن مأمون به نام حضرت رضا علیه السلام سکه زد و نام او را در خطبه‌ها آورد و بعد دست

ص: ۱۵۵

۱- طبری، تاریخ طبری، (چاپ بیروت)، ۵/۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸ و (چاپ تهران)، ۱۳/۵۶۲۹، ۶۰؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، (چاپ بیروت)، ۴/۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۲ و (چاپ تهران)، ۱۰/۲۴۸، ۲۵۶، ۲۷۰، ۲۸۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۲-۱۰۱، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۲۲ و ۴۴۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۶۱، ۲، ۴۶۷، ۴۶۹؛ حمدالله مستوفی، تاریخ برگزیده، ص ۳۱۱، ۲۰۵؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۱-۳۰۰؛ دینوری، اخبار الطوال، ۴۴۳-۴۳۳ و همچنین حسینعلی ممتحن، نهضت شعوبیه، فصل دوازدهم و بیستم.

به اقدامات دیگری برای استحکام این پیمان زد، از جمله ازدواج سیاسی دخترش با فرزند امام علیه السلام، حضرت جواد علیه السلام . پذیرش ولایته‌های از سوی حضرت رضا علیه السلام همچنان که منابع می‌نویسند، زیر فشار شدید صورت گرفت و امام زمانی که تهدیدهای مأمون جدی شد آن را پذیرفت. چنان که این اکراه از متن پیمان نامه ولایته‌های - که خوشبختانه در منابع تاریخی موجود است - بر می‌آید. در هر حال هنگامی که حضرت ناچار به پذیرش ولایته‌های شد، تصمیم گرفت تا حکومت عباسی را از درون متلاشی کند ولی اقدامات آن حضرت علیه السلام سرانجام مأمون را به وحشت انداخت و وی تصمیم به کشتن امام علیه السلام گرفت.^(۱)

قبل از طرح ماجرای ولایته‌های در مرو به ملاحظاتی درباره طراح ولایته‌های خواهیم پرداخت.

ولایته‌های

طراح ولایته‌های

بعضی مورخان طرح و اندیشه اوّلیه ولایته‌های را از جانب فضل بن سهل ذوالریاستین دانسته اند و مشهور این است که چون فضل بن سهل نسبت به علویان متمایل بود از این رو قصد داشت حکومت را از عباسیان به علویان منتقل کند همچنان که ابومسلم خراسانی حکومت را از بنی امية گرفت و به بنی عباس سپرد. ابوعلی حسین بن احمد سلامی در کتاب اخبار خراسان می‌نویسد:

فضل گفت: کار من با کار ابومسلم خراسانی اگر مقایسه شود چگونه است؟ یک نفر گفت: ابومسلم خلافت را از یک قبیله به قبیله ای دیگر منتقل کرد، ولی تو از برادری به برادر دیگر منتقل کردی (از امین به مأمون) و خودت می‌دانی که این دو چقدر با هم فرق دارد. فضل گفت: من هم از یک قبیله به قبیله ای دیگر انتقال

ص: ۱۵۶

۱- جهت اطلاع از اقدامات امام علیه السلام نگاه کنید به: جعفر مرتضی عاملی، زندگانی سیاسی هشتمین امام فشرده، ص ۱۸۸-۱۶۶.

خواهم داد. بعد مأمون را واداشت تا علی بن موسی الرضا عليه السلام را وليعهد خود کند و به همین جهت مأمون بیعت برادر خود «مأمون» را از بین برد و با حضرت رضا عليه السلام بیعت کرد.^(۱)

قطع نظر از انگیزه و هدف فضل بن سهل از طرح ولايتعهدی امام علی بن موسی الرضا عليه السلام و نقش موثری که وی در این ماجرا داشت، باید گفت که طراح اولیه ماجرای ولايتعهدی شخص مأمون بود، این موضوع در شرایطی بحرانی، زمانی که مأمون در مبارزه با امین کاملاً نامید شده بود به فکر او خطور کرد و به گونه ای که

خود شرح می دهد، «با خدای خود عهد کرده بودم اگر از دست محمد^ب برادرم آسوده شدم خلافت را به محلی که خداوند قرار داده برگردانم». ^(۲)

بنابراین پیش از آن که فضل بن سهل خواسته باشد ابتکار این عمل را به دست گیرد، مأمون در این باره پیشقدم بود و اندیشه واگذاری خلافت و یا ولايتعهدی به خاندان علی بن ابی طالب را از سر گذرانده بود. مأمون خود در برابر این سوال که آیا بیعت با امام علی بن موسی الرضا عليه السلام از تدبیر فضل بن سهل بوده است ضمن پاسخ

ص: ۱۵۷

۱- مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۳۱، ۱۳۰-۱۲.

۲- شیخ صدق، عيون اخبار الرضا عليه السلام، ۲/۳۸۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۲۶. درباره شخصیت فضل بن سهل مورخان نقلهای متضاد و مختلفی ارائه می دهن. منشی کرمانی، از جمله مورخانی است که می نویسد: وی به سبب محبت به اهل بیت و آل طه ویس، مأمون به قتل او حکم داد و در حمام شهید شد. در منابع متعددی، از فضل بن سهل به عنوان یک فرد جاه طلب نام برد که در اندیشه در دست گرفتن قدرت و دعوت برای خود بوده است. جهت اطلاع بیشتر از شخصیت فضل بن سهل و نقش او در ماجرای ولايتعهدی و مخالفتهای امام رضا عليه السلام با او، ر.ک. به: ناصرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار من لطائیم الاخبار در تاریخ وزراء، ص ۱۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۲/۳۳۹؛ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۰؛ لوسین بودا، برمکیان، ترجمه عبدالحسین مکیده، ص ۶۳، ۱۴۳؛ محمد بن الحسین الاصفهانی، دستورالوزاره، ص ۴۸-۶۱، ۱۱۱؛ زرکلی، الاعلام، ۵/۳۵۴؛ میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ۳/۵، ۴۴-۴۸، ۴۶۰؛ شیخ صدق، عيون اخبار الرضا عليه السلام، ۲/۱، ۳۸۰-۳۹۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۶۹؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ ملا باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲۰/۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۸۶، ۳۸۰؛ اربلی، کشف الغمہ فی معرفة الائمه، ۳/۶۵، ۶۶، ۸۷؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۶-۷؛ ابن شهرآشوب، المناقب، (چاپ نجف)، ۳/۴۷۸ و ۴۹۳.

دقيق به اين سول، از شرایط و موقعیتی که در آن اين تصمیم را اتخاذ کرد سخن می گويد: «چون محمد امين برادرم به من نوشت و مرا نزد خود خواند و من از رفتن ابا و امتناع کردم،^(۱) عيسی بن ماهان را امير لشکر کرد و به او امر نمود که مرا مقید کند و غل جامعه در گردنم نهد. چون اين خبر به من رسيد، هرثمه بن اعين را به جانب سیستان و کرمان و توابع آن فرستادم (برای مقابله با عيسی بن ماهان) ولی هرثمه کاري از پيش نبرد و شکست خورد و صاحب السرير نيز خروج کرد و بر يك طرف شهر خراسان غلبه کرد و همه اينها در يك هفته بر من وارد شد. چون اين گونه وقایع برای من رخ داد، دیدم در اين وضعیت نه نیروی دفاعی دارم و نه قدرت مالی که به

وسیله آن لشکرآرایی کنم و سران سپاه و لشکريان خود را همه ترسان و هراسان دیدم و قصد کردم که به ملک کابل بروم. بعد نزد خود اندیشیدم که سلطان کابل مردی کافر است و چون (برادرم) محمد امين مال زیادی به او دهد او مرا به دست محمد می سپارد. پس راهی بهتر از اين نیافتیم که از گناهان خود به سوی خدا توبه کنم و از خدا بر اين گونه امور استعانت جويم و به خدا پناه برم. پس امر کردم اين خانه را پاکيزيه کنند و دو جامه سفید پوشيدم و چهار رکعت نماز گزاردم و در آن چهار رکعت نماز آنچه از قرآن حفظ داشتم، خواندم و خدا را خواندم و پناه به او بدم و به قصد راست و درست^(۲) با خدا معاهده محکمی کردم که اگر خدا اين امر (خلافت) را به سوی من بکشاند و مرا از شرّ اين امور سخت کفایت کند، اين امر (خلافت) را در جايی قرار دهم که خدا قرار داده است،^(۳) پس از آن قلب من قوت گرفت و ظاهر

ص: ۱۵۸

۱- امين طی نامه اي از مأمون خواست به بغداد بازگردد و وي را در امور حکومتی ياري دهد، اين موضوع ظاهراً نامه اي بود که امين به همراه فرستاد گانش به مأمون نوشت، اما در واقع قصد امين اين بود که قدرت را از مأمون بگيرد و بدین وسیله او را از سپاهيانش در قلمرو شرقی خلافت دور کند. و ... هنگامی که مأمون با فضل بن سهل مشورت کرد، فضل بن سهل او را از رفتن بازداشت و وي را متوجه مخاطراتی کرد که در بغداد طراحی شده بود و به او وعده پیروزی بر امين داد. امين که از امتنان مأمون نگران شد عيسی بن ماهان را برای بازگردن وی به بغداد مأمور کرد و ... ر.ک. به: دینوري، اخبار الطوال، ۴۴۳-۵.

۲- «با نيت پاک». ر.ک. به: بحار الانوار، ۱۲/۱۲۶.

۳- «اگر حکومت به من رسيد و از ستم محمد برادرم آسوده شدم و مشکلات من حل شد خلافت را به محلی که خداوند قرار داده بر گردانم». ر.ک. به: بحار الانوار، ۱۲/۱۲۶.

(ذوالیمینین) را به سوی علی بن عیسیٰ بن ماهان، فرستادم و آنچه باید بشود همان شد و هر شمه بن اعین را به سوی جنگجوی محمد (امین) بازگردانیدم، بر او ظفر یافته و او را بکشت. و... خداوند عالم امر خلافت را به سوی من کشانید و از برای من استقرار یافت پس چون خداوند تعالیٰ وفا کرد به آنچه من با او عهد کردم، دوست دارم وفا کنم به آنچه با خدای خود عهد کردم و کسی را سزاوارتر به این امر از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام ندیدم، پس امر خلافت را به او واگذار کردم و او قبول نکرد مگر ولیعهدی را و این بود سبب نصب او به ولیعهدی».^(۱)

یکی از عواملی که موجب شده بسیاری از مورخان طرح اولیه ولیعهدی را به فضل بن سهل نسبت دهند، پیشنهاد او در این باره و نیز یادآوری آن است.^(۲)

در عيون آمده است فضل بن سهل به مأمون پیشنهاد کرد که تقرب جوید به خدا و رسولش، با صله رحم کردن و بیعت گرفتن برای حضرت رضا علیه السلام ...^(۳)

ابوفضل بیهقی نیز نقش فضل بن سهل را در یادآوری عهدی که مأمون با خدای خود بسته بود و کوشش وی در این امر را با جزئیات بیشتری نقل می کند:

فضل بن سهل خواست که خلافت از عباسیان بگرداند و به علویان آرد. مأمون را گفت: نذر کرده بودی به مشهد من (در حضور من) و سوگند خورده بودی که اگر ایزد تعالیٰ شغل برادرت کفایت کند و خلیفت گرددی، ولیعهد از علویان کنی، و هر چند بر ایشان نماند (اگر چه خلافت در علویان پایدار نماند)... مأمون گفت: سخت صواب آمد، کدام کس را ولیعهد کنیم؟، گفت علی بن موسی الرضا که امام روزگار است و به مدینه الرسول، علیه السلام می باشد...^(۴)

پیشنهاد خلافت

ص: ۱۵۹

-
- ۱- شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۲-۳۹۱. شیخ مفید در الارشاد و مجلسی در بحارالانوار با تفاوت‌هایی این گفته را نقل کرده اند. نگاه کنید به: مجلسی، بحارالانوار، ۶/۱۲۴-۱۲۶.
 - ۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۵/۲-۴۶۲.
 - ۳- شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۶، مجلسی، بحارالانوار، ۱۲۰/۱۲۰.
 - ۴- ابوفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۶/۱۹۱.

بازمی گردید به مدینه زمانی که رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم نامه ای را از سوی مأمون به حضرت رضا علیه السلام تسلیم کردند. او در نامه از حضرت درخواست پذیرش ولایته‌هدی کرده بود و با لطافت خاصی سعی در جلب اعتماد و اطمینان امام علیه السلام نموده و از حضرت خواسته بود نامه را بر زمین نگذاشته رهسپار مقر مأمون در مرو شود.^(۱)

هنگامی که حضرت وارد مرو شد مأمون ابتدا به آن حضرت پیشنهاد خلافت کرد. این موضوع را بسیاری از مورخان ضبط کرده اند. عيون اخبار الرضا علیه السلام،

المناقب ابن شهرآشوب و روضه الوعظین از جمله منابعی هستند که به نقل از ابوصلت هروی می‌نویسنده:

مأمون به علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا من فضل و علم و پارسایی و عبادت و بیم تو را از خداوند دانستم و تو را برای خلافت از خود سزاوارتر می‌بینم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: به بندگی و عبودیت خدای عزوجل افتخار می‌کنم و با پارسایی امید دارم از شر این جهان محفوظ بمانم و رستگار شوم و با پرهیز از گناهان به غنیمتها رسم و با فروتنی نزد خدا مقامی بلند یابم. مأمون گفت

من چنین مصلحت می‌بینم که خود را از خلافت عزل کنم و آن را برای تو قرار دهم و با تو بیعت کنم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر این خلافت حق تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده است، روا نیست جامه ای را که خداوند بر قامت تو پوشانده بیرون آوری و بر تن دیگری کنی و اگر خلافت از غیر تو است چیزی که از تو نیست چگونه به من می‌بخشی. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا برای تو چاره ای نیست و باید این کار را بپذیری. حضرت فرمود: این کار را به میل خود هرگز انجام نخواهم

ص: ۱۶۰

۱- مشهور است که نامه توسط فضل بن سهل نوشته شده بود. سید جعفر مرتضی عالمی، زندگانی سیاسی هشتادین امام، متن فشرده، ص ۱۳۲؛ مسعودی، در اثبات الوصیه می‌نویسد: مأمون به امام نامه نوشت که به مرو بیاید، تا وی برای آن حضرت بیعت بگیرد، امام قبول نکرد مأمون برای دو میں بار نامه نوشت و او را قسم داد که (از مدینه) خارج شود. مسعودی، اثبات الوصیه (ترجمه محمدجواد نجفی)، ص ۳۹۴.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در برابر پیشنهاد مأمون بسختی مخالفت کرد، منابع تاریخی می نویسنده کوشش مأمون مدت‌ها ادامه یافت.^(۲) با این وجود امام علیه السلام از

پذیرفتن پیشنهاد مأمون بشدت امتناع کرد و پس از آن چون مأمون ناامید شد،

پیشنهاد ولایته‌هدی را طرح کرد. ابوصلت هروی در ادامه روایت خود می گوید:

مأمون گفت: اگر خلافت را نمی پذیری و بیعت کردن مرا با خود خوش نداری، و لیعهد من باش تا خلافت پس از من از تو باشد. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، پدرم از نیاکانش از امیرالمؤمنین^۱ علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث کرد که من پیش از تو (مأمون) از این جهان می روم در حالی که با زهر، مظلومانه مسموم خواهم شد، می روم در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من می گریند و در سرزمین غربت کنار هارون الرشید به خاک سپرده خواهم شد.

مأمون گریست و گفت ای پسر رسول خدا، چه کسی می تواند تا من زنده ام شما را بکشد یا توان آزار شما را داشته باشد؟ حضرت فرمود: همانا اگر بخواهم بگویم، می گویم چه کسی مرا خواهد کشت. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، با این گفتار می خواهی بار را از دوش خود برداری و خلافت و یا ولایته‌هدی را قبول نکنی تا مردم بگویند در دنیا پارسايی؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند از وقتی که خدایم آفریده هیچ دروغ نگفته ام و من برای دنیا، پارسايی نمی کنم. و انگهی می دانم که تو چه اراده کرده ای و چه می خواهی. مأمون گفت: چه می خواهم؟ امام علیه السلام فرمود: اگر

بگویم در امان هستم؟ مأمون گفت: آری برای تو امان خواهد بود. امام فرمود: قصد آن داری مردم بگویند، چنین نبود که علی بن موسی به دنیا بی رغبت باشد، بلکه

ص: ۱۶۱

۱- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۹؛ فتال نیشابوری، روضه الوعظین، ۳۶۷؛ ابن شهرآشوب، المناقب، ۴/۳۶۳، ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۲۰؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۱۹۲-۳.

۲- برخی منابع می نویسنده: تا دو ماه تلاش مأمون برای وادار کردن امام به پذیرش خلافت و ولایته‌هدی در مرو ادامه یافت. شیخ صدوق نیز می نویسد: آن جناب را از بصره و اهواز و فارس به مرو آوردند. مأمون به آن جناب خلافت و امارت را عرضه کرد. حضرت علیه السلام امتناع کرد و در این باب تا دو ماه گفتگوهای بسیار جریان یافت. شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۹.

دنیا به او رغبت نداشت. اکنون بینید چگونه ولیعهدی را به طمع خلافت پذیرفت. مأمون سخت خشمگین شد و گفت: همواره از چیزهایی که ناخوش دارم با من سخن می‌گویی و از خشم من خود را در امان می‌بینی به خدا سوگند اگر ولایت‌عهدی را نپذیری تو را بر آن مجبور می‌کنم و اگر باز هم نپذیری گردنت را خواهم زد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند مرا منع فرموده که خود را به دست خویش به هلاکت افکنم اگر چنین است که می‌گویی، آنچه خواهی می‌پذیرم، به شرط آن که هیچ کس را به کاری نگمارم و از کاری عزل نکنم و هیچ رسمی را برهم نزنم و فقط از دور راهنمایی کنم. او پذیرفت و حضرت رضا علیه السلام را با وجود کراحت ایشان به ولیعهدی گمارد.^(۱)

در منابع معتبر گزارش‌های زیادی در رابطه با نپذیرفتن ولایت‌عهدی از سوی حضرت ثبت شده، فراوانی این اخبار گواه مخالفت شدید حضرت علیه السلام با اهداف مأمون از طرح مسأله ولایت‌عهدی است. مسعودی در اثبات الوصیه، می‌نویسد: علی بن موسی (به مأمون) فرمود: خلافت در خاندان ما قرار نخواهد گرفت، مگر آن که گاه که بیست نفر قبل از خروج سفیانی، حکومت کنند. مأمون اصرار کرد و آن حضرت بشدت مخالفت و امتناع نمود، پس از مدتی گفتگو قرار شد خلافت بعد از مأمون در اختیار او باشد.^(۲)

امتناع امام علیه السلام از پذیرش ولایت‌عهدی به قدری جدی بود که فضل بن سهل «ذوالریاستین» وزیر مأمون که خود در طرح مسأله ولایت‌عهدی نقش بسزایی داشت خطاب به گروهی از مردم گفت:

چه امر شگفت آمیزی می‌بینم، گفتند: «اصلحک اللہ» چه دیدی؟ گفت: دیدم امیرالمؤمنین (مأمون) به علی بن موسی گفت: من چنین مصلحت می‌دانم که خلافت را در گردن تو گذارم و خود را از خلافت فسخ کنم ولی علی بن موسی به

ص: ۱۶۲

-
- ۱- شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۹، ۳۹۰؛ فتال نیشابوری، روضه الوعظین، ص۸-۳۶۷؛ عطاردی، مسنده امام الرضا علیه السلام ۱/۸-۶۶؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب چاپ نجف، ۴۷۱-۳/۲؛ ملا محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۱۷ و ۱۲۰.
 - ۲- مسعودی، اثبات الوصیه ترجمه محمدجواد نجفی، ص۷-۳۹۶. و نیز مقایسه کنید با ابن ابی زینت، کتاب الغیه، ص۳۵۷؛ نقشبندی، ینابیع المؤدّه (چاپ بمبنی)، ص۴۰۳.

مأمون گفت: «الله الله» مرا توان و قدرت این کار نیست و هرگز من کسی را ندیدم امر

خلافت را ضایعتر از امیرالمؤمنین مأمون کند، زیرا که از آن کناره می‌گیرد و به علی ابن موسی عرضه می‌کند و علی بن موسی آن را وامی گذارد و از آن امتناع می‌کند.^(۱)

شیخ صدوق به نقل از محمدبن عرفه که علت پذیرش ولایته‌هدی را از آن

حضرت پرسیده می‌نویسد حضرت فرمود:

چه چیز جدّم امیرالمؤمنین علی علیه السلام را واداشت که داخل در شورا شود؟^(۲)

فتال نیشابوری در روضه الواعظین و شیخ مفید در الارشاد در ادامه مناظره امام

رضا علیه السلام با مأمون می‌افزایند: مأمون بعد از امتناع آن حضرت گفت: عمر بن خطاب شش تن را اعضای شورا قرار داد که یکی از ایشان جدّت امیرالمؤمنین بود و حکم کرد هر یک از ایشان مخالفت کند گردنش زده شود. اکنون تو نیز چاره ای نداری و باید آنچه از تو می‌خواهم بپذیری و هیچ راه گریزی از آن نمی‌بینم...^(۳)

مراسم ولایته‌هدی

سرانجام بعد از آنکه حضرت به اجبار ولایته‌هدی را پذیرفت، مأمون طی مراسmi والیان، کارگزاران حکومتی، فرماندهان لشکر، قاضیان و بزرگان را جمع کرد تا با حضرت بیعت کنند. مأمون ابتدا به فرزندش عباس دستور بیعت داد. حضرت رضا علیه السلام دست خود را بلند کرد به گونه‌ای که پشت آن مقابل چهره خودش و کف آن پیش روی مردم بود. مأمون گفت دست خود را برای بیعت دراز کن. حضرت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین بیعت می‌کرد و عباس پسر مأمون چنان بیعت کرد که دست آن حضرت بر روی دست او قرار گرفت و مردم نیز همان گونه

ص: ۱۶۳

-
- ۱- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۱/۲۸۱-۳۸۱؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۷۰-۳۶۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، ص ۲۵۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۶/۱۲ به بعد؛ قلندری بلخی، ینابیع المؤذه، ص ۳۸۴؛ ابن شهرآشوب، المناقب، ۳۶۳/۴؛ کلینی، اصول کافی، ۱/۴۸۹؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ۱/۲۶۳؛ اربلی، کشف الغمہ فی معرفة الائمه، ۳/۶-۶۵، ۸۷؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۶۹.
 - ۲- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۰.
 - ۳- فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۷۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۱.

بیعت کردند. سپس شاعران و سخنوران در فضایل آن حضرت و اقدام مأمون داد سخن دادند.^(۱) آنگاه مأمون از امام علیه السلام خواست تا برای مردم سخن بگوید،

حضرت پس از حمد و نیایش خداوند، فرمود: همانا ما به سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردن شما حقوقی داریم و شما را نیز که امت آن حضرتید بر گردن ما حقوقی است هر گاه شما آن حقوق را بپردازید ادای حقوق شما نیز بر ما واجب می شود.^(۲)

از جمله کسانی که در مرو حاضر به بیعت با حضرت رضا علیه السلام نشدند، سه تن از عباسیان متعصب بودند: عیسی جلوه‌ی،^(۳) علی بن ابی عمران و ابویونس که به دستور مأمون به زندان افکنده شدند.^(۴)

ص: ۱۶۴

۱- دعبدل خزاعی و ابی نواس از جمله شاعرانی بودند که در مجلس ولایته‌ی در مدح حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام قصیده سرودند. جهت اطلاع از قصاید آنها ر.ک. به: عيون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۱۳۸-۳۸۱؛ همچنین نگاه کنید به عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۱۴۰؛ مقدسی اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۶۴۳؛ فتال نیشابوری، روضه الوعاظین، ص ۳۷۲؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰، ۲۹۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ص ۱۱۶/۱۰؛ احمد امین، ضحی الاسلام پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، ۲/۲-۱۷۰؛ عبدالله رازی، تاریخ ایران، ص ۲۱۹، ۵۱۹؛ فلیپ حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پائینده، ۱/۳۸۳؛ احمد امین، ضحی الاسلام، ۱/۷۵، ۱۲۵؛ ابن قتیبه دینوری، طبقات الشعرا، ص ۵۲۲؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۴۲، ۱۷۲؛ صادق آینه وند، ادبیات انقلاب در شیعه، ۲/۶۸، ۱۳۷، ۱۵۵، ۴۸۴؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۶۶، ۲۶۸.

۲- ابوالفرج اصفهانی می نویسد: حضرت جز این دیگر سخنی نگفت. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبين، ص ۳۷۵. و نیز عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰؛ فتال نیشابوری، روضه الوعاظین، ص ۳۷۱.

۳- مقایسه کنید با گفته شیخ مفید در الارشاد، که می نویسد: مأمون برای عزیمت حضرت از مدینه به مرو «جلودی» را مأمور کرده بود. شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۵۰.

۴- علاوه بر این سه تن در میان عباسیان متعصب موجی از مخالفت در واکنش به اقدام مأمون نسبت به انتخاب حضرت برای ولایته‌ی در بغداد برخاست که منجر به بیعت با ابراهیم مهدی شد و همچنین در بصره عامل مأمون اسماعیل بن جعفر سلیمان بن علی هاشمی سر به شورش زد. جهت اطلاع نگاه کنید به: ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۱۳۰؛ نخجوانی، تجارت السلف، ص ۱۵۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ چاپ بیروت، ۴/۱۶۲؛ جریر طبری، تاریخ طبری (چاپ بیروت)، ۱۳۷-۵/۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۴۴۱؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۰۰؛ ابن طلحه، مطالب السول، ص ۸۵؛ ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ۲/۵۰۸؛ فتال نیشابوری، روضه الوعاظین، ص ۳۷۱ به بعد؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ۲/۴۳۲؛ زکریا موصلي، تاریخ الموصل، ص ۳۴۱؛ ابن وردی، تاریخ ابن وردی، ۴/۳۱۸.

حضرت سکه زند و در تمامی بلاد و قصبات به نام او در منابر خطبه بخوانند. آنگاه دستور داد که لباس سیاه را که شعار عباسیان بود از تن بیرون آورند و لباس سبز^(۲) را به رسم علویان بر تن کنند. و دخترش «ام حبیب» را به تزویج حضرت درآورد (ام حبیب چهل سال از امام علیه السلام کوچکتر بود) و همچنین دختر دیگرش «ام فضل» را به عقد محمد بن علی علیه السلام فرزند آن حضرت درآورد. (امام جواد علیه السلام در این زمان

هفت سال بیشتر نداشت).^(۳) و خودش توران دختر حسن بن سهل را تزویج کرد.^(۴)

ص: ۱۶۵

- ۱- درباره این که مأمون حضرت علی بن موسی را ملقب به «رضا» کرد در منابع اختلاف نظر است. شیخ صدقی از جمله کسانی است که به استناد روایتی از «بنزطی» به نقل از حضرت امام محمد تقی علیه السلام می‌نویسد: «خداؤند آن مولود را به رضا مسمی گردانید برای آن که پسندیده خدا بود و...». ر.ک. به: شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص ۲۹۸.
- ۲- امیر علی در روح الاسلام می‌نویسد: اولاد فاطمه رنگ سبز را که رنگ مورد علاقه پیغمبر بود به عنوان نشانه هدف خود برگزیدند و بنی امیه رنگ سفید و بنی عباس رنگ سیاه را انتخاب کردند. امیر علی، روح الاسلام، ص ۲۸۶. همچنین فلیپ حتی، تاریخ عرب، ص ۴۰۳؛ محمد مناظر احسن، زندگی در حکومت عباسیان، ص ۶۸.
- ۳- ابن کثیر می‌نویسد: «حضرت جواد علیه السلام تا سال ۲۱۵ هجری با ام فضل همبستر نشد». ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۱/۲۶۹. فتال نیشابوری می‌افزاید: «برای اسحاق پسر موسی بن جعفر علیه السلام دختر عمویش اسحاق بن جعفر بن محمد را به زنی گرفت و او را امیر الحاج کرد». فتال نیشابوری، روضه الوعظین، ص ۳۷۲.
- ۴- شیخ صدقی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۷؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۷؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۰؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۷۰؛ ابن خیاط، تاریخ خلیفة، ۲/۵۰۸؛ ابن طلحه، مطالب السول، ص ۸۵؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۱۰/۲۴۸؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ ابن اثیر، تاریخ کامل ترجمه عباس خلیلی، ۱۰/۲۷۰؛ جریر طبری، تاریخ طبری، (ترجمه ابوالقاسم پاینده)، ۱۳/۵۶۵۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۴۴۱؛ فتال نیشابوری، روضه الوعظین، ص ۲-۳۷۱؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۲۰؛ شیخ مفید، الارشاد، (ترجمه رسولی محلاتی)، ص ۴-۲۵۳؛ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص ۳۲۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، (ترجمه جواد نجفی)، ص ۸-۳۹۷؛ میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ۴۵۸-۳/۹؛ بحرانی، مدینه المعاجز، ص ۴۷۰ به بعد.

یکی از اهداف این ازدواجها آن گونه که پاره ای مورخان نیز نقل کرده اند، گماشتن جاسوس برای حضرت بود چنان که حضرت جواد علیه السلام توسط همسرش مسموم و به شهادت رسید. مأمون، هم درباره حضرت رضا علیه السلام این هدف را دنبال

می کرد و هم درباره فضل بن سهل. وی با طرح مسأله ولایته‌هدی از یک سو قصد آن داشت که به حکومت خود مشروعیت بخشد تا از قیامها و شورش‌های علویان درامان بماند و از سویی دیگر خطر وجود امام علیه السلام را کنترل نماید، و با این کار رابطه میان ایشان و شیعیان را قطع و از وجود حضرت به نفع خود بهره مند شود.^(۱) شیخ صدوق نیز از طرح جاسوسی مأمون گزارش‌هایی ارائه می دهد:

هشام بن ابراهیم (در مردو) به ذوالریاستین پیوست، و ذوالریاستین او را مقرب می داشت و نزد خود می خواند و او اخبار و احوال حضرت رضا علیه السلام را برای ذوالریاستین و مأمون نقل می کرد. به این سبب متزلت او نزد آنان زیاد شد و از احوال حضرت رضا علیه السلام چیزی از آنها پوشیده نمی ماند تا آن که مأمون او را دربان آن حضرت قرار داد و او از رفت و آمد مردم نزد آن بزرگوار جلوگیری می کرد، مگر آنان را که خود دوست می داشت، و بر حضرت رضا علیه السلام تنگ می گرفت و آن جناب در خانه خود تکلم به چیزی نمی فرمود، مگر آن که هشام به مأمون و ذوالریاستین خبر می داد.^(۲)

دستخط امام بر عهدنامه ولایته‌هدی

امام رضا علیه السلام در دست نوشته خویش بر سند ولایته‌هدی، مواضع خود را نسبت به پذیرش این منصب اعلام می کند.^(۳) از آن جا که متن این سند از سوی مأمون

ص: ۱۶۶

- ۱- دکتر شیبی، در کتاب خود می نویسد: «امام رضا علیه السلام پس از ولیعهد شدن دیگر تنها نبود، بلکه اهل سنت، زیدیه و دیگر فرقه های متخاصل شیعه مخالفان حکومت عباسی همه بر امامت و رهبری وی اتفاق کردند.» ر.ک. به: الصله بین التصوف والتثیع، ص ۲۵۶ به نقل از جعفر مرتضی حسینی، زندگانی سیاسی هشتاد و هشتین امام، ص ۱۳۷.
- ۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ و ۹/۳۹۳.
- ۳- جهت اطلاع از متن کامل عهدنامه ولایته‌هدی و دستخط امام علیه السلام بر پشت آن. ر.ک. به: یادداشت شماره ۴.

تنظيم شده بود، قبل از هر گونه اظهار نظری درباره دست نوشته حضرت باید به شرایط زمانی و موقعیتی که امام علیه السلام در آن قرار گرفته بود توجه کنیم، در چنان

شرایطی است که می توان به ارزش واقعی و مفاد دست نوشته حضرت رضا علیه السلام پی برد، بخصوص زمانی که قرار بود این سند در سراسر قلمرو حکومت عباسی منتشر شود.

امام علیه السلام در پشت عهدنامه اولین سطر را با این عنوان آغاز می کند: «ستایش مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می دهد». ^(۱) و می افراشد: «او از خیانتهای چشم و آنچه در دلهاست آگاه است و درود بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش». اشاره به آگاهی خداوند از خیانتهای آشکار و پنهان در مقدمه کلام، و نیز درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش که در واقع شهادت به حقائیقت آل علی علیه السلام است در آن زمان پراهمیت بود و این اقدام هیچ گاه در مجالس و اسناد رسمی آن زمان معمول نبود. حضرت با عبارت «امیرالمؤمنین ^{〔مأمون〕} حق ما را که دیگران نشناختند شناخت». ^(۲) اثبات حقائیقت خاندانش را کامل می کند. این عبارت اخیر گرچه در ظاهر، ستایش مأمون است زیرا که به «حقائیقت خاندانش» آگاهی یافته، اما در حقیقت نکوهش آنانی است که حق خاندانش را ضایع کردند، و منظور از «دیگران» در کلام حضرت و یا به تعبیر بهتر «حق ناشناسان»، پدران و خاندان مأمون است که به حقائیقت اهل بیت آگاهی نیافتند و رهبری و امامت مسلمانان را که حق آنها بود غصب کردند.

امام در عهدنامه ولايتعهدی می نويسد: «مأمون ولايتعهدی و خلافت را در اختيار من قرار داد، تا اگر بعد از او زنده ماندم اين منصب از آن من باشد». ^(۳) و سپس به دنبال آن می افراشد: «هر کس پیمانی را بشکند وعهدی را نقص کند احترام خود را از بين بrade و موقعیت خود را از داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده و به همین روش در گذشته

ص: ۱۶۷

-
- ۱- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب چاپ نجف، ۳/۴۷۳.
 - ۲- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب چاپ نجف، ۳/۴۷۴.
 - ۳- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب چاپ نجف، ۳/۴۷۴.

عمل شده...»^(۱) نقض پیمان و پیمان شکنی بعد از عبارت «مأمون خلافت را در

اختیار من قرار داده» عبارت «اگر بعد از او زنده بمانم» را پررنگ و معنی دارتر می کند.

شیخ صدق می نویسد: امام در مجلس ولایته‌هدی در ادامه فرمود: «... پیشینیان عهد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را نقض کردند و آن جناب صبر کرد و بعد از آن اعتراض فرمود بر کسانی که این گونه اعمال شنیع مرتكب شدند...» و سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: «نمی دانم نسبت به من چگونه رفتار کنند و نسبت به شما (شیعیان) چه نوع عمل شود.»^(۲)

عطاردی نیز می گوید امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پایان دستخط خود

می افراید: «در صورتی که جفر و جامعه برخلاف این کار (ولایته‌هدی) حکم می کنند و نمی دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شما چه خواهد گذشت...»^(۳)

این عبارت اخیر علاوه بر گویا بودن کراحت امام از پذیرش ولایته‌هدی بیانگر نگرانی آن حضرت از سرنوشت خود و امت و نیز خطراتی که آنها را ممکن است در آینده تهدید کند می باشد که خود گواه روشنی است بر ماهیت ولایته‌هدی.

علاوه بر ماجراهی پذیرش ولایته‌هدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام وقایع دیگری

نیز در مرو روی داد که از یک سو متأثر از ماجراهی ولایته‌هدی و از سوی دیگر روشنگر ماهیت آن است. این حوادث عبارتند از ماجراهی دعای باران، برپایی نماز عید و سلسله بحث و جدل‌هایی که در مجلس مأمون و مسجد جامع مرو روی داده است.

دعای باران

علی بن محمد بن سیار روایت می کند هنگام ولایته‌هدی حضرت رضا علیه السلام مدتی

باران نبارید. گروهی از اطرافیان مأمون که مخالف حضرت رضا علیه السلام

بودند، این موضوع را با ولایته‌هدی حضرت پیوند داده به مأمون گفتند از زمان ورود علی بن

ص: ۱۶۸

-
- ۱- ابن شهرآشوب، مناقب، ۴۷۴/۳.
 - ۲- شیخ صدق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۸۶/۲.
 - ۳- عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام ص ۱۶۴.

موسی به مرو و ولیعهد شدنش خداوند باران را از ما قطع کرده است. مأمون از این سخن ناراحت شد و از آن حضرت خواست تا از خداوند طلب نزول باران رحمت کند. حضرت رضا علیه السلام در روز دوشنبه به سوی صحراء حرکت کرد و مردم نیز از خانه های خود بیرون آمدند و حضرت بعد از حمد و سپاس خداوند فرمود: بار خدایا تو، ما اهل بیت را بزرگ داشتی و ما را مورد احترام عموم قرار دادی، آنان به ما توسل می جویند و از طریق ما فضل و رحمت تو را طلب می کنند و در انتظار نعمت و احسان تو هستند، خداوندا اکنون باران رحمت خود را بر این مردم نازل و آنها را از نعمت خود بهره مند گردان، باران خود را هنگامی که مردم به خانه های خود بازگشتهند فرو فرست.

علی بن محمد بن سیّار در ادامه روایت خود می افزاید: سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را براستی برانگیخت، پس از دعای آن حضرت بادها وزیدن گرفت و ابرها به هم پیوست و رعد و برق پدید آمد و مردم مانند افرادی که از باران فرار می کنند از جای برخاستند و به سوی خانه های خود روان شدند... و هنگامی که جمعیت به خانه های خود رسیدند باران شروع شد.^(۱)

مخالفان ولایته‌هدی

عباسیان با نگرانی ماجراهی ولایته‌هدی را تعقیب می کردند، مخالفان سیاسی مأمون در بغداد، در همان سال که خبر واگذاری ولایته‌هدی به علی بن موسی الرضا علیه السلام منتشر شد، دست بیعت به سوی منصور بن مهدی، عمومی مأمون دراز کردند.^(۲) اما منصور، بیعت آنها را واگذاشت و فرمانداری بغداد را عهده دار شد. عباسیان گرد ابراهیم بن مهدی را گرفتند و با وی بیعت کردند تا مبادا بعد از

مأمون خلافت از خاندان آنان خارج شود. آنها ابراهیم بن مهدی را، امیر المؤمنین، خلیفه و ولیعهد خوانند.^(۳)

ص: ۱۶۹

۱- نقل به اختصار از عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۵-۱۴۳. همچنین سید خلیل نجفی یزدی، مناقب اهل بیت علیه السلام، ۱۹۴-۲/۵.

۲- ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/۲۶۷.

۳- ر.ک. به: ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/۸-۲۶۷؛ طبری، تاریخ طبری چاپ بیروت، ۱۳۹/۵ و (ترجمه فارسی)؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۴۴۱؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۱۳۰؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۸.

می‌ورزیدند، بلکه این نارضایتی در میان نزدیکان مأمون و عباسیانی که دست وی را هنگام بیعت به گرمی فشرده بودند نیز رواج داشت. سرشناسترین این گروه اخیر، عیسی بن یزید جلوه‌ی (۱) علی بن ابی عمران و ابویونس بودند که تا پای جان دست از مخالفت برنداشتند و به گفته شیخ صدوق در جلسه‌ای که مأمون آنها را برای بیعت با علی بن موسی الرضا علیه السلام فرا خواند، آنها یکی پس از دیگری امتناع کردند و مأمون دستور داد آنها را گردن زند (۲). علاوه بر عباسیان از میان شیعیان نیز افرادی با ماجراه ولایته‌هدی به مخالفت برخاسته از حضرت رضا علیه السلام در این باره توضیح می‌خواستند، و آن حضرت با ادله کافی آنها را نسبت به حقایق و ماهیت ولایته‌هدی و اکراه و اجباری که وی در پذیرش آن داشت آگاه می‌کرد. راوندی در الخرائج والجرائح گزارشی از مخالفان حضرت رضا علیه السلام که قصد کشتن ایشان را داشتند ارائه می‌دهد که این موضوع خود نشانگر آن است که در عصر امام علیه السلام نیز

ماجرای ولایته‌هدی سوئی انگیز و مسأله دار بوده است.

صاحب خرائج به نقل از محمدبن زید می‌نویسد: در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم زمانی که ولیعهد مأمون بود. مردی از خوارج که کاردی مسموم در دست داشت وارد شد او به دوستان خود گفته بود نزد کسی می‌روم که مدعی است

پسر

ص: ۱۷۰

۱- عیسی بن یزید جلوه‌ی را برخی به اشتباه فرستاده مأمون برای عزیمت امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو دانسته‌اند، شیخ مفید در الارشاد و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین منشأ این اشتباه هستند و سایر منابع از جمله روشه الواعظین که به نظر می‌رسد مأخذ اصلی آن الارشاد است، این اشتباه را تکرار کرده‌اند. بررسی کنید: شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۰؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین ترجمه رسولی محلاتی، ص ۵۲۳؛ فتال نیشابوری، روشه الواعظین، ص ۳۶۹.

۲- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۸۹. ابن اثیر در شرح حوادث سال ۲۰۵ گزارشی ارائه می‌دهد که حاکی از زنده بودن عیسی جلوه‌ی در این سال است. وی می‌نویسد: مأمون او را برای جنگ با «قوم زط» اهالی سند روانه کرد. ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰۳۰۶.

پیغمبر است و ولیعهد مأمون شده، ببینم چه دلیل قانع کننده داشت قبول می کنم و گرنه مردم را از دستش آسوده می نمایم. هنگامی که او وارد شد، حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: جواب سولت را می دهم مشروط بر این که یک شرط را پذیری، گفت چه شرطی را؟ فرمود: به شرط این که اگر جوابت را دادم و قانع شدی کارده را که در آستین پنهان کرده ای بشکنی و دور بیندازی. آن مرد متحیر ماند و کارد را خارج کرد و دسته اش را شکست. آن گاه پرسید چرا ولایتعهدی این ستمگر را پذیرفتی با این که آنها را کافر می دانی؟ و تو پسر پیامبری، چه چیزی تو را بر این کار ودادشته است؟

امام فرمود: بگو ببینم آیا اینها در نظر تو کافرند، یا عزیز مصر و اطرافیانش، مگر اینها به وحدانیت خدا قایل نیستند، با این که آنها نه خدا را می شناختند و نه موحد بودند، یوسف هم خود و هم پدرش پیامبر بودند، ولی به عزیز مصر که کافر بود گفت: مرا وزیر دارایی خود قرار ده که مردی وارد و امین هستم و با فرعونها نشست و برخاست می کرد. من از اولاد پیامبرم، مرا به این کار مجبور کردند و به زور وادر کردند، چرا کار مرا نمی پسندی و از من خوشت نمی آید. گفت: ایرادی بر شما نیست و من گواهی می دهم که تو پسر پیامبری و راست می گویی.^(۱)

برپایی نماز عید

علی بن ابراهیم از یاسر خادم و ریان بن ابی صلت نقل می کند^(۲) که: پس از آن که مأمون حضرت را به ولایتعهدی منصوب کرد، چون عید پیش آمد مأمون کس به نزد آن حضرت فرستاد که سوار شود و برای خواندن نماز عید و خطبه آن بیرون رود. حضرت برای مأمون پیام داد که تو خود شروطی که میان من و تو است در پذیرفتن

ص: ۱۷۱

-
- ۱- مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۷-۴۶. مقایسه کنید با مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۲۴. شیخ صدق و دیگران نیز این روایت را با تفاوت‌هایی نقل کرده اند. شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۷۹.
 - ۲- اصول کافی، این روایت را به نقل از «یاسر خادم» آورده است. شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۷.

ولیعهدی می دانی. (قرار بر این بود که من از این گونه امور معاف باشم)^(۱) مرا از نماز

خواندن با مردم معذور دار. مأمون گفت جز این نیست که می خواهم دلهای مردم در ولیعهدی شما مطمئن و محکم شود و هم بدین وسیله فضل و برتری تو را بشناسند. و پیوسته فرستاد گان در این باره میان آن حضرت و مأمون بودند. حضرت پیغام داد، اگر مرا معذور داری دوست تر دارم و اگر معذورم نداری، من چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (برای نماز عید) بیرون رفتند، بیرون خواهم رفت. مأمون گفت هر طور می خواهی برو و به سرلشکران، پرده داران و دیگر مردمان دستور داد که با مداد برای نماز به در خانه حضرت رضا علیه السلام بروند.

راوی گوید: مردم برای دیدار حضرت رضا علیه السلام بر سر راهها و بالای بامها نشسته بودند و زنان و کودکان نیز همگی بیرون ریخته و چشم به راه آمدن آن حضرت بودند و همه سرلشکران و سربازان نیز به در خانه آن بزرگوار آمدند و سوار بر مرکباهای خود ایستاده بودند تا این که آفتاب زد. پس حضرت رضا علیه السلام غسل کرد و جامه خویش پوشید و عمame سفیدی از کتان بر سر بست و یک سر آن را به سینه و سر دیگر آن را میان دو شانه انداشت و کمی عطر نیز بزد. آنگاه عصایی مخصوص به دست گرفت و به همراهان و مواليان خود فرمود شما نیز چنین کنید که من کردم پس آنان (همان کردند که حضرت دستور فرموده بود) و به همراه او آمدند و آن حضرت پای بر亨ه در حالی که زیر جامه خود را تا نصف ساق پا بالا-زده و دامن لباسهای دیگر را به کمر زده بود به راه افتاد. اندکی بعد سر به سوی آسمان بلند کرد و تکبیر گفت.^(۲) و همراهان و مواليان او نیز تکبیر گفتند، سپس به راه افتاد تا به در

خانه رسید.^(۳) سربازان که حضرت را بر آن حال و هیأت دیدند همگی از مرکبها فرود آمده کفشهای خود را بیروند آوردهند و خوشحالترین آنان در آن وقت کسی بود که چاقویی همراه داشت که بدان وسیله بند کفش خود را برد و پا بر亨ه شود، پس

ص: ۱۷۲

-
- ۱- شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۷.
 - ۲- «چهار تکبیر گفت» شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۸.
 - ۳- سپس حضرت رضا علیه السلام درآمد و نزد در ایستاد و فرمود: اللہ اکبر، اللہ اکبر علی ما هدانا، اللہ اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام، الحمد لله علی ما أبلانا راوی گوید ما هم صدا را می کشیدیم و می گفتیم. شیخ کلینی، اصول کافی، ۲/۴۰۸.

حضرت علیه السلام تکبیر گفت^(۱) و مردم نیز با او تکبیر گفتند (و چنان صدایی از تکبیر مردم بلند شد) که گویا آسمان و در دیوار با او تکبیر می گفتند. مردم که حضرت رضا علیه السلام را با آن حال دیدند و صدای تکبیرش را شنیدند، چنان صدای را به گریه بلند کردند که شهر مرو به لرزه درآمد، خبر به مأمون رسید، فضل بن سهل ذوالریاستین گفت، ای امیر المؤمنین اگر علی بن موسی الرضا علیه السلام با این وضع به مصلی برود مردم شیفته او خواهد شد (و ممکن است بر ما بشورند و خون ما را بربزنند) پس کسی را نزد او فرست که بازگردد. مأمون کس فرستاد و گفت: ما شما را به زحمت و رنج انداختیم و ما خوش نداریم که سختی و رنج و مشقتی به شما برسد شما بازگردید و هر کس که همیشه با مردم نماز می خوانده اکنون نیز نماز عید را خواهد خواند. حضرت رضا علیه السلام کفش خود را طلبیده و پوشیده، آن گاه سوار مرکب شده و بازگشت و آن روز مردم پراکنده شدند و نماز عید مرتبی خوانده نشد.^(۲)

ملاحظاتی پیرامون ماهیّت ولايتمدی و شهادت حضرت رضا علیه السلام

ماهیّت ولايتمدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام موضوعی است که کمتر مورد توجه مورخان و نویسنده‌گان قرار گرفته است. بیشتر علاقه مورخان به وقایع نگاری و شرح رخدادهای ماجراهای ولايتمدی معطوف شده است.

بحث و اظهارنظر پیرامون علل و شرایط پذیرش ولايتمدی و فرجام آن (شهادت حضرت رضا علیه السلام) غالباً با نگاهی یک جانبه و با انگیزه‌ای واحد و بی توجه به سایر انگیزه‌ها، شرایط و موقعیت‌های مختلف دیده شده است.

این نوع نگرش در بررسیهای تاریخی، مورخ را از رسیدن به حقایق نهفته در روح

صف: ۱۷۳

-
- ۱- حضرت پیاده راه می رفت و در سر هر ده قدم می ایستاد و تکبیر می گفت. شیخ کلینی، اصول کافی، ۴۰۸/۲.
 - ۲- شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۶-۲۷؛ ملا- باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۲۳؛ فتال نیشابوری، روضه الواقعین، ص ۳۷۳ به بعد؛ عطاردی، مسنند الامام الرضا علیه السلام، ۹۳/۱؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۶۵۵-۶؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ۷-۳۲۶؛ اختیار معرفه الرجال، ۴۹۱/رجال نجاشی، ص ۳۱۵، میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ۴۴/۳؛ مسعودی، اثبات الوصیه ترجمه نجفی، ص ۷-۳۹۶؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۹/۳-۴۷۸.

حوادث بازداشت و او را با استنباطی سطحی و تک بعدی از حادثه ای چند جانبه، پیچیده و عمیق تنها می گذارد.

در رابطه با ماهیت ولایته‌دی بطور کلی دو نوع نگرش در میان مورخان و نویسنده‌گان رواج دارد. عده ای خاستگاه مأمون را از طرح ولایته‌دی، کاملاً صادقانه یافته اند و به همین دلیل، شهادت امام رضا علیه السلام را نیز بدون دخالت مأمون و بدور از اراده او و یا آن را توطئه عباشیان متعصب و مخالفان سیاسی امام رضا علیه السلام و مأمون می دانند و یا اصولاً آن را، مرگی طبیعی قلمداد می کنند. گروه دیگر خاستگاه مأمون را از مسئله ولایته‌دی، کاملاً مکارانه و سیاسی می پنداشند و شهادت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را نیز توطئه از پیش طراحی شده ای می دانند که مأمون با ماجراهای ولایته‌دی از همان ابتدا آن را ترسیم کرده بود.

منشاً اختلاف میان مورخان، با قطع نظر از گروهی که با پیش فرض‌های خوشینانه و یا بدینانه نسبت به مأمون خواسته اند از او چهره ای عظیم و تاریخی، حتی یک شیعی مخلص و بشدت علاقمند به حضرت رضا علیه السلام و خاندان رسالت ترسیم کنند و یا از او تصویری کاملاً سیاه و منفور بسازند^(۱)، از آنجا ناشی می شود که موقعیتهاي

مختلف و تحولات اوضاع و انگیزه‌های گوناگون را در بستر حوادث نادیده انگاشته اند. در این باره بیش از این سخن خواهیم گفت، امّا آنچه بطور کلی می توان بیش از همه در زاویه دید مورخان نسبت به ماجراهای ولایته‌دی موثر دانست، ماجراهای شهادت حضرت رضا علیه السلام است که معمولاً با قیاس ساده ای می توان آن را کشف کرد. غالب مورخانی که شهادت حضرت رضا علیه السلام را دسیسه ای از سوی

مأمون قلمداد کرده اند، طرح ماجراهای ولایته‌دی را نیز توطئه ای حساب شده و زیرکانه از سوی مأمون برای نابودی شخصیت سیاسی مذهبی امام علیه السلام و ... قلمداد

کرده اند. دسته دیگر طرح ولایته‌دی را خاستگاه واقعی مأمون می پنداشند و معتقدند که مأمون خالصانه قصد سپردن خلافت به حضرت رضا علیه السلام را داشت و

ص: ۱۷۴

۱- یکی از دلایلی که مورخان غربی و غیر شیعی را مقاعد ساخته که شیعیان همواره در پی فرصتی هستند تا ثابت کنند امامانی که در جنگ شهید نشده اند، توسط مخالفان و دشمنان دین مسموم شده اند از این نوع نگرشها ناشی می شود. به عنوان نمونه، ر.ک. به: اشپولر، تاریخ ایران، ۱/۹۶.

نوعاً ماجراً شهادت آن حضرت را از سوی مأمون که با قصد واگذاری خلافت در تناقض دیده اند، انکار کرده و آن را توطئه‌ای طراحی شده از سوی بنی عباس خشم آلد.^(۱) و یا مرگی طبیعی قلمداد کرده اند. طبری و مسعودی علت وفات علی بن موسی علیه السلام را مرگ ناگهانی و به خاطر افراط در خوردن انگور می‌دانند.^(۲) یعقوبی نیز با کمی تردید بی آن که مسموم شدن امام علیه السلام را به مأمون و یا عمال او نسبت دهد وفات حضرت را چنین توجیه می‌کند:

بیماری علی بن موسی الرضا علیه السلام بیش از سه روز نبود و گفته می‌شد علی بن هشام انار مسمومی به او خوراند و مأمون بر مرگ وی سخت بی تابی نشان داد. ابوالحسن بن ابی عباد در ادامه نقل می‌گوید: مأمون را دیدم که قبایی سفید در برداشت و در تشییع جنازه رضا سر برخene میان دو قایمه نعش، پیاده می‌رفت و می‌گفت: ای ابوالحسن پس از تو، به چه کسی دلخوش باشم و سه روز نزد قبرش اقامت گزید و هر روز قرص نان و مقداری نمک برای او می‌آوردند و خوراکش همان

بود و در روز چهارم بازگشت.^(۳)

حمدالله مستوفی، ابن طقطقی و ابن حجر از جمله کسانی هستند که تصريح می‌کنند امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به فرمان مأمون زهر دادند و مسموم کردند.^(۴) ابن اثیر با این که یک مؤرخ سنی مذهب است هر دو نقل را ذکر کرده است، در جایی می‌نویسد حضرت به خاطر افراط در خوردن انگور وفات کرد و در جایی دیگر به مسموم کردن او تصريح می‌کند.^(۵)

اربیلی که از مؤرخان شیعی است در کشف الغمہ فی معرفة الائمه بطور کلی منکر مسموم شدن حضرت توسط مأمون می‌شود، منشأ استدلال وی نقلی است از

ص: ۱۷۵

-
- ۱- امیرعلی، روح الاسلام، ص ۲۸۶.
 - ۲- جریر طبری، تاریخ طبری، ۱۴۶/۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ۴۴۲/۲.
 - ۳- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۷۱/۲.
 - ۴- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۰۵؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب چاپ حیدرآباد، ۳۸۷/۷.
 - ۵- ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۲۹۳/۱۰.

علی بن طاووس به شرح ذیل:

از شخصی که به او اعتماد دارم شنیدم که سید رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله عليه مخالف بود که مأمون حضرت رضا علیه السلام را مسموم کرده باشد، با این که او بسیار مطالعه می کرد و این مطلب را زیاد بررسی و جستجو می نمود. از چیزهایی که نظر سید را تقویت می کند همین است که مأمون خیلی به امام علاقه داشت و او را بر فرزندان و خویشان خود مقدّم داشته و برای ولایت‌عهدی انتخاب کرده بود... از آن گذشته ما قبول نداریم که اگر سوزن در انگور فرو کنند، انگور مسموم می شود. علم طب نیز این مطلب را نمی پذیرد، خدا از همه چیز با اطلاع است.^(۱)

از میان تذکره نویسان معاصر که متأسفانه بی هیچ گونه سند و مأخذی^(۲) ماجراي

ولایت‌عهدی و شهادت امام علی بن موسی علیه السلام را تحلیل کرده، جواد فاضل است وی از جمله کسانی است که عمیقاً معتقد است قصد مأمون از ولایت‌عهدی امام کاملاً خالصانه بوده و بشدت منکر دست داشتن مأمون در قتل امام می شود و آن را به آل عباس نسبت می دهد و با ارائه ده دلیل که گاه فاقد ارزش تاریخی است می کوشد مأمون را از این اتهام مبرا کند. او در جایی می گوید:

وقتی ما از عبدالله بن مأمون یاد می کنیم نام یک شخصیت عظیم تاریخی را به زبان می آوریم... او کودک و یا دیوانه نبود که یک روز پسر عم عالی مقام خود، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایت‌عهدی خویش برگزیند و روز دیگر مسمومش سازد... پس این اقدام از جانب مأمون جز ارادت و محبت شدید او نسبت به امام رضا مایه نمی گیرد و خیلی عجیب است که گفته شود مأمون در عین ارادت و محبت نسبت به امام رضا کمر به قتلش بسته و خون پاکش را برخاک ریخته باشد... آیا معهذا سزاوار بود مردی مانند مأمون احمقانه شخصیت شریف و عزیز و در عین

ص: ۱۷۶

-
- ۱- به نقل از مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۷-۲۸۶. وی در ادامه طرح این موضوع، نظریه اربلی را رد می کند.
 - ۲- آنچه مسلم است منشأ تحلیل این تذکره نویس استدلالی است که بعضی از جمله اربلی در کشف الغمہ به نقل از ابن طاووس کرده اند و حتماً این دو مأخذ نیز به پیروی از آنچه ابن جوزی در تذکره الخواص آورده می باشد. (در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت).

حال آرام و بی سر و صدایی(؟) مانند علی بن موسی الرضا علیه السلام را جبراً به

ولایتعهدی برگزیند و بعد خائنانه زهرش بدهد... مأمون دوستان و دشمنان خود را خوب می شناخت و می دانست که اگر علویهای عربستان (؟) دسته جمعی بر ضدش نهضت کنند شخص علی بن موسی الرضا اهل این نهضتها نیست (!!!) خیلی بعید است که مردی شیعی مذهب (مأمون) بدون هیچ علت و سببی امام خود علی بن موسی الرضا را به قتل برساند و در این جنایت فظیع و فجیع هیچ هدف مادی و معنوی هم نداشته باشد... زهری که به کام امام ریخته شد در دانه های انگور دوانیده شده بود و گفته می شود که فشرده انار را با زهر درآمیخته بودند. قاتل امام علیه السلام یعنی آن کس که این جنایت را توطئه و اعمال کرد (؟) مسلمًا از آل عباس بود. ولی بسیار بعید و حتی محال می نماید که عبدالله مأمون مرتکب این جنایت عظیم شده باشد.

(۱)(!)

نحوه شهادت امام آن گونه که مشهور است توسط مأمون طراحی شد. او ابتدا به امام انگور داد و حضرت بر اثر آن مسموم و بیمار شد. برخی گفته اند خود مأمون نیز بیمار شد، اما بیماری او کوتاه بود، هنگامی که امام بر اثر خوردن انگور مسموم رنجور شد، مأمون، عبدالله بن بشیر را فرمان داد تا ناخنها خود را بلند نگه دارد و

پیش از آن که به نزد امام رود، مقداری موم که زهرآلود بود به وی داد تا به دستانش بمالد (۲) آنگاه برای دیدار امام نزد ایشان رفت. امام در بستر بود و مأمون دستور داد سبدی انار آماده کردند و از عبدالله بن بشیر خواست تا انار را دانه کرده و با دستانش

(که زهرآلود شده بود) آن را بفسارد و سپس اصرار کرد که امام آن را بخورد... این ماجرا با اختلاف در منابع تاریخی، تذکره ها و کتابهای مناقب آمده است. (۳)

ص: ۱۷۷

۱- جواد فاضل، معصومین چهارده گانه علی بن موسی الرضا علیه السلام ص ۱-۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۸. نقل مطلب مذکور صرف برای آشنایی خوانندگان با دیدگاههای برخی از تذکره های جدید است. جهت اطلاع بیشتر، ر.ک. به: احمد امین، ضحی الاسلام، ۳/۲۹۶؛ محمود صبحی، نظریه الامامه، ص ۳۸۷.

۲- در برخی تواریخ به جای موم «تمر هندی» آمده است.

۳- شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۴۸۷؛ میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ۳/۴۸ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۶۵۸ به بعد؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸.

به اعتقاد ما سهم عمدۀ ای از این اختلافات بی توجهی مورخان به تغییر شرایط و موقعیتهاست که انگیزه واگذاری ولایت‌عهدی را دچار ماهیّتها و خاستگاه‌های مختلف کرده است. طبیعی است که هیچ گاه نمی‌توان با نظریه واحدی به ماجراستگاه مأمون از واگذاری خلافت و یا ولایت‌عهدی، کاملاً صادقانه بوده است؟ و یا کاملاً مکارانه طراحی شده است؟ و اگر چنین و یا چنان بوده، چرا و چگونه می‌توان برخوردها و مواضع مختلف مأمون را که پاره ای از روی محبت و علاقه هر چند در ظاهر، و پاره ای از سر تدبیر سیاسی، محافظه کارانه و منفعت طلبانه، و پاره ای از روی خشم و کینه تحلیل و یا توجیه کرد. برای پاسخ به این پرسش ابتدا باید شرایط و موقعیتهاستگاه مأمون تحت تأثیر آنها به حوادث می‌نگریسته، ارزیابی کنیم.

بررسی چند موقعیت

موقعیت اول: دوران بحران و طرح اندیشه اولیه ولایت‌عهدی (خلافت)

همچنان که در بحث طراح ولایت‌عهدی گفته شد، مأمون هنگامی تصمیم گرفت «خلافت مسلمین را به محلی که خداوند قرار داده است، بازگردداند»^(۱) که خود در شرایطی کاملاً بحرانی قرار داشت. سپاه و لشکریان او رو به هزیمت گذاشته بودند و هر ثمه بن اعین گریخته بود. مرکز حکومت او؛ خراسان توسط صاحب السریر تهدید می‌شد و عیسی بن ماهان سردار سپاه محمّد بن امین به قصد دستگیری او عازم بود، تا او را به بغداد نزد امین برد و مأمون در اندیشه پناهندۀ شدن به امیر کابل بود.^(۲)

مأمون در چنین وضعیتی تصمیم می‌گیرد، حکومت و خلافت را به جایگاه اصلی آن که حق اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام است بازگردداند. خاستگاه مأمون در این

صفحه: ۱۷۸

-
- ۱- شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۶؛ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۱.
 - ۲- ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ۱۰/۲۱۷؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۴۴۱-۴۳۶؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۲-۴۵۰؛ مسعودی، مرّوج الذهب، ۲/۳۹۱؛ شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۹۱؛ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۲؛ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲۶/۱۲۴-۱۲۴.

زمان بنابر اعتراف و اقرار خود که «با نیت پاک، با خدای خود عهد کردم»، صادقانه به نظر می‌رسد.

موقعیت دوّم: دوران تلاطم سیاسی و نیاز به عامل توازن و تعديل

بعد از کشته شدن محمد امین در محرم (صفر) سال ۱۹۸ و بازگشت قدرت به مأمون، فضل بن سهل که شاهد این اعتراف بوده است، عهد و نذری که مأمون با خدای خود بسته بود، به او خاطر نشان می‌کند. این که فضل بن سهل با چه انگیزه‌ای این عهد را یادآور می‌شود نیاز به بررسی جداگانه‌ای دارد، ولی بی‌شک همانگونه که منابع خبر می‌دهند تمایل فضل بن سهل نسبت به انتقال خلافت از عباسیان به علویان قابل تأمل است و فضل بن سهل عامل مهمی در این

تصمیم‌گیری به شمار می‌رود.

فضل بن سهل خواست که خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان منتقل سازد و به مأمون گفت: در حضور من نذر کرده بودی و سوگند خورده بودی که اگر خداوند حکومت را از برادرت به تو بازگرداند ولايتعهدی را به علویان بسپاری.^(۱)

بی‌شک مأمون در این زمان در شرایط اولیه خود، یعنی در شرایطی کاملاً بحرانی که با خدای خود عهد و پیمان بسته بود قرار نداشت، زیرا عامل تهدید کننده حیات و قدرت سیاسی او؛ محمد امین از میان رفته بود، اگر چه سایر عوامل تهدید کننده ای که از قبل و یا همزمان با جنگ میان او و برادرش ظهور کرده بودند همچنان پابرجا بودند مانند خیزش علویان که همچون آتش زیر خاکستر کانونهای قیام را در پهنه قلمرو غربی حکومت وی گرم می‌کرد با وجود این آیا در چنین شرایطی مأمون همچنان بر نیت پاک خود باقی مانده بود؟ آنچه از ظاهر رخدادها به دست می‌آید چنین است:

مأمون به طاهر و هرثمه نامه نوشت که مومن (ولیعهد سوم) را از ولايتعهدی خلع کنند و هر دو در ماه ربیع الاول سال ۱۹۸ او را از ولايتعهدی خلع کردند.^(۲)...

ص: ۱۷۹

-
- ۱- ابوالفصل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۲؛ شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۶.
 - ۲- ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ۱۰/۲۳۱. چنانچه خلع مومن از ولايتعهدی و تصمیم بر سپردن این مقام به حضرت رضا علیه السلام در یک سال انجام شده باشد این ماجرا در سال ۱۹۸ روی داده است در حالی که می‌دانیم فرستادگان مأمون برای عزیمت امام به مردو، در سال ۲۰۰ به مدینه آمدند و پیمان ولايتعهدی در رمضان ۲۰۱ منعقد گردید.

مأمون چون در خاندان بنی عباس و علویان غور کرد کسی سزاوارتر از علی بن موسی علیه السلام نیافت...[\(۱\)](#)

مأمون در پاسخ به فضل بن سهل می گوید: «این کار به صواب است.» و سپس تصمیم می گیرد آن عهد و پیمان را عملی کند. این یک بُعد ماجرا است ابعاد دیگر

این ماجرا را می توان از شرایطی که مأمون بعد از پیروزی با آن رو برو شد دریافت. در سال ۱۹۸ نصر بن سیار، در نواحی حلب سر به شورش برداشت و سپاه طاهر را تا «رقه» وادرار به عقب نشینی کرد. حسن هرشی با شعار «الرضا من آل محمد» در عراق خروج کرد. ابن طباطبا در سال ۱۹۹ در کوفه قیام کرد و ابوالسرایا (سری بن منصور) که از فرماندهان سپاه هرثمه بن اعین بود به او پیوست و دامنه این قیام بشدت بالا گرفت به طوری که سایر علویان به این نهضت پیوستند و سرانجام در ایالت بصره و اهواز زید بن موسی بن جعفر علیه السلام، در یمن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام، در فارس اسماعیل بن موسی بن جعفر، در مکه حسن بن افطس و در مدائن محمد بن سلیمان به قدرت رسیدند و دیری نپایید که شهرهای دیگر نیز در امواج این خیزشها و شورشها سقوط کرد، مدینه (حجاز) به دست محمد بن جعفر افتاد و احمد بن عمر بن خطاب ربیعی بر نصیبین و توابع آن چیره شد. در موصل سید بن انس، در میافارقین موسی بن مبارک یشکری، در ارمنستان عبدالملک بن حجاف سلمی، در آذربایجان محمد بن رداد ارزی، در عراق عجم (ایالت جبال ایران) ابودلف عجلی و...[\(۲\)](#)

ص: ۱۸۰

۱- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/۱۹۰؛ شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۵؛ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۳۱.

۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۲؛ ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰-۲؛ جریر طبری، تاریخ طبری چاپ تهران، ۱۳/۵۶۲۹، ۳۶۳۸، ۵۶۶۰ و (چاپ بیروت)، ۵/۱۲۳، ۱۳۷؛ مسعودی، مروج الذهب، ۴۱۸، ۴۰۱-۲/۲، ۴۴۲، ۴۴۱؛ دینوری، اخبار الطوال، ۴۴۳-۴۳۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین (ترجمه رسولی محلاتی)، نگاه کلی به قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا، ص ۴۹۷-۴۹۱ و ۵۰۱-۵۴۱ و سایر قیام علویان، ص ۴-۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۳۵؛ ابن عنبه، عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب چاپ بمبئی، نگاه کلی به قیام ابن طباطبا، ص ۱۵۲، ۲۰۵. سایر قیام علویان، ص ۸-۸، ۱۱۷، ۲۰۶، ۲۰۳-۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲/۱۱۵؛ زرکلی، الاعلام، ۹/۷۵ و ۵/۳۵۴.

علویان تنها منبع خطر به شمار نمی آمدند، بلکه خاندان عباسی نیز عاملی تهدیدکننده بودند. عباسیان اختلاف دیرینه ای با مأمون داشتند و متعصبان آنان

هیچ گاه او را یک عباسی اصیل ندانسته بلکه او را تنها یک کنیززاده به حساب می آوردند. کشتن امین و چرخاندن سر او در شهر، کانونهای توطئه را در بغداد گرمتر کرد و خشم عباسیان متنفذی را که در اطراف مادر امین (زبیده) گرد آمده بودند برانگیخت.^(۱)

این حوادث به همان اندازه که از اعتبار بنی عباس می کاست بر مهر و علاقه مردم نسبت به خاندان علی بن ابی طالب عليه السلام می افزود، مأمون در برابر پایگاه عباسیان در بغداد، مرو را انتخاب کرده بود، اگر چه نژاد ایرانی مادرش پشتوانه ای برای او در مرو و خوارزم بود اما این امتیاز در برابر نیروی قدرتمندی که در بغداد و سایر نواحی

حکومت عباسی بر ضد او دسیسه چینی می کرد، چندان جدی به حساب نمی آمد. در چنین شرایطی مأمون بنای چار حیات و بقای حکومت خود را تنها در حمایت از علویان دید، از این رو برخلاف میل عباسیان، ناگهان تغییر روش داده و بشدت متمایل به علویان شد. اگر چه مأمون پایگاهی در میان علویان نداشت و آنها در قیام خود او را به چشم یک غاصب می نگریستند، اما مأمون کوشید تا با تغییر موضع و نشان دادن گرایش زیاد به علویان تعادل و توازن سیاسی خود را برای مدت زمانی هر چند کوتاه حفظ کند.

در چنین طوفانی که مأمون در آن گرفتار بود، نزدیکی به علی بن موسی الرضا عليه السلام تنها راه نجات و یگانه روزن امید او بود، ولی این همسویی در چنین مرحله ای از زمان توأم با تمايل نبود. اگر چه مأمون قبلًا در توبه نامه خود با اندیشه ای پاک، در

ص: ۱۸۱

۱- مسعودی، مروج الذهب، ۲/۴۰۱-۳؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۱۶۲.

این باره با خدای خویش عهد و پیمان بسته بود، امّا بی شک در این شرایط آن اندیشه دگرگون شده بود. بر این اساس عباراتی همچون: علاقه شدید مأمون به امام باعث شد تا او را بر فرزندان و خویشان خود مقدم دارد و ولیعهد خود قرار دهد،^(۱) که اربلی به نقل از ابن طاووس در کشف الغمه آورده و یا ابن جوزی در

تذکره الخواص بیان داشته، سطحی و غیر محققانه است، چرا که مأمون در شرایط اولیه، خلافت و حیات خود را در حال نابودی می دید. اما در شرایط نوین که خلافت و حیات دوباره خود را به دست آورده بود بشدت نیاز داشت آن را با چنگ و دندان حفظ کند و تنها پیشنهاد خلافت و سپردن ولایته‌ی داشت آن را برآورده می ساخت زیرا نزدیکی جستن به آن حضرت هم رقبای عباسی را از صحنه خارج می کرد و هم مدعیان علوی را خلع سلاح می نمود.^(۲)

این موضوع را می توان از سخنان مأمون نیز دریافت. وی در پاسخ عده‌ای از مخالفان ولایته‌ی علی بن موسی الرضا علیه السلام که او را از مخاطرات این امر آگاه می کردند و می گفتند: مبادا این شرافت و عظمت را از خاندان بنی عباس خارج کنی که کاری بی سابقه در میان خلفا خواهد شد و اگر خلافت به خاندان علی علیه السلام منتقل شود خود و خانواده ات را نابود کرده ای می گوید: علی بن موسی به خاطر فاصله ای که با ما داشت مردم را به سوی خود می خواند، او را ولیعهد خود کردم تا مردم را به جانب من دعوت کند و اقرار به خلافت و زمامداری ما نماید و ...^(۳)

ص: ۱۸۲

۱- مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۲۸۶.

۲- میرخواند در تاریخ خود با نگاهی موشکافانه علت انتخاب علی بن موسی الرضا علیه السلام، را به ولایته‌ی علاقه و یا تمایل مأمون به علویان نمی داند بلکه با دیدی واقع بینانه می نویسد: در ایام خلافت مأمون از اطراف و اکناف ولایت اسلام، علویان خروج می کردند و مأمون از این جهت پیوسته ملول و دلتگ بود، سرانجام با عاقلان و اصحاب رأی در این باب مشورت کرد، رأیها بر آن قرار گرفت که یکی از اولاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام که آراسته به حلیه علم و زیور عمل باشد و لیعهد باید ساخت و فرعه اختیار بر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام افتاد... مأمون از این جهت امام رضا علیه السلام را برگزید که عباسیان بدانند پس از مرگ او خلافت به دست علویان است... میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ۴۲-۳/۳، ۴۷-۸.

.۴۵۸

۳- ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۲-۱۷۱.

هدف مأمون از واگذاری ولايته‌داری به علی بن موسى الرضا عليه السلام کاملاً روشن بود. او علاوه بر مأیوس کردن دسیسه چینان بغداد که سرگرم کودتایی بر ضد وی

بودند، قیامهای علوی را آرام ساخت و امام علی بن موسى الرضا عليه السلام را بلاگردان

قرارداد تا خود را از مخاطرات دشمنانش مصون نگه دارد. ولايته‌داری علی بن موسى الرضا عليه السلام در شرایطی که اقبال مردمی از بنی عباس فروکش کرده بود و خود نیز آهنگ جدایی از پیکره خاندان عباسی نواخته بود بیش از یک عامل بازدارنده برای مأمون کارایی داشت. مأمون در زیر لوای اقتدار معنوی امام به خود و حکومتش مشروعیت می‌بخشید. این اعتبار علاوه بر استحکام پایه‌های حکومت مأمون ضعف هویتی او را که ناشی از بی اصالتی خاندان مادری اش بود، جبران می‌کرد. آنچه منابع، درباره گرایش و اظهار علاقه مأمون به خاندان علی بن ابی طالب بیان کرده اند بدون در نظر داشتن موقعیتها یی که مأمون در آن قرار داشت و بی توجه به نیازمندی او برای رسیدن به شرایط مطلوب، جویندگان حوادث این برهه از تاریخ سیاسی اسلام را دچار نوعی تناقض می‌کند. پر واضح است که محور این تناقض را در پذیرش ولايته‌داری از سوی علی بن موسى الرضا عليه السلام نباید جست بلکه آن را باید در شخصیت مأمون یافت او سیاستکاری مکار بود و خود را فرهیخته ای وانمود می‌کرد که هدفی جز خدمت به خاندان علی بن ابی طالب و جبران ستمهایی که نیاکانش بر این خاندان روا داشته اند ندارد.^(۱)

مسلمان، پرهیزکاری او در نوجوانی نسبت به امین و سایر خلفای سلفش و اوقاتی که مأمون صرف فراگیری علوم می‌کرد و نیز سایر جنبه‌های فردی او که نوعی تقدس

صف: ۱۸۳

۱- ابن جوزی و اربلی از جمله مؤرخانی هستند که تحت تأثیر این ظاهر قرار گرفته اند و بی آن که در پی تحلیل همه جانبی ای برآیند راه ساده نگرانه ای نه خائنانه آن طور که بعضی به آنها نسبت داده اند را برگزیده اند و علاقه ظاهری مأمون به حضرت رضا عليه السلام و انتخاب ایشان به ولايته‌داری و نیز شیون و زاری کردن وی در مراسم تشییع امام علیه السلام مانع از آن شده که نقش مأمون در شهادت امام علیه السلام درست مورد توجه قرار گیرد و در نتیجه این نوع نگرش چهره واقعی مأمون و ماهیت ولايته‌داری از نگاه آنها دور مانده است. بررسی کنید: ابن جوزی، تذکره الخواص به ضمیمه مطالب السول فی مناقب آل الرسول، ص ۳۵۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۷-۲۸۶.

و تعالیٰ به او بخشیده بود از عواملی است که این چهره مأمون را قوت می‌بخشد و

این خصلتها در تحلیل و بررسیهای تاریخی، مورخان را به یک سونگری کشانده و آنها را از شناخت چهره واقعی مأمون بازداشته است. با انتخاب امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به ولایت‌عهدی، مأمون به اهداف عمده خود دست یافت. این عامل سوم اگر چه توأنسته بود در کوتاه مدت رقبای عباسی را از صحنه خارج کند و مدعيان علوی را خلع سلاح نماید، اما خود شرایط دیگری را فراهم آورد که عملًا مأمون را در ازای امتیازهای کوتاه مدت با شکست های اساسی روپرور ساخت. در واقع ولایت‌عهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای مأمون یک شمشیر دودم بود که دم آشکار آن در راستای اهداف مأمون قرار داشت (آن چنان که او محاسبه کرده بود) اما دم پنهان آن در مسیری بود که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آن را هدایت و رهبری می‌کرد (بی آن که امام علیه السلام خواسته باشد با پذیرش ولایت‌عهدی این موضع را اتخاذ کند، بلکه بعد از پذیرش تحمیلی ولایت‌عهدی، همچنان که از قبل موضع خود را درباره ولایت‌عهدی اعلام کرده بود، این سیاست را نیز بعدًا ادامه داد). هدف امام علی بن موسی الرضا علیه السلام همواره اثبات حقانیت ولایت و امامت خاندانش بود آن چنان که در طول مسیر سفرش از مدنیه به مردو شاهدش بودیم. حادثه نیشابور و حدیث سلسله الذهب و همچنین دست نوشته و بیانیه افشاگرانه امام در پشت عهdename و ولایت‌عهدی از جمله صریحترین موضعی است که امام علیه السلام اتخاذ کرد.

اهداف امام نه تنها شاهرگ حیاتی مأمون را می‌زد، بلکه ریشه های بنیادین حیات سیاسی حکومتی بنی عباس را یک جا قطع می‌کرد.

پرواضح است که مخالفت عباسیان متعصب بیجا نبود، آنها یا از سر تعصّبی که داشتند و یا براساس تحلیلهای حساب شده به این واقعیت پی برده بودند که ولایت‌عهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام یک خطر کاملاً جدی است و حتی بعضی از آنها تا پای جان برای اثبات این واقعیت با مأمون جدال کردند^(۱) و بی جهت نبود که خاندان عباسی برای حفظ بقای خود با ابراهیم بن مهدی دست بیعت دادند^(۲).

ص: ۱۸۴

-
- ۱- عیسی بن یزید جلودی، علی بن ابی عمران و ابویونس از این دسته بودند.
 - ۲- بازماندگان محمد امین و در رأس آنها زبیده، خاندان رشید و عباسیان بغداد از این دسته بودند.

و گروهی نیز در دارالخلافه مأمون با ابراز اعتراض و مخالفت کوشیدند مأمون را از این خطر آگاه کنند.^(۱) مأمون در موقعیتی قرار داشت که این تهدید را علی رغم کیاستش احساس نمی کرد، چرا که او دم پنهان شمشیری را که به دست گرفته بود نمی دید و بیشترین توجه او در آن زمان به دم آشکار آن معطوف شده بود و با همه قوا قصد داشت بر پیکره عباسیان بغداد که همواره او را حقیر می شمردند زخم بزند و عقده های روحی و روانی خود را التیام بخشد و از سویی خود را از آسیب علویان درامان نگاه دارد. این عوامل یعنی انتقام و اینمی به گونه ای کام او را شیرین ساخته

بود که تلخی و سوزش زخم‌های تیغ پنهان را احساس نمی کرد. اما هنگامی که طعم آن شیرینی پایان پذیرفت جلوه های تلخی تیغ پنهان، ظاهر شد و مأمون دریافت که ولایته‌ی عملانه تنها سپری بلاگیر نبوده، بلکه به عاملی برای نفوذ شخصیت علمی و معنوی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در جامعه و حتی در میان مخالفان مذهبی و سایر ادیان و فرق اسلامی در مناظراتی که عمدتاً از سوی مأمون برگزار می گردید^(۲) تبدیل شده است، تا جایی که این نفوذ در میان پیکره حکومت او نیز به چشم می خورد. از سوی دیگر مأمون با ولایته‌ی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پلهای پشت سر خود را ویران کرد و زمانی که از حوادث بغداد آگاه شد و دانست که سیاستهای جاه طلبانه فضل بن سهل و برادرش که از بغداد تصویری آرام و مطیع ترسیم کرده بودند، دروغین است چاره ای جز بازگشت از مواضع او لیه برای خود ندید، اما لازم بود این بازگشت تدریجی باشد، چرا که او می خواست همان طور که

در آغاز بتدریج عَلَمَ گرایش به علویان را بالا برد بود، آن را به تدریج پایین آورد.

بنابراین ابتدا فضل بن سهل را در حمام سرخس تیغ زد و از بیم افسای سیاست

ص: ۱۸۵

-
- ۱- عباسیانی که در مرو با ایجاد سول و اظهار مخالفتهای غیرمستقیم می کوشیدند مأمون را متوجه خطای خود کنند از این دسته بودند، برای نمونه رجوع کنید به ماجراهی دعای باران و نماز عید فطر.
 - ۲- جهت اطلاع از چگونگی برپایی مناظرات و همچنین مضامین آنها. ر.ک. به: شیخ صدق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۷۶-۷، ۴۲۷-۲/۴۴۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ۲۶۰/۱۲-۲۳۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/۲۵۱؛ شیخ عباس قمی، متنی الآمال، ۳۲۶، ۳۴۱-۳۲۹؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۶۵۳.

خود نسبت به فضل بن سهل و برادرش که منشاً قدرت سیاسی و نظامی بودند مجریان طرح قتل فضل بن سهل را که به قول طبری چهار تن از عاملان و خدم و حشم خود او بودند، گردن زد.^(۱)

شرایط روحی مأمون بی شک در این زمان به یک شکست خورده ای می ماند که می پنداشت فاتحانه از میدان بازگشته است و در افق آرزوهاش سرابی یافته بود به وسعت قلمرو غربی حکومتش و در پشت سرش سایه هولناکی از اقتدار علویان که هم اینک خراسان (ایران) را پایگاه خود قرار داده بودند. او عمیقاً دریافته بود که تاکنون بر روی طنابی بازی می کرده که یک سرش در خراسان و سر دیگرش در بغداد گره خورده بود و برای رسیدن به هر کدام باید دیگری را قطع کند. بریدن از بغداد (عباسیان) او را به سمت علویان می کشاند؛ کسانی که هیچ گاه مشروعیت او را پذیرا نبودند، به خصوص زمانی که خود نیز بنناچار لب به اعتراف و حقانیت خاندان علی علیه السلام گشوده بود.

در این شرایط مأمون بغداد را انتخاب کرد. او برای بازگشت از موضع گذشته خود، باید مانعی را که بر سر روابطش با بغداد ایجاد کرده بود از میان بردارد و آن ماجراهی ولایته‌ی علی بن موسی الرضا علیه السلام بود.

در این کار هیچ چاره ای جز توشیل به شیوه نیاکان خود نداشت، او با طرح توطئه قتل پنهانی امام طی یک حادثه ای بظاهر طبیعی، امام را به شهادت رساند. طراحی ماجراهی شهادت امام علیه السلام به گونه ای ماهرانه بود که حتی تا امروز بسیاری از مورخان برای پیدا کردن رد پای او ناموفق مانده اند. مأمون با شرکت در مراسم تشییع جنازه آن حضرت و مجالس سوگواری که خود ترتیب داده بود^(۲) بسیاری از سوء ظن‌های

احتمالی را خنثی کرد. این اقدامات، آغاز راه تازه ای بود که مأمون بعد از شهادت امام رضا علیه السلام در آن گام می زد، وی سرانجام آخرین حلقة اتصالش به علویان را که لباس سبز بود گشود و با بیرون کردن آن از تن برای همیشه لباس سیاه پوشید.^(۳)

ص: ۱۸۶

-
- ۱- طبری، تاریخ طبری، ۱۱/۱۰۲۷؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ۳/۴۷۸؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۰۷؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ۶/۴۴۳.
 - ۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۷۱.
 - ۳- ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/۳۰۳.

اشاره

مسیر راه مکه تا قادسیه

مسیر راه مکه تا بصره

مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره

راه مکه تا کوفه (قادسیه)

متن کامل عهدنامه ولايتعهدى

ص:۱۸۷

۳۸- از مکه تا بستان بنی عامر ۲۲ میل که منزلگاهی است پرجمعیت و دارای استراحتگاهی است شبانه که «غمره ذی کنده» (Ghamr Dhikinde) نام دارد.

۳۹- از بستان بنی عامر تا «ذات عرق» (Zatoerqhb) ۲۲ میل است.

این محل میقات مردم عراق است و منزلگاهی است پرجمعیت و پردرخت با آب بسیار و دارای استراحتگاه شبانه به نام «اوطاس» (Autas).

۴۰- از ذات عرق تا «غمره» (Ghamra) ۳۶ میل است. منزلگاهی سبز و خرم و با آب بسیار که از برکه و چاهها تأمین می شود.

۴۱- از غمره تا «مسلح» (Moslah) ۱۸ میل است.

۴۲- از مسلح تا «افیعیه» (Ufaiyya) ۲۸ میل. منزلگاهی است آباد و پرآب و منزلگاه شبانه آن «کیرانه» (Kiaraneh) نام دارد.

۴۳- از افیعیه تا «معدن بنی سلیم» (Banisulaim) ۳۲ میل است. این محل از روستاهای قدیمی است، منزلگاهی است پرجمعیت و اعراب بنی سلیم در آن جا ساکنند.

۴۴- از بنی سلیم تا «عمق» (Sandja) Umagh ۱۹ میل است و استراحتگاهی شبانه به نام «سنجه» (Sandja) دارد.

۴۵- از عمق تا «سلیله» (Salila) ۲۱ میل است. این محل دارای استراحتگاهی به نام «کنایین» (Kunabain) است.

۴۶- از سلیله تا «ربذه» (Rabaza) ۲۶ میل است. خانه و قبر ابوذر غفاری در ربذه است و در آن جا مسجد جامعی وجود دارد. استراحتگاه شبانه آن «اورعه» نام دارد که در ۱۴ میلی آن است.

۴۷- از ربذه تا «مغیثه الماوان» (Mughisatel-Mawan) ۲۴ میل است. در این مکان آب شربشان از برکه ها و چاههای است، ولی اندک است. منزلگاه شبانه آن «سمط» است که در ۱۶ میلی آن قرار دارد.

۴۸- از مغیثه الماوان تا «معدن نقره» (Naqra) ۳۴ میل است.

ص: ۱۸۸

۱- Naqra . مسیر راه معدن نقره به مدینه به شرح ذیل است. از معدن نقره به محدث (Muhdath) که استراحتگاه شبانه است به فاصله ۱۰ میل و از محدث به عسیله (Usaila) ۲۸ میل است و از عسیله تا حسین (Husain) راه ادامه می یابد به

مسافت ۱۳ میل و از آن جا به مکحولین (Makhulin) و از مکحولین به سوی بطن النخيل (Batn-Nakhil) می‌روند. از بطن النخيل تا سقره (Tarf) ۷ میل و از آن جا تا طرف (Rikabiya) ۱۵ میل است و از طرف تا رکابیه (Saqara) ۱۵ میل و از آن جا تا مدینه ۱۰ میل راه است. ر. ک. به» الاعلاق النفیسه، ۷۰-۲۰۶.

-۴۹- معدن نقره تا « حاجر » (Hadjar) ۳۴ میل است. منزلگاهی خرم که آن را ابودلف قاسم بن عیسی ساخته است و استراحتگاه شبانه آن عباسیه است.

-۵۰- از حاجر تا « سمیراء » (Samira) ۳۴ میل است. منزلگاهی سبز و خرم که در آن اعراب بدوى ساکنند. آب آشامیدنی آنها از چاهها و برکه هاست و منزلگاه شبانه آن « محیمه » (Mahmiya) است.

-۵۱- از سمیراء تا « توز » (Tuz) ۲۰ میل است. و آن منزلگاهی است که در آن اعراب بنی اسد ساکنند. استراحتگاه شبانه آن « قرنتین » (Qurnatain) است که در ۱۷ میلی آن قرار دارد.

-۵۲- « فید » (Faid) منزلگاهی است بعد از توز دارای قنات که با آب آن زراعت می شود و محل پرجمعیتی است و (راهدار) در آن سکونت دارد، در آن جا مسجد جامعی وجود دارد و این منزلگاه در نیمه راه و جایگاه قبیله طی است، استراحتگاه شبانه آن « قرائن » (Qarain) نام دارد با ۲۰ میل فاصله.

-۵۳- از فید تا « الاجفر » (Aladjfur) ۳۶ میل است. و آن منزلگاهی است که اعراب بدوى در آن چادر زده اند و آب شربشان از برکه و چاههای در آن جا، گل سفید وجود دارد که برای شستشو و نظافت به بغداد می آورند و منزلگاه شبانه آن « اغر » (Agharr) است.

-۵۴- از الاجفر تا « خزیمیه » (Khuzaimiya) ۲۴ میل است. این منزلگاه در ابتدا زرود نامیده می شد و چون خزیمه بن خازم در آن جا برکه ها و رودهایی برای آب چاههای آن ایجاد کرد و به وسیله شتران از آنها آب می کشید به این نام خوانده شده است. گاهی اتفاق می افتاد که در برکه های آن آبی نیست، اما آب در نزدیکی آن در محله بنی تمیم که خود جایی پوشیده از رمل (ریگ) قرمز است یافت

می شود، استراحتگاه شبانه آن «عین» است که در ۱۴ میلی آن قرار دارد.

۵۵- از خزیمیه تا «علبیه» (Thaalbiya) ۳۲ میل است. این منزلگاه شهری است که دارای بارو و چندین گرمابه و بازار است، این شهر در ثلث راه مکه واقع شده (نسبت به راه بغداد تا مکه) و دارای مسجد جامع و منبر است. آب آشامیدنی آنها از برکه هاست و استراحتگاه شبانه آن «مهلیه» (Muhallabiya) نام دارد.

۵۶- از علبیه تا «بطانیه» (Bataniya) ۲۹ میل است. قبر «العبادی» در این منزلگاه قرار دارد و آب شربش از برکه، و استراحتگاه شبانه آن «بدرین» است.

۵۷- از بطانیه تا «شقوق» (Shuquq) ۲۹ میل است و آن منزلگاهی است که گروهی از اعراب بدوى در آن آمد و شد می کنند، آب آشامیدنی آنها از برکه هاست و استراحتگاه شبانه آن «تنانیر» (Tananir) نامیده می شود و در ۱۴ میلی آن واقع است.

۵۸- از شقوق تا «زباله» (Zabala) ۲۱ میل است. زباله قریه ای است آباد دارای بازارها و آب فراوان. این قریه چون در زمین پست وادی قرار دارد زمستان و تابستان دارای آب است. استراحتگاه شبانه آن «جريسى» (Djuraisi) است که در ۱۴ میلی آن واقع شده است.

۵۹- از زباله تا «قاع» (Qaa) ۲۴ میل است. این منزلگاهی است تنگ که چاههایی با آبی اندک دارد و استراحتگاه آن «جلحاء» (Djalha) است.

۶۰- از قاع تا «عقبه» (Aqaba) ۲۴ میل است. منزلگاهی است با چاهها و برکه ها، و در واقع گردنه ای بوده که آن را هموار کرده اند. استراحتگاه شبانه آن «سمما» در ۱۴ میلی آن واقع شده است.

۶۱- از عقبه تا «واقصه» (Waqisa) ۲۹ میل است و این منزلگاه دارای ساکنان زیاد و

(Taraф) نیز خانه ها و کاخهایی است. آب شرب آن از برکه ها و چشمه ها تأمین می شود و استراحتگاه شبانه آن «طرف» است که در ۱۴ میلی آن قرار دارد.

۶۲- از واقصه تا «قرعاء» (Qara) ۲۴ میل است و آن منزلگاهی است با مسجدی به

نام «سعد» و چشمه های آب، و استراحتگاه شبانه آن در ۱۴ میلی قرار دارد.

۶۳- از قرعاء تا «معیبه» (Mughitha) ۳۲ میل است. این منزلگاه کاروانسرایی است دارای چندین برکه و استراحتگاه شبانه آن «وادی السبع» است که در ۱۵ میلی

آن واقع شده است.

۶۴- از مغیثه تا «قادسیه» ۳۰ میل است. در ۶ میلی قادسیه منطقه ای است به نام «عذیب» که اردوگاه و محل زندگی ایرانیان بوده و بر سر راه بیابانی قرار دارد، میان «عذیب» و «قادسیه» دو دیوار متصل به هم وجود دارد که در اطراف آنها نخلستانی قرار گرفته، کسانی که از این جا به بغداد می روند از عذیب به سوی صحرایی خارج می شوند... و از قادسیه تا کوفه ۱۵ میل است.
[\(۱\)](#)

مسیر راه مکه تا بصره

برابر شرح ابن رسته مسیر راه مکه تا بصره ۲۵ مرحله است که جمعاً ۷۰۰ میل است به شرح ذیل:

۶۵- مکه تا «بستان بنی عامر» ۲۴ میل.

۶۶- بستان بنی عامر تا «ذات عرق» ۲۲ میل.

۶۷- از ذات عرق تا «مران» (Marran) (۲۷) میل.

۶۸- از مران تا «شیگه» ۳۰ میل.

۶۹- از شیگه تا «وطاس».

۷۰- وطاس تا «وجره» (Wadjra).

۷۱- وجره تا «شیگه» (Shabaika).

۷۲- از شیگه تا «قبا» (Quba) (۲۷) میل.

۷۳- از قبا تا «دفینه» (Dafina) (۲۷) میل.

۷۴- از دفینه تا «فلجه» (Faldja) (۲۰۶) میل.

۷۵- از فلجه تا «جدیله» (Djadila) (۳۵) میل.

۷۶- از جدیله تا «خریه» (Dhariya) (۳۲) میل.

۷۷- از خریه تا «طخنه» (Takhtha) (۲۸) میل.

۷۸- از طخنه تا «امرہ» (Amra) (۲۶) میل.

-
- ۱- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۱۱-۲۰۴. تطبيق شود با راه بغداد به مکه. ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۰۷-۲۰۴. و راه معدن نقره تا مکه از طریق جاده کاروان رو. ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۱۰-۲۰۸.

۸۰- از رامه تا «قریتین» (Qoraitain) ۲۷ میل.

۸۱- از قریتین تا «عوسجه» (Ousadja) ۲۲ میل.

۸۲- از عوسجه تا «نجاج» (Nobadj) ۱۹ میل.

۸۳- از نجاج تا «سمینه» (Samina) ۲۳ میل.

۸۴- از سمینه تا «ینسوعه» (Yansue) ۲۹ میل.

۸۵- از ینسوعه تا «ذات العشر» (Zatolashr) ۲۳ میل.

۸۶- از ذات العشر تا «مأویه» (Mawiya) ۲۹ میل.

۸۷- از مأویه تا «حفر ابی موسی» ۳۲ میل.

۸۸- از حفر ابی موسی تا «خرجا» (Kharadja) ۲۶ میل.

۸۹- از خرجا تا «شجی» (Shadji) ۲۳ میل.

۹۰- از شجی تا «رحیل» (Rahail) ۲۹ میل.

۹۱- از رحیل تا «حفیر» (Hofair) ۲۸ میل.

۹۲- از حفیر تا «منجشانیه» (Manjeshania) ۱۰ میل.

۹۳- از منجشانیه تا «بصره» ۸ میل.
[\(۱\)](#)

مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره

بنابر نقل ابن رسته از کوفه به سوی «قرعاء» می‌روند و در آنجا مسجد سعد است. در واقع اگر بخواهیم از قادسیه که در مسیر راه قرعاء قرار دارد حرکت کنیم باید از قادسیه به فاصله ۳۰ میل راه پیماییم تا به «مغیثه» بررسیم و از آن جا به فاصله

۳۲ میل وارد قرعاء می‌شویم و بدین سان راه ادامه می‌یابد:

۹۴- از قرعاء به سوی مسجد سعد، (۱۴ میلی قرعاء).

۹۵- از مسجد سعد به «ماروق» (Maroq).

۹۶- از ماروق به «قلع» (Qala).

۹۷- از قلع به «سلمستان» (Salmistan).

۹۸- از سلمستان به «اقر» (Uqur).

۹۹- از اقر به «اخادید» (Akhadid).

ص: ۱۹۲

۱- ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص ۱۱-۲۱۰.

۱۰۰- از اخادید به «عین صید». (Ainsaid).

۱۰۱- از عین صید به «عین جمل» (Ainjamal).

۱۰۲- و از عین جمل به «بصره». ([\(۱\)](#))

راه مکه تا کوفه (قادسیه) به نقل از البلدان

یعقوبی در کتاب البلدان، منزلهای کوفه تا مدینه، و از مدینه تا مکه را شرح می دهد که عکس این مسیر، خط سیر مکه تا کوفه (قادسیه) است.

اول منازل «قادسیه» است.

۱۰۳- مغیثه (Mughitha).

۱۰۴- قرعاء (Qara).

۱۰۵- واقصه (Waqesa).

۱۰۶- عقبه (Aqaba).

۱۰۷- قاع (Qaa).

۱۰۸- زباله (Zabala).

۱۰۹- شقوق (Shaghoogh).

۱۱۰- ب atan (Batan). (و آن جا قبر عبادی است، و این چهار محل دیار بنی اسد است).

۱۱۱- ثعلبیه (Thalabiya).

۱۱۲- زرود.

۱۱۳- اجفر (Adjfar).

۱۱۴- فید (Faid). (همان شهری است که عاملان راه مکه در آن منزل دارند و این شهر در پایین کوه معروف سلمی است).

۱۱۵- توز.

۱- ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص ۲۱۰. همچنان که ملاحظه می شود در مسیر راه قادسیه به بصره برخلاف آنچه صاحب مسنده الامام الرضا عليه السلام نقل کرده، روستای «نباج» واقع نشده است. «نباج» در ۱۰ منزلی بصره به سمت مگه واقع شده است.

۱۱۷- حاجر، (اهمالی آن، دو قبیله قیس و بیشترشان بنی عبس اند).

۱۱۸- نقره (معدن نقره).

۱۱۹- (هر کس قصد مدینه رسول خدا داشته باشد از همینجا به طرف بطن نخل برمی گردد) و هر کس آهنگ مکه کند به «مغیثه الماوَان» رود.

۱۲۰- ریذه، (Rabaza).

۱۲۱- سلیله (Salila).

۱۲۲- عمق (Umaqh).

۱۲۳- معدن بنی سلیم (Bani Salim).

۱۲۴- افیعیه (Ufaiiya).

۱۲۵- مسلح (Moslah).

۱۲۶- غمره (Ghamra) و از آنجا برای حج محرم می شوند.

۱۲۷- ذات العرق (Zatolerqh).

۱۲۸- بستان ابن عامر (Ibn Amer).

۱۲۹- مکه (Mecca). (۱)

متن کامل عهدنامه ولایتعهدی

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه می نویسد: در سال ۶۷۰ق یکی از کارگزاران مشهد مقدس امام رضا علیه السلام نزد من آمد و عهدنامه مأمون را که با خط خود نوشته بود و در آن خط حضرت رضا علیه السلام نیز دیده می شد با خود آورد. متن عهدنامه به شرح ذیل است:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است که عبدالله (مأمون) بن هارون الرشید امیرالمؤمنین برای ولیعهد خود علی بن موسی بن جعفر علیه السلام نوشته است. اما بعد، خداوند عزوجل اسلام را دین خود اختیار کرد و از میان بندگان خود پیامبرانی را برگزید، اینان مردم را به سوی خداوند راهنمای شده و نخستین آنها به آخرین فرد مژده داد و

١- يعقوبى، البلدان ترجمة دكتور محمد ابراهيم آيتى، ص ٩١-٩٠، و همچنین ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص ٩-٢٠٨.

آخرین پیامبران نخستین آنان را تصدیق کرد.

بعثت پیامبران همچنان ادامه داشت تا آنگاه که نوبت پیامبری به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید. آن حضرت هنگامی به پیامبری برگزیده شد که علم و دانش کهنه و ارتباط وحی قطع و آمد و شد پیامبران و سفیران پروردگار بریده و قیامت نزدیک شده بود. خداوند متعال او را شاهد پیامبران و سرور آنان قرار داد و کتاب عزیز خود را که همه حق و حقیقت است و هرگز باطل به آن راه ندارد، بر او نازل فرمود. در قرآن کریم از حلال و حرام و عذاب و عقاب و تحذیر و اندار و امر و نهی سخن گفت، تا حجت بالغه خود را برابر مردم تمام کرد و پس از این هر کس طریق حق را انتخاب کند از روی برهان چنین کرده و هر که ضلالت پیشه کند آن نیز از روی برهان باشد. رسول کرم صلی الله علیه و آله رسالت خداوند را به مردم ابلاغ کرد و جامعه را با سخنان حکیمانه و پندهای نیکو به راه حق دعوت فرمود و با برخوردي پستنده مردم را با خدا آشنا کرد. پس از موعظه با جنگ و جهاد، دین خدا را ترویج کرد، تا آنگاه که پروردگار او را به سوی خود

فراخواند و نزد خود جای داد.

هنگامی که دوران نبوت به سر آمد و وحی به پایان رسید، خداوند نظام امور مسلمین و پایداری دین را در خلافت قرار داد.

عزّت دین و قیام به حقوق خداوند و حفظ آداب و شریعت و حدود و سنن دین مقدس اسلام و جهاد با دشمنان و کفار، تنها در پرتوی خلافت و امامت ممکن است، پس خلفاً باید از خداوند اطاعت کنند و در نگهداری آن چه به آنان سپرده شده تلاش نمایند و در حفظ آثار دین بکوشند و حقوق بندگان خدا را حفظ کنند. مسلمانان نیز باید از خلفای خود پیروی نمایند و با آنان مساعدت و معاونت داشته باشند.

خلفاً راهها را امن و موجبات آسایش مردم را فراهم می سازند و از خونریزی و قتل و غارت جلوگیری می کنند و وحدت را در جامعه اسلامی پدید می آورند، در صورتی که اگر خلیفه ای نباشد وحدت جامعه متلاشی شده و اختلاف کلمه در میان مردم پدید می آید.

اگر مسلمانان خلیفه نداشته باشند مقهور و دشمنان بر آنها مسلط می شوند و در نتیجه از هم پراکنده شده و زیان دنیا و آخرت را خواهند دید.

اکنون کسی که در روی زمین خلیفه شده و امین خلق خدا قرار گرفته، باید در راه خداوند جان خود را به مشقت اندازد و برای رضایت و اطاعت از وی ایثار نماید، باید خود را برای پاسخ به خداوند آماده سازد و با عدل و داد در میان جامعه ای که حکومت می کند رفتار نماید. پروردگار به بنده و پیامبرش داود علیه السلام می فرماید: ای داود و ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، بین مردم به حق حکم کن و از خواسته ها پیروی نکن که تو را از راه خدا بازمی دارد، و کسانی که راه خداوند را گم کنند، برای آنها عذاب دردناکی آماده است، زیرا این گونه مردم حساب روز قیامت را فراموش کرده اند. خداوند متعال می فرماید: ای محمد به پروردگارت سوگند از این مردم از آنچه انجام داده اند خواهیم پرسید.

اهل تسنن نقل کرده اند که عمر بن خطاب گفت: می ترسم خداوند از بچه شتری که در کنار فرات تلف شود از من بازخواست کند.

به خداوند سوگند کسی که مسؤول اعمال خود بوده در کارهایی که بین او و خدایش انجام گرفته در خطری عظیم است تاچه رسد به آن کس که مسؤول جامعه بوده و امور امت و مملکت را در اختیار داشته است. ما اینکه به خداوند پناه می بریم و از او توفیق و عصمت می خواهیم و از پروردگار هدایت و راهنمایی و رسیدن به رضوان و رستگاری را خواستاریم.

بیناترین فرد امت و ناصحترین آنها در میان بندگان کسی است که به طاعت خداوند مشغول و کتاب او را در نظر داشته باشد و به سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل کند و در مدت عمرش همواره خداوند را در نظر بگیرد.

خلیفه مسلمین باید در نظریه خود همواره کوشش داشته باشد و از روی بصیرت و دقت به امور جاریه بنگرد و در مورد ولیعهد خود دقت کند و بداند که برای امامت مسلمانان چه شخصی را برمی گزینند. او باید

شخصی را برای خلافت انتخاب کند که بتواند جامعه اسلامی و وحدت آن را حفظ کند و از خونریزی جلوگیری و اختلافات آنها را برطرف سازد و آنان را از شیطان و مکر او این نگهدارد. خداوند عزوجل ولایتعهدی را بعد از خلافت، کمال اسلام قرار داده و آن را موجب عزّت و صلاح امّت دانسته است و به خلافاً امر فرموده تا کسی را که شایسته ولایتعهدی است انتخاب کند و با اختیار ولیعهد، نعمتها فراوان و عافیت همه جا را فرامی‌گیرد. خداوند به وسیله او مکر دشمنان و کبر مخالفان را از بین می‌برد و تفرقه را به وحدت تبدیل می‌کند. امیرالمؤمنین مأمون از روزی که خلافت به او منتقل شده عظمت و بزرگی و سختی این مقام را دریافته و دانسته است که خلافت دشواریها و مسؤولیتها بی در بر دارد. واجب است بر کسی که بر کرسی خلافت تکیه زده همواره طاعت و فرمانبرداری پروردگار را در پیش گیرد و مراقب اوضاع و احوال مسلمانان باشد.

مأمون بدن خود را به سختی انداخت، شبها خواب در دیدگانش راه نیافت و همواره متفکر بود تا موجبات عزّت دین و سرکوبی مشرکین را فراهم سازد و امّت را به سوی صلاح و شایستگی کشاند و عدل و داد را در اجتماع اسلامی پدید آورد و احکام قرآن مجید و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زنده نگاه دارد و عوامل رفاه و آسایش را در جامعه فراهم کند و مردم را با اندرز و نصیحت و راهنمایی، با خداوند آشنا سازد و خداوند را از خود راضی نماید.

مأمون تصمیم گرفته است که پس از خود کسی را برای خلافت انتخاب کند که دارای قدرت باشد و موجبات آسایش ملت را فراهم کند و در دین خود ورع و تقوا داشته باشد. جانشین او باید به اوامر خداوند عمل کند و در تمام شب و روز همواره خداوند را در نظر بگیرد و موجبات خشنودی پروردگار را در خدمت به خلق و به کار بستن احکام قرآن فراهم سازد.

مأمون در میان اولاد عباس و علی بن ابی طالب مطالعه و تحقیق کرد

تا مرد شایسته ای را به عنوان ولایت‌عهدی برگزینند و آن را که از هر جهت به امور مذهبی و علمی علاقمند باشد اختیار کند و در این باره بسیار کوشش کرد و همه خاندان خود را مورد بررسی قرار داد تا فرد موردنظر را پیدا کند و حال او را معاینه و مورد تحقیق قرار دهد و نیات او را درک نماید.

پس از مدتی تحقیق و طلب خیر از خداوند و کوششی که در این باره انجام گرفت، بهترین و شریفترین و داناترین در دو خاندان عباسی و علوی، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود که برای ولایت‌عهدی در نظر گرفته شد. علی بن موسی علیه السلام کسی است که همه زبانها به فضل او گویا هستند و همه مردم در لیاقت او اتفاق نظر دارند و او را سزاوار این مقام می‌دانند. مأمون خود او را بخوبی می‌شناسد از هنگام کودکی و جوانی تا اکنون که مردی کامل است، اینکه او را به عنوان ولی‌عهد خود انتخاب کرده و برای او از مردم بیعت گرفته تا پس از او خلیفه مسلمین باشد با این اطمینان که خداوند به این انتخاب راضی است، زیرا خداوند می‌داند که مأمون برای رضای او، علی بن موسی علیه السلام را به ولایت‌عهدی برگزیده است. مأمون برای پیشرفت اسلام و مسلمین و سلامت جامعه و ثبات و دوام حق و اتمام حجّت، او را اختیار کرده و امیدوار است خداوند او را در روز قیامت که همه مردم در پیشگاهش حاضر می‌شوند، نجات دهد و از احوال و وحشت‌های آن روز برهاند.

مأمون فرزندان و خویشان و اصحاب و یاران و کارگزاران و کارمندان خود را امر کرد با او بیعت کنند تا بدانند که وی برای فرمانبرداری از خداوند از حق خود گذشته و فرزندان خود را کنار نهاده است. مأمون فرزندان و ارحام خود را کنار زد و خویشاوندان خود را از خلافت محروم ساخت و علی بن موسی را ملقب به «رضا» نمود، زیرا آن جناب را از میان مردم برگزید و به خلافت او رضایت داد. تمام خویشان و اهل بیت او و کسانی که در مرکز حکومت و خلافت بودند با علی بن موسی بیعت کردند، چرا که وی مردی عابد و دیندار بود و شایستگی این مقام را

داشت، شما با رضایت با او بیعت کردید و دلهای شما از این حسن انتخاب شادمان شد و دانستید که مأمون با انتخاب او در چه قصدی بوده است. وی در برابر اطاعت پروردگار از خود گذشت نشان داد و شما باید خدا را سپاسگزار باشید که به امیرالمؤمنین مأمون الهام کرد تا حقوق او را در برابر شما رعایت کند.

مأمون حريص بود که شما هدایت شوید و تفرقه شما به وحدت انجامد. مأمون با انتخاب علی بن موسی علیه السلام مقصودش این است که از

خونریزی و پراکندگی جلوگیری کند و مرزها استوار و قوی ماند و دیستان رونق پذیرد و دشمن شما نابود گردد و کارهایتان مستقیم شود.

ای مردم اکنون به اطاعت خدا و امیرالمؤمنین بشتابید و آنها را از خود راضی سازید و سپاسگزار باشید، این نامه را با دست خود در هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ نوشتم.

در پشت عهدنامه به خط حضرت رضا علیه السلام چنین آمده بود.^(۱)

به نام خداوند بخشاینده مهربان، ستایش مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می دهد و کسی را توان سریچی و رد حکم او نیست، او از خیانت چشمها و آن چه در دلها باشد آگاه است. درود بر حضرت رسالت و آل علیهم السلام باد. من که علی بن موسی بن جعفر هستم می گویم: امیرالمؤمنین مأمون که خداوند او را پایدار و استوار بدارد و به طریق ارشاد و هدایت موفق گرداند، حق ما را که دیگران نشناخته بودند شناخت و پیوندهای قطع شده خویشاوندی را بار دیگر به هم پیوند داد و جانهای ترسان را آسایش بخشد و آنان را زنده کرد و پس از فقر و نادرای آنها را بی نیاز ساخت. مأمون این همه را برای رضای خداوند جهانیان انجام داد و از دیگری پاداش نخواست. زود است خداوند جزای نیکوکاران را بدهد و او اجر آنها را ضایع نمی گردداند. مأمون ولايتهدي و

ص: ۱۹۹

۱- شیخ صدوق، در العيون، تنها این بخش از عهدنامه را به نقل از محمدبن اسحاق بعد از بیعت مردم با علی بن موسی الرضا علیه السلام که آن حضرت خطاب به مردم ایراد فرمودند، با تفاوت‌هایی نقل کرده است. شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۳۸۵-۶.

خلافت را در اختیار من قرار داد تا اگر بعد از او زنده بمانم این منصب از آن من باشد.

هر کسی پیمانی را بشکند و عهده را نقض کند احترام خود را از بین برده و موقعیت خود را از دست داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده، و در گذشته به همین روش عمل شده است.^(۱)

اگر چنانچه از امامی لغزش و یا اشتباہی مشاهده شد باید او را نصیحت کرد نه این که با او مخالفت نمود و در غیر این صورت در جامعه اسلامی اختلاف و تشیّت پدید می‌آید و رشته‌های حکومت اسلامی لرزان می‌شود، به خصوص که مردم هنوز به زمان جاهلیت نزدیکند و دشمنان در پی فرصت.

با خدای خود عهد بسته ام که کارهای مسلمانان را بخوبی به انجام رسانم و اینک که خلافت را به گردن من افکنده است، در میان مسلمین عموماً و بنی عباس خصوصاً با عدالت رفتار کنم و از خدا و رسولش اطاعت نمایم و خون حرامی را نریزم و جان و مال و ناموس مردم را حفظ کنم، مگر آن کسی که حدود خداوند را مراعات نکرده و به واجبات خدا تجاوز کرده باشد که این چنین فردی باید مجازات شود. من به مقدار توان خود کوشش خواهم کرد و با خود پیمان بسته ام که حدود و ثغور را حفظ کرده و از آنچه خداوند بر من واجب گردانیده و بازخواست خواهد کرد فروگذار نکنم. پروردگار در قرآن مجید فرموده: به پیمانها وفا کنید که خداوند از پیمانها بازخواست می‌کند. اگر چنانچه بدعتی ایجاد کردم و یا در احکام تغییری دادم و یا در قوانین شرع مقدس دست بردم، مستحق

ص: ۲۰۰

۱- شیخ صدق می‌نویسد: و به این و تیره جاری شد عمل پیشینیان؛ یعنی عهد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را که نقض کردند و آن جناب صبر کرد بر این لغزشها و بعد از آن اعتراض نفرمود بر کسانی که این چگونه اعمال شنیع مرتکب شدند و این غرامتها وارد آوردند، به جهت ترس بر پراکندگی امر دین و گسیختن رسیمان مسلمانان و ... و نمی‌دانم نسبت به من چگونه رفتار شود و نسبت به شما به چه نوع عمل شود. شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۳۸۶.

عقوبت و ملامت هستم، از خشم و غضب خداوند به او پناه می برم و از پروردگار توفيق اطاعت و خدمتگزاری را خواستارم و خداوند بین من و معصیت خود حائل شده و به من و همه مسلمانان عافیت دهد. در صورتی که جفر و جامعه برخلاف این حکم می کنند و نمی دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شماچه خواهد گذشت، فرمان فقط در دست خداوند است و او به حق حکم کرده و حق و باطل را از هم جدا می کند. من امثال امیرالمؤمنین مأمون را کرده و خشنودی او را پذیرفتم، خداوند

را بر این امر گواه گرفتم که خداوند بهترین گواه است. من این مطالب را با خط خود نوشتم در حضور امیرالمؤمنین (مأمون) و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و عبدالله بن طاهر و شمامه بن اشرس و بشربن معتمر و حمادبن نعمان در ماه رمضان سال ۲۰۱.

گواهان طرف راست: یحیی بن اکثم به پشت و روی مندرجات این نامه گواهی می دهد و از خداوند متعال مسأله دارد که امیرالمؤمنین و همه مسلمانان از برکت این عهدهنامه به بزرگی و عظمت برستند. عبدالله بن طاهر همچنین حمادبن نعمان و بشربن معتمر نیز مضمون آن را گواهی می کنند.

گواهان طرف چپ: نیز تأیید می کنند، این صحیفه عهد و پیمان را که در پشت و روی نامه نوشته شده در حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله (در مدینه) بین قبر و منبر خواندند. و بنی هاشم و فرماندهان لشکر و رجال بزرگ و عموم مردم تأیید کردند و به همه شایعات خاتمه دادند. فضل بن سهل به فرمان مأمون تاریخ و صدور عهدهنامه را گواهی کرد.^(۱)

ص: ۲۰۱

۱- ر.ک. به: اربلی، کشف الغمه فی معرفة الائمه، ۳/۹-۱۷۲؛ شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۶/۲-۳۹۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۳-۱۲/۱۳۷؛ ابن صباح، فصول المهمّه فی معرفة الائمه چاپ دارالخلافه طهران، ۴-۲۷۳؛ عطاردی، مسنّد الامام الرضا علیه السلام، ۱/۱۰-۱۰۱ (متن ترجمه) ۹-۱۷۲. در عيون اخبار الرضا علیه السلام و بحار الانوار از عهدهنامه ای که عبدالله مأمون و ولیعهدهش حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام برای ذوالریاستین، فضل بن سهل نیز نوشته اند به تفصیل شرح داده شده است، این عهدهنامه اخیر در تاریخ دوشنبه از ماه رمضان سنه ۲۰۱ نوشته شده است. نگاه کنید به: شیخ صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۹/۲-۳۹۶؛ مجلسی، بحار الانوار (ترجمه موسی خسروی)، ۵۱-۱۲/۱۴۸.

منابع و مآخذ

اشاره

منابع جغرافیایی

منابع تاریخی و سرگذشت نامه ها

منابع تاریخی محلی

سفرنامه ها

نقشه ها

مآخذ تصاویر و نقشه های بخش ضمائم کتاب

تاریخ تألیف برخی منابع

۲۰۲: ص

منابع جغرافیایی

- ۱۳۰- آثار البلاد و اخبار العباد عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، محمد قزوینی، چاپ اول، بیروت ۱۳۸۰ق/۱۹۶۰م.
- ۱۳۱- آثار ایران، آندره گدار و دیگران، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.
- ۱۳۲- احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، ترجمؤ علینقی متزوی، شرکت موان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۶۱.
- ۱۳۳- اشکال العالم، ابوالقاسم بن احمد جیهانی، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.
- ۱۳۴- الاعلاق النفیسه، ابن رسته، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، امیراکبیر، تهران ۱۳۶۵.
- ۱۳۵- اطلس تاریخی ایران، موسه جغرافیایی دانشگاه تهران، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۰.
- ۱۳۶- البلدان، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.
- ۱۳۷- تطبیق لغات جغرافیای قدیم و جدید ایران، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۳۸- التنیبه و الاشراف، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.
- ۱۳۹- جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربع خراسان (هرات)، شهاب الدین عبدالله بن لطف الله، به کوشش مایل هروی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، بی تا.
- ۱۴۰- جغرافیایی تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷، و چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
- ۱۴۱- جهان نما، محمدبن نجیب بکران، کتابخانه ابن سینا، تهران، فروردین ۱۳۴۲.
- ۱۴۲- صوره الارض، ابوالقاسم محمدبن حوقل، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران

- ۱۴۳- الفتوح، خواجه محمدعلی (اعثم کوفی)، ترجمه احمدبن مستوفی، الھروی، بمیشی، ۱۳۰۵.
- ۱۴۴- فتوح البلدان (بخشن مربوط به ایران)، احمدبن یحیی البلاذری، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، چاپ دوم، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۴.
- ۱۴۵- فرهنگ جغرافیای ایران، انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش، تهران، بهمن ماه ۱۳۳۲.

- ١٤٦- كتاب الخراج، ابوالفرج قدامه بن جعفر، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، چاپ اول، البرز، تهران ۱۳۷۰.
- ١٤٧- مرآت البلدان، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، چاپ اول، اسفار، تهران ۱۳۶۴.
- ١٤٨- مراصد الاطلاع، صفي الدین عبدالمومن بغدادی، بی جا، بی تا.
- ١٤٩- معجم البلدان، امام شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت حموی رومی، تصحیح محمدامین الخانجی، طبع مصر، بی تا.
- ١٥٠- معجم البلدان، امام شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت حموی رومی، چاپ اول، پاریس .
- ١٩٢٤م.
- ١٥١- مسالک و ممالک، ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری کرخی، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰.
- ١٥٢- المسالک والممالك، ابن خردادبه.
- ١٥٣- نزهه القلوب، حمدالله بن ابی بکر مستوفی قزوینی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابخانه ظهوری، تهران ۱۳۳۶.
- ١٥٤- نزهه القلوب، حمدالله مستوفی قزوینی، به کوشش لسترنج، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲.
- منابع تاریخی و سرگذشت نامه ها**
- ١٥٥- الآثار الاحمدیه، سید جلال الدین محمد شریفی، بی نا، بی جا، بی تا.
- ١٥٦- آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، عزیزالله عطاردی، انتشارات کتابخانه صدر، تهران ۱۳۹۷ ه.ق.
- ١٥٧- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، چاپ نجف، بی تا.
- ١٥٨- اثبات الوصیه، ابوالحسن علی مسعودی، ترجمه محمدجواد نجفی، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۴۳.
- ١٥٩- اخبار الطوال، ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوّم، نی، تهران ۱۳۶۶.
- ١٦٠- اخبار مکه، ابوالولید ارزقی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر بنیاد، تهران ۱۳۶۸.
- ١٦١- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محبہ بن محبہ بن النعمان (شیخ مفید)، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، اسلامیه، تهران ۱۳۴۶.

۱۶۲- ادبیات انقلاب در شیعه، صادق آینه وند، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۲.

۱۶۳- اصول کافی، ابو جعفر بن محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی الرازی، ترجمه سید جواد

۲۰۴: ص

مصطفوی، علمیه اسلامیه، تهران بی تا.

۱۶۴- الاعلام، خیرالدین الزرکلی، بیروت.

۱۶۵- اعلام الوری فی اعلام الهدی، امین الدین الفضل بن الحسن الطبرسی، بی جا، ۱۳۱۲ ه.ق.

۱۶۶- الامالی، شیخ ابو جعفر صدوق، قم، ۱۳۷۳ ه.ق.

۱۶۷- ایران از آغاز تا اسلام، گریشمن، ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه نشر و ترجمه، تهران ۱۳۳۶.

۱۶۸- ایران عصر صفویه، راجر سبوری، ترجمه احمد صبا، چاپ اول، انتشارات کتاب، تهران

. ۱۳۶۳

۱۶۹- ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج ۲، تهران ۱۳۴۳.

۱۷۰- البدایه والنهایه، ابن کثیر الدمشقی، طبع السعاده، قاهره ۱۳۵۱ ه.ق.

۱۷۱- برمهکیان، لوسین بودا، ترجمه عبدالحسین مکیده، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

تهران ۱۳۵۱.

۱۷۲- بحار الانوار، ملا محمد باقر مجلسی، دارالتعارف، بیروت و دارالکتب اسلامیه، تهران، بی تا.

۱۷۳- بحار الانوار، ملا محمد باقر مجلسی، ترجمه موسی خسروی، انتشارات اسلامیه، تهران

. ۱۳۵۶

۱۷۴- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، به تصحیح دکتر محمد معین، کتابفروشی زوار،

تهران ۱۳۳۵.

۱۷۵- بصائر الدرجات، ابن طلحه الشافعی، تهران ۱۳۸۵ ه.ق.

۱۷۶- بحرالانساب، ابو مخنف بن لوط بن یحیی خزاعی، دارالخلافه طهران، ۱۲۶۸ ه.ق. در چاپ سنگی این کتاب عنوان آن به اشتباه (بحرالانساب) آمده است.

۱۷۷- تاریخ اعثم کوفی، خواجه محمدعلی (اعثم کوفی)، ترجمه احمدبن محمدبن مستوفی الھروی، کتابفروشی ادبیه، تهران، بی تا.

۱۷۸- تاریخ ایران کمپیریج (از اسلام تا سلاجقه)، ر.ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

۱۷۹- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، مطبعه السعاده، بی جا، ۱۹۳۱.

۱۸۰- تاریخ بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دیبر، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ اول، سعدی، تهران ۱۳۶۸.

۱۸۱- تاریخ الخلفاء، عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، دارالثقافه، بیروت ۱۹۲۵ م.

۱۸۲- تاریخ خلیفه بن خیاط، چاپ نجف، ۱۳۸۶ ه.ق.

۱۸۳- تاریخ روضه الصفا، میر محمد بن سید برهان الدین خداوند شاه (میرخواند)، کتابفروشی مرکزی، تهران، فروردین ماه ۱۳۳۹.

۱۸۴- تاریخ الشیعه، محمدحسین مظفر، ترجمه بصیرتی، قم، بی‌نا.

۱۸۵- تاریخ طبری، ابوجعفر محمدبن جریر طبری، چاپ دوم، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۸۸م.

۱۸۶- تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک، ابوجعفر محمدبن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۸.

۱۸۷- تاریخ عرب، خلیل فلیپ حتی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ اول، چاپخانه شفق، تبریز،

۱۳۴۴ و چاپ دوم، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۶.

۱۸۸- تاریخ فخری (در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی)، محمدبن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.

۱۸۹- تاریخ الکامل، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم الشیبانی، تصحیح علی شیری، چاپ اول، دارالحیاء التراث العربی، بیروت ۱۹۸۹م.

۱۹۰- تاریخ کامل اسلام و ایران، عزالدین علی بن الاشیر، ترجمه عباس خلیلی و علی هاشمی

حائری، چاپ دوم، علمی، تهران ۱۳۶۴.

۱۹۱- تاریخ گزیده، حمدالله بن ابی بکر بن احمدبن نصر مستوفی قزوینی، به اهتمام دکتر

عبدالحسین نوابی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۱۹۲- تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷.

۱۹۳- تاریخ نائین، سید عبدالحجّه بلاعی، چاپ دوم، چاپخانه مظاہری، تهران ۱۳۶۹ هـ.ق.

۱۹۴- تاریخ یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ پنجم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۶.

۱۹۵- تجارب الامم، ابن مسکویه، ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی، چاپ اول، سروش، تهران ۱۳۵۹.

۱۹۶- تجارب السلف، در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، هندوشاه بن سنجر عبدالله صاحبی

نخجوانی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، چاپ سوم، ظهوری، تهران، ۱۳۵۷.

۱۹۷- تحفه الرضویه، نوروزعلی بن باقر بسطامی، تبریز ۱۲۸۱ ه.ق.

۱۹۸- تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه محمددرضا عطایی، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.

۱۹۹- تذکره الاخبار و مجمع الاخبار، سید عبدالله داعی دزفولی، چاپخانه صافی، اهواز ۱۲۴۶ ه.ق.

۲۰۰- تذکره الخواص، یوسف بن فرغلی سبط بن الجوزی، نینوا، تهران، بی تا.

۲۰۱- تذکره الخواص، به ضمیمه مطالب السول فی مناقب آل الرسول، ابوالفرج عبدالله رحمان بن الجوزی (ابن جوزی)، چاپ اول، تهران ۱۲۸۷ ه.ق.

۲۰۲- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، ترجمه علی رضا ذکاوی قراگوزلو، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.

ص: ۲۰۶

- ٢٠٣- تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، دارالکتب الاسلامیه، نجف ١٣٧٧ هـ ق.
- ٢٠٤- پرتو اسلام (ترجمه ضحی الاسلام)، احمد امین، ترجمه عباس خلیلی، اقبال، تهران ١٣٥٨.
- ٢٠٥- جمهره انساب العرب، ابومحمد علی بن احمد الطاھری الاندلسی، تحقیق لیفی بروفسال، چاپ اول، دارالمعارف، مصر ١٩٦٢ م.
- ٢٠٦- حدیقه الشیعه، احمد بن محمد (مقدس اردبیلی)، علمیه الاسلامیه، تهران، بی تا.
- ٢٠٧- الحدیقه الرضویه، محمدحسن بن محمد تقی خراسانی (هروی)، شرکت چاپخانه خراسان، مهرماه ١٣٢٦.
- ٢٠٨- حیاۃ الامام موسی بن جعفر علیہ السلام، باقر شریف قرشی، چاپ اول، بی نا، نجف، ١٩٥٨ م.
- ٢٠٩- الخرائج والجرائح فی معجزات الائمه و...، قطب الدین ابی الحسین سعیدبن هبہ الله بن الحسین الرواندی، ملک کتاب، بمبئی ١٣٠١ هـ ق.
- ٢١٠- دایره المعارف اسلامی، ترجمه محمدعلی خلیلی، بی نا، تهران ١٣١٨.
- ٢١١- دستور الوزاره، محمودبن الحسین اصفهانی، به تصحیح دکتر رضا انزابی نژاد، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ١٣٦٤.
- ٢١٢- دلائل الائمه، محمدبن جریر طبری، چاپ نجف، بی تا.
- ٢١٣- رجال الكشی، ابو عمرو محمدبن عمر بن عبد العزیز الكشی، کربلا.
- ٢١٤- روح الاسلام، امیر علی، ترجمه ایرج رازقی، محمد مهدی حیدرپور، آستان قدس رضوی، مشهد ١٣٦٦.
- ٢١٥- روضات الجنات فی احوال العلماء والسدادات، سید محمد باقر خوانساری اصفهانی، انتشارات اسلامیه، تهران ١٣٥٦.
- ٢١٦- روضه الواعظین و بصیره المتعلّمين، ابو جعفر محمدبن حسن فتال نیشابوری، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول، نی، تهران ١٣٦٦.
- ٢١٧- زندگانی اجتماعی در حکومت عباسیان، محمیل درضا احسن، ترجمه مسعود رجب نیا، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ١٣٦٩.

۲۱۸- زندگانی سیاسی هشتمین امام (متن فشرده)، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید خلیل خلیلیان، چاپ اول، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، بهمن ماه ۱۳۵۹.

۲۱۹- زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، ابوالقاسم سحاب، اسلامیه، تهران ۱۳۳۴.

۲۲۰- زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، عmadزاده، چاپ دوم، گنجینه، تهران ۱۳۳۵.

۲۲۱- زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، ابوسعید عبدالحق بن ضحاک بن محمود گردیزی، به تصحیح

عبدالحق حبیبی، چاپ اول، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.

۲۲۲- شبهای پیشاور، سلطان الوعظین شیرازی، چاپ چهارم، دارالکتب اسلامیه، تهران ۱۳۵۰.

ص: ۲۰۷

۲۲۳- شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، ترجمه عیسی بن جنید شیرازی، چاپ اول، کتابخانه احمدی، شیراز ۱۳۶۴.

۲۲۴- طبقات الشعرا، ابن قتبیه دینوری، دخویه، لیدن ۱۹۰۲ م.

۲۲۵- ظرفنامه (تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره تیموریان)، شرف الدین علی یزدی، به اهتمام محمد عباسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶ ه.ق.

۲۲۶- عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب، الشیخ علی بن الحسین بن علی بن مهنا بن عنبه الاصغر الداؤدی الحسنی، بمیئی ۱۳۱۸ ه.ق.

۲۲۷- عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبه، چاپ سوم، انتشارات رضی، قم ۱۳۶۲.

۲۲۸- عيون اخبار الرضا علیه السلام، ابن بابویه (شیخ صدق)، ترجمه محمد تقی اصفهانی، علمیه اسلامیه، تهران، بی تا.

۲۲۹- فرهنگ آندراج، محمد پادشاه (شاد)، انتشارات کتابخانه خیام، تهران ۱۳۳۶.

۲۳۰- فرهنگ تاریخ نائین، سید عبدالحجه بلاغی، (ضمیمه کتاب تاریخ نائین)، چاپ دوم، چاپخانه مظاہری، تهران ۱۳۶۹ ه.ق.

۲۳۱- فرهنگ عمید، حسن عمید، چاپ هیجدهم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.

۲۳۲- الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه، علی بن محمد المالکی المکی (ابن سباغ)، چاپ دوم، نجف ۱۹۵۰ م و چاپ دارالخلافه طهران، ربيع الثانی ۱۳۰۳ ه.ق.

۲۳۳- فرهنگ معین، دکتر محمد معین، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸.

۲۳۴- الفهرست، محمدبن اسحاق الندیم (ابن ندیم)، ترجمه محمد رضا تجدد، چاپ سوم، امیرکبیر ۱۳۶۶.

۲۳۵- کتاب الغیبه، محمدبن ابراهیم بن جعفر ابوعبدالله النعمانی، دارالایمان، قم ۱۳۱۷ ه.ق.

۲۳۶- کتاب الغیبه، محمدبن ابراهیم بن جعفر ابوعبدالله النعمانی (ابن ابی زینت)، ترجمه سید احمد فهی زنجانی، دارالكتب اسلامیه، تهران ۱۳۵۹.

۲۳۷- کشف الدمه فی معرفه الائمه، بهاءالدین ابوالحسن علی بن عیسی اربلی، بی نا، قم

۱۳۸۱ ه.ق.

٢٣٨- كنز الانساب، سيد مرتضى علم الهدى، بمئى ١٣٠٢ هـ ق.

٢٣٩- الكنى والألقاب، شيخ عباس قمى، بيروت.

٢٤٠- لغتنامه دهخدا، على اکبر دهخدا، چاپخانه مجلس، تهران ١٣٢٨.

٢٤١- مجمل فصيحي، فصيح احمد بن جلال الدين محمد خوافى، كتابفروشى باستان، مشهد ١٣٤١.

٢٤٢- مدینه المعاجز، هاشم بن سلمان بن اسماعيل بن عبدالجود الحسنى البحارنى، بى تا، بى جا.

ص: ٢٠٨

- ۲۴۳- مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰.
- ۲۴۴- مسند الامام الرضا عليه السلام، الشیخ عزیز الله عطاردی الخبوشانی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۴۰۶ هـ . ق .
- ۲۴۵- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، تصحیح کشفی بروجردی، جهان، تهران ۱۳۹۷ هـ . ق .
- ۲۴۶- مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی صدقوق، تهران، بی تا.
- ۲۴۷- معصومین چهارده گانه (مجلدات ۹-۱۳)، جواد فاضل، انتشارات کتب ایران، بی جا، بی تا.
- ۲۴۸- الملل والنحل، ابن ابی بکر احمد الشہرستانی، (متن عربی)، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۰.
- ۲۴۹- مناقب آل ابی طالب، الامام الحافظ بن شهرآشوب بن ابی نصر بن ابی حبیشی السروی المازندرانی، المطبعه الحیدریه، نجف ۱۳۷۵ هـ . ق / ۱۹۵۶ م.
- ۲۵۰- مناقب آل ابی طالب، ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب السروی المازندرانی (ابن شهرآشوب)، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، علمیه قم، بی تا.
- ۲۵۱- مناقب اهل بیت علیه السلام، سید خلیل نجفی یزدی، چاپ دوّم، چاپخانه حیدری، تهران ۱۳۶۴.
- ۲۵۲- منتخب التواریخ، حاج محمد هاشم بن محمد علی خراسانی، اسلامیه، تهران ۱۳۸۲ هـ . ق .
- ۲۵۳- منظمه نخبه المقال، سید حسین حسنی بروجردی.
- ۲۵۴- النجوم الزاهره، ابن تغیری بردى، چاپ مصر، وزاره الثقافه، بی تا.
- ۲۵۵- نسائم الاسحار من لطائم الاخبار (در تاریخ وزراء)، ناصرالدین منشی کرمانی، به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارمومی، چاپ دوم، اطلاعات، تهران ۱۳۶۴.
- ۲۵۶- ینابیع الموده، شیخ سلیمان حسینی نجفی نقشبندی قندوزی بلخی، بمیئی ۱۳۱۱ هـ . ق .
- ۲۵۷- نهضت شعویه؛ جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی، دکتر حسینعلی ممتحن، چاپ دوم، کتابهای جیبی،

۲۵۸- وفيات الاعيان، شمس الدين ابوالعباس احمد بن محمّدابراهيم بن خلکان، بی جا، بی تا.

منابع تاريخ محلی

۲۵۹- آثار العجم، فرصنت الدوله شيرازی، به کوشش علی دهباشی، فرهنگ سرا، تهران ۱۳۶۲.

۲۶۰- اقلیم پارس، محمّدتقی مصطفوی، چاپ اول، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۳.

- ۲۶۱- تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۹.
- ۲۶۲- تاریخ جدید یزد، احمد بن حسین بن علی کاتب، چاپ اول، به کوشش ایرج افشار، کتابخانه ابن سينا، تهران ۱۳۳۹.
- ۲۶۳- تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن، ترجمه حسن بن عبدالملک قمی، به تصحیح سید جلال الدین تهرانی، بی جا، ۱۳۱۳.
- ۲۶۴- تاریخ نائین، سید عبدالحجہ بلاعی، چاپ دوم، چاپخانه مظاہری، تهران ۱۳۶۹ هـ ق.
- ۲۶۵- تاریخ نیشابور، احمد بن محمد بن حسن بن احمد (خلیفه نیشابوری)، به کوشش دکتر بهمن کریمی، کتابخانه ابن سينا، تهران ۱۳۳۹.
- ۲۶۶- تاریخ یزد، محمد بن حسن جعفری، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.
- ۲۶۷- تاریخ یزد، احمد طاهری، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۲۶۸- تذکره شوشتار، سید عبدالله نورالدین فقیر شوشتاری، انتشارات جامعه آسیایی، بنگال ۱۸۴۸م.
- ۲۶۹- خراسان بزرگ، دکتر احمد رنجبر، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
- ۲۷۰- سرخس دیروز و امروز، (پژوهشی در جغرافیای تاریخی و انسانی سرخس)، دکتر عباس سعیدی، توس، تهران ۱۳۵۴.
- ۲۷۱- شیراز مهد شعر و عرفان، آرتور جان آربری، ترجمه منوچهر کاشف، چاپ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.
- ۲۷۲- شیراز در گذشته و حال، حسن بامداد، اتحادیه مطبوعاتی فارس، ۱۳۶۶.
- ۲۷۳- شیرازنامه، ابوالعباس معین الدین احمد زرکوب شیرازی، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، زمستان ۱۳۵۰.

۲۷۴- دیار شهریاران (آثار و بناهای تاریخی خوزستان)، احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۴.

۲۷۵- فارسنامه، ابن بلخی، به کوشش لسترنج و دیگران، چاپ دوم، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.

۲۷۶- فارسنامه (قدیمی ترین تاریخ و جغرافیای فارس)، ابن بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی،

شیراز ۱۳۴۳.

۲۷۷- فارسنامه ناصری، میرزا حسن فسائی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۲۷۸- فردوس (در تاریخ شوستر و برخی مشاهیر آن)، علاءالملک حسینی شوستری مرعشی، به

تصحیح میرجلال الدین حسینی ارمومی، بی نا، بی جا، بی تا.

۲۷۹- یادگارهای یزد (معرفی ابنيه تاریخی و آثار باستانی)، ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۱.

۲۱۰: ص

۲۸۰- سفرنامه ابن حوقل؛ ایران در «صوره الارض»، ابوالقاسم محمدبن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶.

۲۸۱- سفرنامه ابن بطوطة، ترجمه محمدعلی موحد، انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۸۲- سفرنامه ابن جیبر، محمدبن احمدبن جیبر، ترجمه پرویز اتابکی، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۰.

۲۸۳- سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش محمد سیاقی، انجمن آثار ملی، تهران، دیماه ۱۳۵۴.

۲۸۴- سفرنامه ابن فضلان، احمدبن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، بی جا.

نقشه ها

۲۸۵- نقشه راهنمای استان فارس و شهر شیراز، شماره ۱۱۲، موسه گیتاشناسی، تهران.

۲۸۶- نقشه راهنمای عراق، شماره ۱۸۴، موسه گیتاشناسی، تهران.

۲۸۷- نقشه راهنمای خاورمیانه، شماره ۱۲۴، موسه گیتاشناسی، تهران.

۲۸۸- نقشه راهنمای فارس، شماره ۱۵۸، موسه گیتاشناسی، تهران.

۲۸۹- الخریطه السیاحیه الجمهوریه الاسلامیه الایرانیه، وزارت ارشاد اسلامی.

۲۹۰- نقشه تقسیمات کشوری جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۲۵، موسه گیتاشناسی، تهران.

۲۹۱- اطلس راههای ایران، انتشارات گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۴.

۲۹۲- نقشه راهنمای یزد، موسه گیتاشناسی، تهران.

۲۹۳- نقشه راهنمای خوزستان، موسه گیتاشناسی، تهران.

۲۹۴- نقشه راهنمای خراسان، موسه گیتاشناسی، تهران.

۲۹۵- نقشه راهنمای سمنان، موسه گیتاشناسی، تهران.

۲۹۶- نقشه ایران در زمان هخامنشی، شماره ۴، موسه جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۲۹۷- نقشه ایران در زمان هخامنشی، شماره ۶، موسه جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۲۹۸- نقشه ایران در عصر ساسانیان، شماره ۸، موسه جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۲۹۹- نقشه ایران در عصر آل بویه، شماره ۱۰، موسه جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

ص: ۲۱۱

۳۰۰- نقشه ایران در عصر صفویه، شماره ۱۷، موسه جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۳۰۱- نقشه ایران در نخستین زمان اسلام (قرن چهارم)، بر تولد اشپولر، (ضمیمه کتاب تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ۱/۴۷۲) شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران ۱۳۶۴.

۳۰۲- نقشه شهرستان ممسنی استان فارس، کمیته برنامه ریزی جهاد سازندگی استان فارس، ۱۳۶۰.

۳۰۳- نقشه شهرستان سپیدان، جهاد سازندگی استان فارس، ۱۳۶۰.

۳۰۴- نقشه شهرستان اردکان، نقشه عملیات مشترک زمینی، چاپ اوّل، سازمان جغرافیایی کشور، ۱۳۴۸.

۳۰۵- نقشه شهرستان مرودشت، جهاد سازندگی استان فارس، ۱۳۶۱.

۳۰۶- اطلس تاریخی جهان از آغاز تا امروز، کالین مک ایودی، ترجمه فریدون فاطمی، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۷.

ماخذ تصاویر و نقشه های بخش ضمایم کتاب

۳۰۷- مسالک الممالک، اصطخری، نقشه های شماره: ۱ - ۶

۳۰۸- صوره الارض، ابن حوقل، نقشه های شماره: ۱۷ - ۷.

۳۰۹- خراسان بزرگ، دکتر احمد رنجبر، نقشه های شماره: ۱۸ و ۱۹.

۳۱۰- دیار شهریاران، احمد اقتداری، نقشه های شماره: ۲۰ و ۲۱، تصاویر شماره: ۱۳-۲۱.

۳۱۱- یادگارهای یزد، ایرج افشار، تصاویر شماره: ۱-۱۲.

۳۱۲- سفرنامه ناصر خسرو، دکتر محمد دبیر سیاقی، نقشه های شماره: ۲۲.

۳۱۳- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، نقشه شماره ۱۲.

۳۱۴- اطلس تاریخی جهان از آغاز تا امروز، کالین مک ایودی، نقشه های شماره: ۲۳ و ۲۴.

۳۱۵- واحد تلویزیونی حوزه هنری تبلیغات اسلامی، تصاویر شماره ۲۳ تا ۷۷.

تاریخ تألیف برخی از منابع مورد استفاده در تحقیق حاضر

نام کتاب موف تاریخ تألیف

آثار البلاط و اخبار العباد... قروینی (٦٨٢-٦٤٠) هـ . ق . [\(۱\)](#).

آثار العجم فرصن الدوّله شیرازی (١٣١) هـ . ق .

اثبات الوصیه علی بن حسین مسعودی (٢٨٧-٣٤٢) هـ . ق .

احسن التقاسیم... مقدسی (٣٧٥) هـ . ق .

اخبار الطوال دینوری (٢٢٧) هـ . ق .

الاخبار مکه ابوالولید ارزقی (٢٤٤) هـ . ق .

الارشاد شیخ مفید (٤١٢) هـ . ق .

الاعلاق النفیسه ابن رسته (٢٩٠) هـ . ق . [\(۲\)](#)

اشکال العالم جیهانی

(٣٢٠) هـ . ق .

اصول کافی شیخ کلینی (٣٢٨-٩) هـ . ق .

البلدان یعقوبی (٢٧٨) هـ . ق .

البدايه والنهايه ابن کثیر (٧٧٤) هـ . ق .

بحر الانساب یحیی خزاعی (١٢٦٨) هـ . ق .

تاریخ بغداد خطیب بغدادی (٤٦٣) هـ . ق .

تاریخ بیهقی ابوالفضل بیهقی (٣٨٥-٤٧٠) هـ . ق .

تاریخ جدید یزد احمدبن علی کاتب (٨٦٢) هـ متوفی .

تاریخ الخلفاء ابوبکر سیوطی حدود (٩١١) هـ . ق .

تاریخ روضه الصفا میر خواند (۹۰۳-۸۳۸) ه . ق .

تاریخ قم حسن بن محمد بن حسن (۳۷۸) متوفى.

تاریخ فخری ابن طقطقی حدود (۷۰۹) ه . ق .

ص: ۲۱۳

۱- سال ۶۸۲ نیز آمده است.

۲- سال ۳۰۰ ه . ق نیز آمده است.

تاریخ طبری جریر طبری (۳۱۰-۲۲۴) حدود ه. ق.

تاریخ کامل ابن اثیر (۶۲۸-۵۵۵) ه. ق.

تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (۷۳۰-۶۸۰) ه. ق.

تاریخ یزد محمد بن حسن جعفری قرن نهم ه. ق.

تاریخ یعقوبی یعقوبی (۲۷۸) ه. ق.

تجارب الامم ابن مسکویه حدود (۴۲۱) ه. ق.

تجارب السلف نخجوانی حدود (۷۲۵) ه. ق.

تحفه الرضویه بسطامی حدود (۱۲۵۰) ه. ق.

تذکره الخواص یوسف بن الجوزی حدود (۶۵۴) ه. ق.

تذکره الخواص به ضمیمه ابوالفرج بن الجوزی حدود (۵۹۷) ه. ق.

مطلوب

تذکره شوستر فقیر شوستری حدود (۱۷۳) ه. ق.

التبیه والاشراف علی بن حسین مسعودی (۲۸۷-۳۴۲) ه. ق.

جغرافیای حافظ ابرو حافظ ابرو حدود (۸۳۰) ه. ق.

جمهوره انساب العرب اندلسی (۳۸۴-۴۵۶) ه. ق.

جهان نما نجیب بکران (۶۰۵) ه. ق.

حدیقه الشیعه مقدس اردبیلی (۹۹۳) متوفی.

حدود العالم (مؤلف گمنام) (۳۷۲) ه. ق.

الخرائج والجرائح... راوندی (۵۷۳) متوفی.

دستورالوزراه محمد بن الحسین الاصفهانی حدود (۵۹۵) ه. ق.

روضات الجنات... باقر خوانساری (۱۳۱۲) متوفی.

روضه الوعظین فتال نیشابوری (۵۰۸) متوفی.

سفرنامه ابن بطوطه (۷۷۹-۷۰۳) حدود (۷۲۵) هـ . ق

سفرنامه ابن جییر ابن جییر (۵۸۰) هـ . ق

سفرنامه ابن فضلان ابن فضلان (۳۱۱) هـ . ق

ص: ۲۱۴

۱- ۶۲۸ نیز آمده است.

سفرنامه ناصرخسرو ناصر خسرو قبادیانی (٤٣٧ تا ٤٤٤ هـ) ق. (١)

شدّالازار فی... جنید شیرازی (٧٩١) متوفى.

شیرازنامه زرکوب شیرازی حدود (٧٤٥) هـ. ق.

صوره الارض ابن حوقل (٣٦٧) هـ. ق.

ظفرنامه شرف الدین علی یزدی (٨٢٨) هـ. ق.

عمده الطالب ابن عنبه (٩٢٩) متوفى.

عيون اخبار الرضا عليه السلام شیخ صدوق (٣٨١) متوفى.

فارسنامه ابن بلخی (٥٤٠) هـ. ق. (٢)

فارسنامه ناصری میرزا حسن فسائی حدود (١٣١٦) هـ. ق.

فتح البلدان بلاذری (٢٧٩) هـ. ق.

الفتوح اعثم کوفی (٣١٤) متوفى

الفصول المهمه فی... ابن سباغ حدود (٨٥٥) هـ. ق.

كتاب الخراج قدامه بن جعفر (٢٦٦) هـ. ق. (٣)

كشف الغمه فی معرفه الانمہ علی بن عیسیٰ اربلی (٦٨٧) هـ. ق.

الکنی والالقاب شیخ عباس قمی حدود (١٣٧٦) هـ. ق.

معجم البلدان یاقوت حموی (٥٧٤-٦٢٦) هـ. ق.

مجمل فصیحی محمد خوافی حدود (٨٣٦) هـ. ق.

مرآت البلدان اعتماد السلطنه (١٣١٤) هـ. ق.

مراصد الاطلاع صفی الدین بغدادی (٧٠٠) هـ. ق.

مروج الذهب... علی بن حسین مسعودی (٣٤١-٢٨٧) هـ. ق.

١- سال ٤٨١ هـ ق نیز آمده است.

٢- سال ٥٠٢ و ٥١٠ هـ ق نیز آمده است.

٣- سال ٣١٦ و ٣٣٧ هـ ق نیز آمده است.

٤- سال ٢٣٣ و ٢٥٠ هـ ق نیز آمده است.

مطلع الشمس اعتمد السلطنه حدود(١٣١٤) هـ . ق .

مناقب آل ابى طالب ابن شهرآشوب (٥٥٨) متوفى.

منتخب التواریخ محمد هاشم خراسانی (١٣٥٢-١٢٨٠) هـ . ق .

منتهى الآمال شیخ عباس قمی (١٣٥٩) هـ . ق .

النجوم الزاهره ابن تغري بردى (٨٧٤) هـ . ق .

نرّه القلوب حمدالله مستوفی (٦٨٠-٧٥٠) هـ . ق .

نسائم الاسحار... منشی کرمانی حدود(٧٢٤) هـ . ق .

وفیات الاعیان ابن خلکان (٦٥٤) هـ . ق . [\(١\)](#)

٢١٦: ص

١- سال ٦٧٢ و ٦٨١ هـ . ق نیز آمده است.

اشاره

کتابنامه منابع تاریخ محلی شهرهایی از ایران که در مسیر حرکت امام

رضا علیه السلام واقع شده است.

کتابنامه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

الف: منابع اختصاصی فارسی

ب: منابع اختصاصی عربی

ج: منابع عمومی عربی و فارسی

۲۱۷: ص

کتابنامه منابع تاریخ محلی شهرهایی از ایران که در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام واقع شده است

- ۳۱۶- فتوح الاهواز، ابو عبیده معمر بن مثنی تیمی، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۳۱۷- جغرافیای خوزستان، سیف اللہ رشیدیان، بی نا، تهران ۱۳۳۲.
- ۳۱۸- ویرانه های شوش، حبیب اللہ صمدی، بی نا، بی جا، ۱۳۳۴.
- ۳۱۹- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، مصطفوی بروجردی، تهران ۱۳۵۲.
- ۳۲۰- سفرنامه خوزستان، عبدالغفار نجم الملک، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات علمی، تهران ۱۳۴۱.
- ۳۲۱- خوزستان و کهکیلویه و ممسنی (جغرافیای تاریخی و آثار باستانی)، احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۹.
- ۳۲۲- شکرستان در تاریخ شش هزار ساله خوزستان، ظهیرالاسلام زاده دزفولی، بی نا، بی جا، ۱۲۸۰ هجری.
- ۳۲۳- راهنمای خوزستان، ایرج وامقی، جلب سیاحان، تهران ۱۳۴۵.
- ۳۲۴- خوزستان، کریم فاطمی، بی نا، بی جا، ۱۳۲۷.
- ۳۲۵- تاریخ جغرافیای خوزستان، محمدعلی امام شوشتی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۱.
- ۳۲۶- ارجان و کهکیلویه، گاویه هانیس، ترجمه سعید فرهودی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۹.
- ۳۲۷- شناسنامه بهبهان و اهواز، رضا جوکار قنواتی، بی نا، بهبهان ۱۳۵۰.
- ۳۲۸- تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسری، تهران ۱۳۳۹.
- ۳۲۹- تذکرہ شوستر، سید عبدالله نورالدین فقیر شوشتی، جامعه آسیایی، بنگال ۱۸۴۸م.
- ۳۳۰- دیار شهریاران (آثار و بناهای تاریخی خوزستان)، احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۹۴.
- ۳۳۱- فردوس (در تاریخ شوستر و برخی مشاهیر آن)، حسینی شوستری، مرعشی، بی نا، بی جا، بی تا.

۳۳۲- بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس، چاپ اول،

. ۱۳۴۹

۳۳۳- تاریخ بافت قدیمی شیراز، کرامت الله افسر، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۳.

۳۳۴- شهر شیراز (یا خال رخ هفت کشور)، علینقی بهروزی، بی جا، بی نا، ۱۳۳۴.

ص: ۲۱۸

- ۳۳۵- آثار قدیمه فارس، سید جلال الدین تهرانی، بی نا، تهران ۱۳۱۳.
- ۳۳۶- پارس در عهد باستانی، علی سامی، چاپ اول، انتشارات محمدی، شیراز، ۱۳۳۳.
- ۳۳۷- تاریخ مملکت فارس، میرزا آقا کمره، بی نا، تهران ۱۳۷۵ ه. ق.
- ۳۳۸- شیراز امروز، محمد مدرسی صادقی، بی نا، شیراز ۱۳۳۱.
- ۳۳۹- شیراز، علی سامی، چاپ سوم، شیراز ۱۳۶۳.
- ۳۴۰- آثار العجم، فرصت الدوله شیرازی، به کوشش علی دهباشی، فرهنگ سرا، تهران ۱۳۶۲.
- ۳۴۱- اقلیم پارس، محمد تقی مصطفوی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۳.
- ۳۴۲- شیراز مهد شعر و عرفان، آرتور جان آربری، ترجمه منوچهر کاشف، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.
- ۳۴۳- شیراز در گذشته و حال، حسن بامداد، اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز ۱۳۳۶.
- ۳۴۴- شیرازنامه، احمد بن شهاب الدین زركوب شیرازی، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰.
- ۳۴۵- فارسنامه (قدیمی ترین تاریخ و جغرافیای فارس)، ابن بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز ۱۳۴۳.
- ۳۴۶- فارسنامه ناصری، میرزا حسن فسائی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.
- ۳۴۷- یادگارهای یزد (معرفی اینیه تاریخی و آثار باستانی)، ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۱.
- ۳۴۸- تاریخ یزد، احمد طاهری، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۳۴۹- تاریخ یزد، محمدبن حسن جعفری، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.
- ۳۵۰- تاریخ جدید یزد، احمدبن حسین بن علی کاتب، به کوشش ایرج افشار، کتابخانه ابن سینا،

۳۵۱- تاریخ نائین، سید عبدالحجه بلالی، چاپخانه مظاہری، تهران ۱۳۶۹ هجری قمری.

۳۵۲- تاریخ نیشابور، احمد بن محمد بن حسن بن احمد (حاکم نیشابوری)، به کوشش دکتر بهمن

کریمی، کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۳۹.

۳۵۳- خراسان بزرگ، دکتر احمد رنجبر، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.

۳۵۴- سرخس دیروز و امروز (پژوهشی از جغرافیای تاریخی و انسانی سرخس)، دکتر عباس سعیدی، توس، تهران ۱۳۵۴.

۳۵۵- تاریخ مختصر خراسان، اسماعیل آموزگار، بی نا، مشهد ۱۳۵۲.

۳۵۶- راهنمای خراسان، اداره فرهنگ خراسان، مشهد ۱۳۴۲.

۳۵۷- شهرهای خراسان (مطلع الشمس)، به انضمام تاریخ سیاسی خراسان در دوره قاجاریه،

حسین اعرابی، بی نا، تهران ۱۳۴۹.

۳۵۸- خراسان، مشهد، مرو، حسن اللہوردیان طوسي، بی نا، بی جا، ۱۳۵۵.

۳۵۹- مشهد طوس (یک فصل از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان)، محمد کاظم امام، کتابخانه

ملی ملک، تهران ۱۳۴۸.

۳۶۰- آثار تاریخی کلات و سرخس، مهدی بامداد و دیگران، چاپ اول، بی نا، تهران ۱۳۳۳.

۳۶۱- سفرنامه خراسان (سفر اول) یادداشت‌های ناصرالدین شاه قاجار، انتشارات فرهنگ ایران

زمین، بی جا، ۱۳۵۶.

۳۶۲- حکومت بنی امیه در خراسان (ترجمه الحکم الاموی فی خراسان)، ترجمه باقر موسوی،

انتشارات توکا، تهران ۱۳۵۷.

۳۶۳- سه سفرنامه، هرات، مرو، مشهد، قدرت الله روشني (زعفرانلو)، چاپ دوم، انتشارات توسم،

تهران ۱۳۵۶.

۳۶۴- در حاشیه سفرنامه خراسان، حسین رسائل، انتشارات میرا، تهران ۱۳۵۲.

۳۶۵- راهنمای مشهد، غلامرضا ریاضی، چاپ اول، انتشارات زوار، تهران ۱۳۳۴.

۳۶۶- راهنمای خراسان، علی شریعتی، سازمان جلب سیاحان، بی جا، ۱۳۴۵.

۳۶۷- دیداری از ویرانه های خراسان، ابراهیم صهبا، چاپ دوم، بی نا، تهران ۱۳۴۷.

۳۶۸- خاوران، گوهر ناشناخته ایران، ابوالفضل قاسمی، بی نا، بی جا، ۱۳۴۹.

۳۶۹- سفرنامه رکن الدوله به سرخس، محمد علی منشی، به کوشش محمد گلبن، انتشارات سحر،

تهران ۱۳۶۵.

۳۷۰- راهنمای شهر مشهد، لطف الله مفخم پایان، انتشارات توسم، مشهد ۱۳۴۵.

۳۷۱- بهشت شرق، حسین بن علی اکبر مغانی، انتشارات زوار، تهران ۱۳۴۱.

۳۷۲- آثار باستانی خراسان، عبدالحمید مولوی، چاپ اول، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۴.

۳۷۳- تاریخ مشهد مقدس، علی محمد نوربخش، بی نا، اصفهان ۱۳۲۳.

۳۷۴- جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان، ابوالقاسم طاهری، بنیاد فرهنگ، تهران

. ۱۳۴۸

ص: ۲۲۰

الف) منابع اختصاصی فارسی

- ۳۷۵- آثار و اخبار امام رضا علیه السلام (ترجمه مستند الامام الرضا علیه السلام)، عزیزالله عطاردی، انتشارات کتابخانه صدر، تهران ۱۳۹۷ ه . ق .
- ۳۷۶- آفتاب طوس، سیدعلی رضوی زاده، بی نا، تهران ۱۳۴۶.
- ۳۷۷- امام رضا علیه السلام، سید عبدالحسین رضائی، ندای اسلام، تهران ۱۳۶۲.
- ۳۷۸- امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، محقق، نسل جوان، بی جا، بی تا.
- ۳۷۹- بحار الانوار، ملا محمد باقر مجلسی، ج ۱۲، ترجمه موسی خسروی، انتشارات اسلامیه، تهران ۱۳۵۶.
- ۳۸۰- بشاره المؤمنین، سید مهدی سبحانی، مطبوعاتی ایران، بی جا، بی تا.
- ۳۸۱- پرتوی از زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، عطائی خراسانی، توس، مشهد ۱۳۴۷.
- ۳۸۲- پیشوای هشتم شیعیان، محمد باقر ساعدي، کتابفروشی دیانت، بی جا، بی تا.
- ۳۸۳- تحفه الرضویه، نوروز علی بن باقر بسطامی، بی تا، تبریز، ۱۲۸۱ ه . ق .
- ۳۸۴- تذکره زائرین، سید رضا بنی فاطمی، قم.
- ۳۸۵- حدیقه الرضویه، محمد حسن بن محمد تقی خراسانی (هروی)، شرکت چاپخانه، خراسان، مهرماه ۱۳۲۶.
- ۳۸۶- حضرت رضا علیه السلام، فضل الله کمپانی، بی نا، تهران، بی تا.
- ۳۸۷- حیا الرضا علیه السلام، حاج شیخ محمد محدث خراسانی، بی نا، مشهد، ۱۳۸۴ ه . ق .
- ۳۸۸- خزان رضوی، شیخ نصرالله، بی نا، مشهد ۱۳۷۸ ه . ق .
- ۳۸۹- زندگانی سیاسی هشتمین امام علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید خلیل خلیلیان، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران بهمن ماه ۱۳۵۹.
- ۳۹۰- زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، عماد زاده، انتشارات گنجینه، تهران ۱۳۳۵.

۳۹۱- زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، ابوالقاسم سحاب، اسلامیه، تهران ۱۳۳۴.

۳۹۲- زندگانی امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام، احمد مغیث، ترجمه سید جعفر غضبان (شهریار)، بی‌نا، تهران ۱۳۳۹.

۳۹۳- زندگانی حضرت رضا علیه السلام، محمدعلی نوربخش، بی‌نا، اصفهان ۱۳۲۳.

ص: ۲۲۱

۳۹۴- زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، عبدالقدار احمد یوسف، ترجمه غلامرضا ریاض، مشهد ۱۳۲۲.

۳۹۵- زندگانی و شهادت علی بن موسی الرضا علیه السلام، احسان (محسن رمضانی)، بی نا، تهران ۱۳۴۶.

۳۹۶- زندگانی و شهادت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام، به انضمام طب الرضا و فضائل و معجزات امام رضا علیه السلام، عبدالحسین رضائی، ندای اسلام، تهران ۱۳۶۲.

۳۹۷- زندگانی هشتمین امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، عطائی خراسانی، بی نا، تهران، بی تا.

۳۹۸- ستاره درخشش آسمان ولایت، سید مصطفی برقی، بی نا، قم، بی تا.

۳۹۹- سرچشمہ های نور، واحد تدوین و ترجمه، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۸.

۴۰۰- سرگذشت و شهادت هشتمین امام شیعیان، علی غفوری، بی نا، تهران ۱۳۹۴ ه ق.

۴۰۱- شخصیت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، احمد اردبیلی (خوشنویس)، بی نا، بی جا، ۱۳۲۴.

۴۰۲- شرح زندگانی موسی بن جعفر علیه السلام و علی بن موسی الرضا علیه السلام، احمد مغنیه، ترجمه سید جعفر غضبان، بی نا، تهران ۱۳۳۹.

۴۰۳- مدح و مصیبت حضرت رضا علیه السلام، حسین خراسانی، بی نا، مشهد، بی تا.

۴۰۴- شرح خطبه امام رضا علیه السلام در توحید، محمد باقر محمد تقی، بی نا، هند، بی تا.

۴۰۵- عيون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، علمیه اسلامیه، تهران، بی تا.

۴۰۶- کرامات رضویه، علی اکبر مروج الاسلام، بی نا، مشهد، بی تا.

۴۰۷- صدور معجزات ظاهر از حضرت رضا علیه السلام، محمدحسن میرجهانی، بی نا، مشهد ۱۳۳۳.

۴۰۸- محرق القلوب، مهدی بن ابوذر نراقی، بی نا، بی جا، ۱۳۴۸ ه ق.

۴۰۹- مدح و مصیبت حضرت رضا علیه السلام، حسین خراسانی، بی نا، مشهد، بی تا.

۴۱۰- مناظرات ستاره هشتم ولایت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، عبدالمجید نجفی، بی نا، مشهد ۱۳۹۳ ه ق.

۴۱۱- معصوم دهم، جواد فاضل، علمی، تهران، بی تا.

۴۱۲- نقشی از مقام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، محمدعلی عاملی، آفتاب، تهران ۱۳۵۳.

- ۴۱۳- نقش رهبری حضرت رضا علیه السلام، سید محمد شیرازی، بی نا، قم، بی تا.
- ۴۱۴- ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام، علی موحدی ساوجی، حکمت، قم ۱۳۵۰.
- ۴۱۵- هشتمین امام شیعه؛ امام رضا علیه السلام، علی غفوری، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.
- ۴۱۶- هشتمین پیشوای شیعه، محمد باقر سعیدی، جعفری، تهران ۱۳۹۰ ه . ق .
- ۴۱۷- یادبود هشتمین امام شیعیان امام رضا علیه السلام، علی غفوری، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.

۲۲۲: ص

- الامام الرضا عليه السلام قدوه و اسوه، سید محمد تقی مدرسی، تهران، بی تا.
- ٤١٩- الامام علی بن موسی الرضا عليه السلام، علی محمد علی دخیل، بیروت، بی تا.
- ٤٢٠- امامان موسی الكاظم عليه السلام و علی الرضا عليه السلام، احمد مغنية، بیروت، بی تا.
- ٤٢١- الامام الرضا عليه السلام، تاریخ و دراسه، محمد جواد فضل الله، چاپ اول، بیروت ١٣٩٣ ه . ق .
- ٤٢٢- الامام علی الرضا عليه السلام ولیعهد المأمون، عبدالقادر احمد یوسف، بی نا، بغداد، بی تا.
- ٤٢٣- التحفه الطوسيه، شیخ عباس قمی، بی نا، تهران، بی تا.
- ٤٢٤- حیاه الرضا عليه السلام، شیخ محمد محدث خراسانی، بی نا، مشهد، بی تا.
- ٤٢٥- حیاه الامام الرضا عليه السلام، جعفر مرتضی حسینی العاملی، بی نا، بیروت ١٣٩٨ ه . ق .
- ٤٢٦- الرضا عليه السلام، مولوی شیخ احمد حسین صاحب، بی نا، هند، بی تا.
- ٤٢٧- ذکری مولد الامام الرضا عليه السلام، جمعی از روحانیون کربلا، بی نا، نجف ١٣٨٥ ه . ق .
- ٤٢٨- سولات المأمون عن الرضا عليه السلام و اجوبته، بی نا، تهران، بی تا.
- ٤٢٩- الفوارح الجلیه فی هنک الحرمہ الرضویه، ابوالحسن مجتبه مرندی، بی نا، بی جا، بی تا.
- ٤٣٠- عيون اخبار الرضا عليه السلام، محمدبن علی بن بابویه (الشیخ الصدوق القمی)، بی نا، قم، بی تا.
- ٤٣١- المدیحه الرضویه، مهدی سعیدی، بی نا، مشهد، بی تا.
- ٤٣٢- مسند الامام الرضا عليه السلام، الشیخ عزیز الله عطاردی، الخبوشانی، آستان قدس رضوی، مشهد ١٤٠٦ ه . ق .
- ٤٣٣- وفاه الامام الرضا عليه السلام، شیخ حسین بحرینی، بی نا، نجف ١٣٧٣ ه . ق .
- ٤٣٤- وفاه الامام الرضا عليه السلام، سید عبدالرزاق موسوی، بی نا، نجف ١٣٧٠ ه . ق .
- ٤٣٥- وفاه الامام الرضا عليه السلام، احمدبن صالح بن طuan، حیدریه، نجف، بی تا.

٤٣٦- ولاده الامام علی بن موسى الرضا عليه السلام، محمد حسین الطالقانی، دارالمعارف، بی جا، بی تا.

ج) منابع عمومی عربی و فارسی

٤٣٧- آشنایی با زندگانی پیشوایان، یعقوب جعفری، بی نا، قم، بی تا.

٤٣٨- آیات بینات فی حقیقت بعض المنامات، محمد تقی تستری، چاپ اول، بی نا، بی جا،

۱۳۹۳ ه . ق .

٤٣٩- آیات الائمه علیهم السلام، سید محمدعلی الاریجانی الحسنی، بی نا، تهران، بی تا.

٤٤٠- آیات الفضائل، میرزا علی پیشخدمت تبریزی، بی نا، تهران، بی تا.

۲۲۳: ص

٤٤١- الابصار فى مناقب آل بيت النبى المختار، السيد مون بن حسن الشبلنجي، بي نا، مصر، بي تا.

٤٤٢- البدایه والنهایه، ابن کثیر الدمشقی، طبع السعاده، قاهره ١٣٥١ هـ . ق .

٤٤٣- الاتحاف بحبت الاشراف، عبدالله بن محمدبن عامر الشيراوي، بي نا، مصر ١٣١٨ق.

٤٤٤- الاثنى عشریه واهل البیت علیهم السلام، محمد عبدالله عنان، چاپ اول، مکتبه الخانجی، قاهره ١٩٧٤م.

٤٤٥- الاثنى عشریه واهل البیت علیهم السلام، محمد جواد معنیه، بي نا، بيروت، بي تا.

٤٤٦- اثبات الهداء بالنصوص والمعجزات، محمدبن الحسن الحر العاملی، ترجمه محمد نصراللهی و احمدجنتی، چاپ اول حوزه علمیه قم، بي تا.

٤٤٧- الاحتجاج، ابو منصور احمدبن على بن ابی طالب الطبرسی، علّقه السيد محمد باقر الخرسان،

دارالنعمان، نجف ١٩٦٦ م.

٤٤٨- احسن الاثر فی حیاه النبی و الائمه الاثنی عشر، سلمان مروه الحارثی الهمدانی، صیدا، لبنان ١٣٧٢ هـ . ق .

٤٤٩- احسن القصص، على فکری، چاپ پنجم، بي نا، بيروت ١٣٩٥ ق.

٤٥٠- احقاق الحق وازھاق الباطل، قاضی نورالله تستری، با تعلیق آیه الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی. بي جا، بي تا.

٤٥١- الدمعه الساکبه فی احوال سید الانبیاء والمرسلین وآلہ المیامین علیه السلام، مولی محمد باقر نجفی، بي نا، بي جا، بي جا، بي ق.

٤٥٢- الذخیره (ذخیره المؤمنین فی ذکری سیدالشهداء وائمه الطاهرين)، موسی عز الدين، چاپ اول، بي نا، بيروت، بي تا.

٤٥٣- الذخیره الى المعاد فی مدح محمد و آلہ الامجاد، سليمان ظاهر العاملی، صیدا، لبنان ١٣٤٨ هـ . ق.

٤٥٤- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محمدبن محمدبن النعمان (شيخ مفید)، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، اسلامیه، تهران ١٣٤٦.

٤٥٥- الرسول والذراري، احمد سیاح، کتابفروشی اسلام، بي جا، بي تا.

٤٥٦- الارجوze المختاره، قاضی النعمان، چاپ اول، بي نا، کانادا، ١٩٧٠م.

٤٥٧- الرسول الاعظم و اهل بيته الاطهار، حسون ملارجي الدلغى، چاپ دوم، بي نا، بيروت

.١٣٩٣

٤٥٨- الاستبصار في النص على الانمه الاطهار، محمدبن على بن عثمان الكراچکی، بي نا، نجف ١٣٤٦ هـ.ق.

ص: ٢٢٤

- ٤٥٩- اسعاف الراغبين فى سيره المصطفى و فضائل اهل بيته الطاهرين، محمد الصبان، بي نا، مصر ١٣٠٣ هـ ق.
- ٤٦٠- الشدرات الذهبيه فى تراجم الائمه الاثنى عشر عند الاماميه، شمس الدين محمد بن طولون، بي نا، بيروت ١٣٧٧ هـ ق.
- ٤٦١- اصول كافي، ابو جعفر محمد بن يعقوب اسحاق الكليني الرازى، ترجمه سيد جواد مصطفوى، علميه اسلاميه، تهران، بي تا.
- ٤٦٢- العمده فى عيون صحاح الاخبار، يحيى بن البطريق الاسدى، بي نا، بي جا، ١٣١٩ .
- ٤٦٣- اعلام الورى فى اعلام الهدى، امين الدين الفضل بن الحسن الطبرسى، بي جا، ١٣١٢ هـ ق .
- ٤٦٤- الفصول المهمه فى معرفه احوال الائمه، على بن محمد المالكى المكى (ابن سباغ)، نجف ١٩٥٠ م.
- ٤٦٥- الفصول العشره فى الغيبة،شيخ مفيد، بي نا، نجف ١٣٧٠ ق.
- ٤٦٦- القاب الرسول و عترته، لبعض المحدثين و المؤرخين، بصيرتى، قم، بي تا.
- ٤٦٧- القطره من بحار مناقب النبي و العترة، احمد رضى الدين الموسوى التبريزى، بي نا، نجف، ١٣٧٤ هـ ق.
- ٤٦٨- اكسير التواريخ و سير الائمه، ميرزا محمد شيرازى، بي نا، بمئى، بي تا.
- ٤٦٩- الكبريت الاحمر، محمد حسن خراسانى، بي نا، بي جا، ١٣٤٣ .
- ٤٧٠- الكشكول فيما جرى على آل الرسول صلى الله عليه و آله، سيد حيدربن على الحسينى الاملى، نجف.
- ٤٧١-
- المجالس الفاخره فى ماتم العترة الطاهره، السيد عبدالحسين شرف الدين، بي نا، كربلا، بي تا.
- ٤٧٢- المطالب المهمه فى تاريخ النبي والزهراء والائمه عليهم السلام، على بن حسين هشامي، حيدريه، نجف ١٣٨٨ هـ ق.
- ٤٧٣- المعصومين الاربعه عشر، عبد المنعم كاظمى، بي نا، بغداد ١٣٧٧ هـ ق.
- ٤٧٤- المناقب، ابو جعفر رشيد الدين، علميه، قم ١٣٧٩ هـ ق.
- ٤٧٥- المناقب الحيدريه، احمد بن محمد بن على بن ابراهيم، بي نا، بي جا، ١٢٥٣ هـ ق.
- ٤٧٦- المناقب والفضائل، ابو الفضل شاذان بن جبرائيل القمي، بي نا، بي جا، ١٣٤٠ هـ ق.
- ٤٧٧- المنتخب، على الطريحي فخرالدين، کارخانه حاج ابراهيمی، بي جا، بي تا.

٤٧٨- المنح المكية في شرح الهمزية، شهاب الدين احمد بن حجر الهيثمي، ميمينه، مصر ١٣٠٦ هـ. ق.

٤٧٩- اماره الولايه، شيخ محمد باقر کرمانی، بي نا، تهران، بي تا.

٤٨٠- امامان شيعه و جنبشهاي مكتبي، محمد تقى مدرسى، بي نا، مشهد، بي تا.

ص: ٢٢٥

- ٤٨١- الانوار الحسيني، شیخ عبدالرضا آل کاشف الغطاء، بی نا، بمئی، ۱۳۴۶ ه . ق .
- ٤٨٢- انوار ارشاد الامه، محمد باقر بن قربان علی المازندراني، بی نا، قم، بی تا.
- ٤٨٣- انوار الهدی، احمد صاحب نهاوندی، بی نا، تهران، بی تا.
- ٤٨٤- الانوار البهیه، شیخ عباس قمی، بی نا، قم، بی تا.
- ٤٨٥- انوار القلوب، محمد باقر بن السيد محمد الموسوی، بی نا، تهران ۱۲۹۷.
- ٤٨٦- انوار الموهاب فی نکت اخبار المناقب، شیخ علی اکبر نهاوندی، بی نا، بی جا، بی تا.
- ٤٨٧- لوامع الانوار فی مصائب و نوائب سبط الرسول المختار، ابوالحسن المرندی النجفی، بنا، تهران، بی تا.
- ٤٨٨- الوصول الى مناقب آل الرسول، شیخ علی روحانی نجف آبادی، بی نا، قم، بی تا.
- ٤٨٩- اهل البيت، توفیق ابوعلم، چاپ اول، بی نا، قاهره ۱۳۹۰ ه . ق .
- ٤٩٠- اهل بیت فاطمه الزهراء علیها السلام، دارالمعارف، مصر، بی تا.
- ٤٩١- اهل بیت متزلتهم و مبادئهم، محمد جواد مغنية، بی نا، بیروت ۱۹۵۶.
- ٤٩٢- اهل بیت علیهم السلام، عبدالحمید جوده السحار، بی نا، قاهره، بی تا.
- ٤٩٣- اهل بیت علیهم السلام، شهاب الدین اشراقی و محمد فاضل لنکرانی، بی نا، تهران، بی تا.
- ٤٩٤- اهل بیت علیهم السلام فی سفینه نوح، محمد ابراهیم موحد قزوینی، بی نا، بیروت، بی تا.
- ٤٩٥- الائمه الاطهار علیهم السلام، بیوک واعظ تبریزی، بی نا، تهران، بی تا.
- ٤٩٦- الائمه الاطهار علیهم السلام یا پاسداران وحی در قرآن، شهاب الدین اشراقی و محمد موحدی، بی نا، قم، بی تا.
- ٤٩٧- الائمه الائمه الاشتری عشر، شمس الدین محمد بن طولون، به تحقیق صلاح الدین المنجد، دار بیروت ۱۹۵۸م.
- ٤٩٨- امام در عیتیت جامعه، محمد رضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.
- ٤٩٩- بحر المصائب و کنز الغرایب، محمد علی تبریزی، بی نا، تبریز ۱۲۸۲.

۵۰۰- برگزیدگان خدا از خاندان محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله، سید عباس مجذوب صفا، محمدی، تهران ۱۳۴۶ ش.

۵۰۱- بصائر الدرجات، ابو جعفر محمدبن الحسن الصفار القمی، ب نا، قم، بی تا.

۵۰۲- بهجه الابرار فی تاریخ الائمه الابرار علیهم السلام، سید محمد حسن فاضل، بی نا، بی جا، بی تا.

۵۰۳- بحار الانوار، ملا محمد باقر مجلسی، دارالتعارف، بیروت و دارالکتب الاسلامیه تهران

۱۳۵۶ ه . ق .

۵۰۴- البدایع المهدویه، مهدی مصطفی الحسینی التفرشی، بی نا، تهران ۱۳۰۴ ه . ق .

ص: ۲۲۶

- ٥٠٥- بهجه الابرار فی تاریخ الائمه الاطهار، حسن بن حسین الحسینی الفاضل الیزدی، بی نا، تهران ۱۳۱۹.
- ٥٠٦- پرچمداران اسلام و یا چهارده معصوم علیهم السلام، سید ابوالفضل ناصرچیان، احمدی، شیراز، بی تا.
- ٥٠٧- پیشوایان، عقیقی بخشایشی، بی نا، قم، بی تا.
- ٥٠٨- پیشگویی پیشوایان، احمد سیاح، بی نا، تهران، بی تا.
- ٥٠٩- پیروزمندان مظلوم جهان، سید کاظمی (بروجردی)، شمس، بی نا، بی تا، ۱۳۵۳.
- ٥١٠- تاریخ الموالید، علامه الطبرسی، بصیرتی، قم ۱۳۹۶ هـ.
- ٥١١- تاریخ الائمه، ابن ابی الثلث البغدادی، مصطفوی، قم ۱۳۶۸ هـ.
- ٥١٢- تاریخ الائمه الاطهار علیهم السلام، سید بیوک آقا واعظ تبریزی، مصطفوی ۱۳۷۹ هـ.
- ٥١٣- تاریخ ائمه علیهم السلام، سید علی حیدر صاحب، بی نا، هند، بی تا.
- ٥١٤- تاریخ ائمه علیهم السلام (مشهور به چهارده مجالس)، حسن وزیر، بی نا، هند، بی تا.
- ٥١٥- تاریخ اهل البيت علیهم السلام (روایه کبار المحدثین والمؤرخین)، بی نا، قم، بی تا.
- ٥١٦- تاریخ چهارده معصوم، (موف ناشناخته)، پاکستان.
- ٥١٧- تاریخ موالید الائمه و وفیاتهم، ابو محمد عبدالله بن احمد، بی نا، قم، بی تا.
- ٥١٨- تاریخ مختصر اسلام، میر خلیل نقوی، چاپ دوم، اسلامیه، تهران ۱۳۳۱.
- ٥١٩- تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله، آقا بهلوں بهجت، ترجمه میرزا مهدی ادیب، بی نا، بی جا، بی تا.
- ٥٢٠- تاریخ اعثم کوفی، خواجه محمد علی، ترجمه احمد بن محمد بن مستوفی الھروی، کتابفروشی ادیبه، تهران، بی تا.
- ٥٢١- تاریخ بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دیر، دکتر خلیل خطیب رهبر، سعدی، تهران ۱۳۶۸.
- ٥٢٢- تاریخ روضه الصفا، میر محمد بن سید برهان الدین خداوند شاه (میرخواند)، کتابفروشی مرکزی، تهران ۱۳۳۹.
- ٥٢٣- تاریخ الشیعه، محمدحسین مظفر، ترجمه بصیرتی، بی نا، قم، بی تا.

٥٢٤- تاريخ طبرى، ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى، دار الكتب العلمية، بيروت ١٩٨٨ م.

٥٢٥- تاريخ فخرى، محمد بن على بن طباطبا (ابن طقطفى)، ترجمة محمد وحيد گلپاچانى، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، تهران ١٣٥٠.

٥٢٦- تاريخ الكامل، عزيز الدين ابوالحسن على بن ابى الکرم الشیبانی، على شیری، دارالاحیاء

التراث العربی بيروت، ١٩٨٩ م.

ص: ٢٢٧

۵۲۷- تاریخ نائین، سید عبدالحجّه بlagی، چاپخانه مظاہری، تهران ۱۳۶۹ ه.ق.

۵۲۸- تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه محمدابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، تهران

. ۱۳۶۶

۵۲۹- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، نینوا، تهران، بی تا.

۵۳۰- تذکره الخواص، به ضمیمه مطالب السول فی مناقب آل الرسول، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، کمال الدین محمدبن طلحه، چاپ اول، بی نا، بی جا، ۱۲۸۷ - ۱۲۸۵ ه.ق.

۵۳۱- تتمه القصص، قاضی زاهدی گلپایگانی، جعفری، مشهد ۱۳۵۰

۵۳۲- تحفه الرضویه، نوروزعلی بن باقر بسطامی، بی نا، تبریز ۱۲۷۴ ه.ق.

۵۳۳- تحفه المجالس، سلطان محمدبن تاج الدین حسن، بی نا، تبریز ۱۲۸۱ ه.ق.

۵۳۴- تذکره الائمه علیهم السلام، ملا محمدباقر مجلسی، بی نا، بی جا، ۱۳۲۴

۵۳۵- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله، قاضی محمد زنگنه زوری، ترجمه مهدی ادیب، فردوسی، مشهد ۱۳۴۵

۵۳۶- تذکره احوالات آل پیغمبر، میرزا احمد هروی یزدی، بی نا، تهران، بی تا.

۵۳۷- تذکره المعصومین، سید علیقلی صاحب، بی نا، هند، بی تا.

۵۳۸- تذکره الهداء، میرزا محمد نائینی، بی نا، تهران، بی تا.

۵۳۹- تجارب السلف، هندوشاہ بن سنجر عبد الله صاحبی نخجوانی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، ظهوری، تهران ۱۳۵۷

۵۴۰- ترجمه مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، بی نا، تهران،

بی تا.

۵۴۱- ترجمه المناقب، علی بن حسین زواره ای، بی نا، تهران، بی تا.

۵۴۲- ترجمه ینابیع المودّه، شیخ سلیمان حسینی، ترجمه سید محمود موسوی، بی نا، تهران،

بی تا.

٥٤٣- تفريح الاحباب فى مناقب الآل والاصحاب، محمد عبدالله بن عبدالعالى، بي نا، هند، بي تا.

٥٤٤- تقويم الاتهمه يا روزشمار ديني، رضا شريعت زاده اصفهاني، بي نا، قم، بي تا.

٥٤٥- جمهره انساب العرب، ابو محمد على بن احمد الطاهري اندلسى، دارالمعارف، مصر، ١٩٦٢ م.

٥٤٦- جلاء العيون، السيد عبدالله الشبر، بصيرتى، قم ١٣٩٤.

٥٤٧- جلاء العيون، ملا محمد باقر مجلسى، بي نا، تهران ١٢٩٦.

٥٤٨- جنات الخلود، محمدرضا الامامي المدرس، اديبه، تهران ١٣٧٨ هـ.ق.

- ۵۴۹- جواهر الولاية، محمدعلی کاظمینی بروجردی، بی نا، تهران، بی تا.
- ۵۵۰- جامع المعجزات، صبور عرب، بی نا، تهران، بی تا.
- ۵۵۱- چهارده معصوم علیهم السلام، خورشیدهای تابان عالم تشیع، محمدباقر رفیعی، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۵۵۲- چهارده معصوم علیهم السلام، محمدعلی صفوت تبریزی، بی نا، قم، ۱۳۲۹.
- ۵۵۳- چهارده معصوم علیهم السلام، یا دو هفت نور، محمدعلی صفوت تبریزی، بی نا، قم، بی تا.
- ۵۵۴- چهارده معصوم علیهم السلام، آقا علی قاضی زاهدی گلپایگانی، جعفری، مشهد، بی تا.
- ۵۵۵- چهارده معصوم علیهم السلام، حسین مظاہری، بی نا، تهران، بی تا.
- ۵۵۶- چهارده معصوم علیهم السلام، سید ابوالفضل ناصرچیان، بی نا، شیراز، بی تا.
- ۵۵۷- چهارده معصوم علیهم السلام، عmad الدین حسین اصفهانی عmad زاده، بی نا، تهران، بی تا.
- ۵۵۸- چهارده معصوم علیهم السلام یا تربیت در اسلام، محمدعلی صفوت، بی نا، قم، بی تا.
- ۵۵۹- چهره های تابان اسلام، سیدعلی رضوی زاده، بی نا، تهران، بی تا.
- ۵۶۰- حدیقه الشیعه، احمدبن محمد (قدس اردبیلی)، علمیه اسلامیه، تهران، بی تا.
- ۵۶۱- حزن المتقین، میرزا محمد ملک الكتاب، بی نا، بمیئی، بی تا.
- ۵۶۲- حلیه البار، السید هاشم الحسینی البحرانی، چاپ اول، علمیه، قم ۱۳۹۷.
- ۵۶۳- حقوق آل الیت، ابن تیمیه، بی نا، بیروت، بی تا.
- ۵۶۴- خلفاء الرسول الاثنی عشر، محمدعلی الموسوی الحائری البحرانی، بی نا، بغداد ۱۳۸۸
- هجری.
- ۵۶۵- خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله، محمد خلیلی، بی نا، تهران، بی تا.
- ۵۶۶- خاندان نبوّت، محمد جواد مغنية، ترجمه سید جعفر غضبان، بی نا، تهران ۱۳۴۱.
- ۵۶۷- خلاصه ای از زندگانی پیشوایان بزرگ اسلام، محمدعلی انصاری اراکی، بی نا، بی جا، بی تا.

٥٦٨- خلاصه المقال فى احوال الائمه والآل، عباس فيض قمی، بی نا، قم ١٣٣٠.

٥٦٩- خاندان وحی، سید علی اکبر قریشی، بی نا، تهران، بی تا.

٥٧٠- خزائن رضوی علیه السلام، شیخ نصرالله، بی نا، مشهد، بی تا.

٥٧١- خزینه الفضائل، السيد محمد، بی نا، هند، بی تا.

٥٧٢- خصائص الائمه، محمدبن موسی الموسوی، بی نا، مشهد، بی تا.

٥٧٣- خصائص الائمه، الشریف الرضی، نجف.

٥٧٤- در پیشگوییهای پیشوایان، احمد سیاح، اسلام، تهران ١٣٥٠.

٥٧٥- دعوت حق، محمد جعفر نجفی تبریزی، مکتبه النجاح، تهران ١٣٥٤.

٢٢٩: ص

- ۵۷۶- دائرة المعارف شیعه، سید محمد رضا جوهری زاده، بی نا، تهران، بی تا.
- ۵۷۷- در مکتب اهل بیت علیهم السلام، محمد تقی رهبر، بی نا، تهران، بی تا.
- ۵۷۸- ذر منظوم تاریخ مختصر چهاره معصوم علیهم السلام، حاج سید علی مولانا، تبریز.
- ۵۷۹- دلائل الامامه، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، بی نا، قم، بی تا.
- ۵۸۰- دوازده امام، خواجه نصیر الدین طوسی، بی نا، تهران، بی تا.
- ۵۸۱- ذخایر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدین احمد بن عبدالله الطبری، بی نا، قاهره ۱۳۵۶ هـ ق.
- ۵۸۲- روضه الواعظین و بصیره المتعلمين، ابو جعفر محمد بن حسن فتال نیشابوری، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران ۱۳۶۶.
- ۵۸۳- روضه الاحباب فی سیر النبی والآل والاصحاب، عطاء الله جمال الحسینی، چاپ دوم، بی نا، لکنهو ۱۳۱۰ق.
- ۵۸۴- روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، میر محمد بن خاوند شاه، خیام ۱۳۳۸.
- ۵۸۵- زبدہ التواریخ یا ستار گان درخشان، محمد جواد نجفی، اسلامیه، تهران ۱۳۴۴.
- ۵۸۶- زندگانی ائمه معصومین یا چهارده معصوم علیهم السلام، عماد الدین حسین عmadزاده اصفهانی، مکتب قرآن، تهران، بی تا.
- ۵۸۷- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، حسن حماسیان، اقبال، تهران ۱۳۵۷.
- ۵۸۸- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، سید محمد صحافی، سیمان و فارسیت دورود، ۱۳۵۳.
- ۵۸۹- زندگی پیشوایان، عقیقی بخشایشی، شهید، تهران ۱۳۵۹.
- ۵۹۰- زندگی رهبران اسلام (ترجمه انوار البهیه)، حاج شیخ عباس قمی، ترجمه سید محمد صحافی، اسلامیه، تهران ۱۳۷۵ هـ ق.
- ۵۹۱- زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، عادل ادیب، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، بی نا، تهران، بی تا.

- ۵۹۲- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، قاضی زاهدی گلپایگانی، بی نا، مشهد، بی تا.
- ۵۹۳- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، امین الاسلام طبرسی، ترجمه عزیز الله عطاردی، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ ه . ق.
- ۵۹۴- زندگانی خاندان پیغمبر، حسین جلالی شاهروdi، بی نا، مشهد، بی تا.
- ۵۹۵- ستارگان اسلام، محمدعلی کراچی (سبزواری)، بی نا، مشهد ۱۳۴۹.
- ۵۹۶- سیماجوانان در قرآن و تاریخ اسلام، علی دوانی، بی نا، تبریز ۱۳۴۸.
- ۵۹۷- سیره الائمه، محسن الامین، دارالمعارف، بیروت ۱۴۰۰ ه . ق.
- ۵۹۸- سیره الائمه الاشتری عشر، هاشم معروف الحسنی، چاپ اول، بی نا، بیروت ۱۳۹۷.

ص: ۲۳۰

- ٥٩٩- ستارگان درخشان، محمد جواد نجفی، تهران، بی‌تا.
- ٦٠٠- سخنان برگزیده از برگزیده کان جهان (چهارده مucchوم)، سید ابراهیم میانجی، تهران.
- ٦٠١- شمس الصبحی فی مناقب النبی والائمه الہدی علیهم السلام، سید مرتضی نجفی مرعشی، قرشی، تبریز ۱۳۹۶ هـ ق.
- ٦٠٢- شجره طوبی، محمد مهدی مازندرانی حائری، بی‌نا، نجف ۱۳۶۹.
- ٦٠٣- شیوه امامان، سادات حسینی، تهران، بی‌تا.
- ٦٠٤- صحیفه الابرار، میرزا محمد تقی بن محمدبن حسین، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۱۹.
- ٦٠٥- طلعت حق، احسان اللہ علی استخری، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۸۹ هـ ق.
- ٦٠٦- طوالع الانوار، سید مهدی بن سید محمد جعفر موسوی، رشدیه، تهران، بی‌تا.
- ٦٠٧- عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، الشیخ علی بن الحسین بن علی بن مهنا بن عنبه الاصغر الداودی الحسنی، بمیئی، ۱۳۱۸ هـ ق.
- ٦٠٨- عيون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، بی‌نا، نجف، بی‌تا.
- ٦٠٩- عبقات الانوار فی مناقب الائمه الاطهار علیهم السلام، میر سید حامد حسین موسوی هندی، تهران، بی‌تا.
- ٦١٠- فضائل آل الرسول صلی اللہ علیه و آله، حسون ملارجی الدلفی، موسه الاعلمی، بیروت ۱۹۷۳.
- ٦١١- فاطمه دختر امام حسین علیه السلام، محمد علی دخیل، ترجمه صادق آینه وند، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱.
- ٦١٢- فرازهای حساس زندگانی پیشوایان، حیدری قزوینی، تهران، بی‌تا.
- ٦١٣- فرازنامه رهبران، میرزا احمد آشتیانی، تهران.
- ٦١٤- کشف الغمہ فی معرفه الائمه، بهاءالدین ابوالحسن علی بن عیسیٰ بن ابی الفتح الاربیلی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- ٦١٥- کفایه الخصام، محمد تقی بن علی ذرفولی، تهران ۱۲۷۷ هـ ق.
- ٦١٦- کشف الغمہ فی معرفه الائمه علیهم السلام، علی بن عیسیٰ الاربیلی، ترجمه علی بن حسین زواره ای، تهران، بی‌تا.
- ٦١٧- لسان الذاکرین، محمد هادی نائینی، چاپ سنگی، تهران ۱۲۹۶.

٦١٨- مدینه المعاجز، هاشم بن سلمان بن اسماعیل بن عبدالجواد الحسنی البحراني، بى نا، بى جا، بى تا.

٦١٩- مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمہ ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمہ و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰.

٦٢٠- مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمہ سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی

٢٣١: ص

صدقی، تهران، بی تا.

۶۲۱- مجموعه مصصومین چهارده گانه، جواد فاضل، انتشارات کتب ایران، بی جا، بی تا.

۶۲۲- مناقب آل ابی طالب، الامام الحافظ ابن شهرآشوب، المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۵۷ ه . ق .

۶۲۳- مناقب اهل بیت علیهم السلام، سید خلیل نجفی یزدی، چاپخانه حیدری، تهران ۱۳۶۴ .

۶۲۴- مآثر الباقریه، سید اولاد حیدر، شاه آباد، بی جا، ۱۳۲۶ ه . ق.

۶۲۵- ماتمکده، محمدبن علی اکبر، چاپ سنگی، بی جا، ۱۲۹۷ ه . ق.

۶۲۶- مجموعه زندگانی چهارده مصصوم علیهم السلام، عمادالدین حسین اصفهانی (عمادزاده)، چاپ پنجم، مکتب قرآن، تهران، بی تا.

۶۲۷- محرق القلوب، مهدی بن ابی ذر نراقی، چاپ سنگی، بی جا، ۱۲۴۸ ه . ق.

۶۲۸- مشکوه الجنان، حاج شیخ علی، بی نا، تهران ۱۳۲۵ .

۶۲۹- مصائب الهدی، سید صدرالدین احمد حسینی، بی نا، تهران ۱۳۲۵ .

۶۳۰- مظاہر الانوار فی مناقب الائمه الاطهار علیهم السلام، رضاقلی هدایت، بی نا، چاپ سنگی، ۱۲۸۰ ه . ق.

۶۳۱- مناقب اهل بیت علیهم السلام، جلیل نجفی یزدی، بی نا، بی جا، ۱۳۵۴ ه . ق.

۶۳۲- مناقب المعصومین علیهم السلام، عبدالخالق عبدالکریم، بی نا، چاپ سنگی ۱۳۱۳ .

۶۳۳- منتخب التواریخ، محمد هاشم خراسانی، اسلامیه، تهران ۱۳۸۲ ه . ق.

۶۳۴- منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، تهران ۱۳۵۷ ه . ق.

۶۳۵- مختصر الكلام فی وفیات النبی صلی الله علیه و آله والزهراء والائمه، سید محمدشاه عبدالعظیمی، جبل المتن، نجف ۱۳۳۰ ه . ق.

۶۳۶- مجموعه وفایات الائمه علیهم السلام، جمعی از علماء نجف، چاپ چهارم، بی نا، نجف ۱۳۷۳ .

۶۳۷- مرآت الجنان و عبره اليقظان، عبدالله بن اسعد البافعی، چاپ دوم، الاعلمی، بیروت

. ۱۳۹۰ ه . ق.

- ٦٣٨- مثير الاحزان، شريف الجوادى، اعلمى، تهران ١٣٨٦ ه . ق.
- ٦٣٩- مصائب المعصومين، عبدالخالق عبدالرحيم يزدى، بي نا، تبريز، بي تا.
- ٦٤٠- مصابيح الهدایه، السيد عبدالحسين الموسوى الحائرى، نجف، بي تا.
- ٦٤١- مقتضب الاثر فى النص على عدد الائمه الاثنى عشر، ابوعبدالله احمد بن محمد بن عبد الله بن ايوب، علویه، نجف ١٣٤٦ .
- ٦٤٢- مواهب الواهب فى فضائل على بن ابى طالب عليه السلام، محمد جعفر نقدى، مرتضويه، نجف ١٣٤١ ه . ق.

٢٣٢: ص

- ٦٤٣- مشاهده العترة الطاهره واعيان الشيعه، سيد عبدالرزاق كمونه حسيني، نجف، بي تا.
- ٦٤٤- مصائب المعصومين عليهم السلام، الوثيق بن عبدالرحيم اليزيدي، تهران، بي تا.
- ٦٤٥- مناقب المعصومين عليهم السلام، عبدالخالق بن عبدالكريم، تهران، بي تا.
- ٦٤٦- منهاج الكرامه فى اثبات الامامه، العلامه الحلى شيخ حسن بن يوسف بن مظهر، تهران، بي تا.
- ٦٤٧- ميلاد معصومين، سيد احمد صغیر بلگرامی، هند، بي تا.
- ٦٤٨- ناسخ التواریخ، عباسقلی خان سپهر، اسلامیه، تهران ١٣٤٨.
- ٦٤٩- نقش ائمه در احیاء دین، سید مرتضی عسکری، کتابخانه بزرگ اسلامی، تهران، ١٣٥٧.
- ٦٥٠- نزل الابرار بما صح فى مناقب اهل البيت الاطهار، بي نا، بمیئی، بي تا.
- ٦٥١- نظم درر السقطین، جمال الدین محمدبن یوسف الزرندي، امینی، نجف ١٣٧٧.
- ٦٥٢- نورالابصار فى مناقب آل بيت النبی المختار صلی الله علیه و آله، سید الشبلنجی، چاپ هشتم، بي نا، مصر ١٣٨٤ هـ ق.
- ٦٥٣- وسیله النجاه، ملا محمد میین، بي نا، لكنھو، بي تا.
- ٦٥٤- وسیله النجاه، السيد فخرالدین امامت کاشانی، بي نا، تهران، بي تا.
- ٦٥٥- هدیه الابرار، مهدی حائری مازندرانی، نجف، بي تا.
- ٦٥٦- ینابیع الموذّه، سلیمان بن خواجه کلان حسینی التجفی، بي نا، تهران، بي تا.

ضمايم

نقشه ها

تصاویر

ص: ٢٣٣

ضمایم ۲۳۷

۲۳۸ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۳۹

۲۴۰ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۴۱

۲۴۲ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۴۳

۲۴۴ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۴۵

۲۴۶ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۴۷

۲۴۸ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۴۹

۲۵۰ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ص: ۲۳۴

ضمایم ۲۵۱

۲۵۲ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۵۳

۲۵۴ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۵۵

۲۵۶ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۵۷

۲۵۸ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۵۹

۲۶۰ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۶۱

۲۶۲ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۶۳

۲۶۴ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ص: ۲۳۵

ضمایم ۲۶۵

۲۶۶ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۶۷

۲۶۸ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۶۹

۲۷۰ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۷۱

۲۷۲ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۷۳

۲۷۴ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۷۵

۲۷۶ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۷۷

۲۷۸ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ص: ۲۳۶

ضمایم ۲۷۹

۲۸۰ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۸۱

۲۸۲ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۸۳

۲۸۴ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۸۵

۲۸۶ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۸۷

۲۸۸ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۸۹

۲۹۰ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۹۱

۲۹۲ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ص: ۲۳۷

ضمایم ۲۹۳

۲۹۴ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۹۵

۲۹۶ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۹۷

۲۹۸ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۲۹۹

۳۰۰ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۳۰۱

۳۰۲ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۳۰۳

۳۰۴ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ضمایم ۳۰۵

۳۰۶ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام

ص: ۲۳۸

۲- سال ۳۰۰ هـ. ق نیز آمده است.

. ۱۷۴-۳۳ همان، ص

ص ۵۲-۲۴۹؛ ابن حوقل، صوره الارض، ۱۴۵-۹؛

پروردگار به بنده و پیامبرش داود عليه السلام می فرماید: ای داود ما تو را در زمین مأمون در میان اولاد عباس و علی بن ابی طالب مطالعه و تحقیق کرد

متوفی

متوفی

محمد

ص: ۲۳۹

درباره مرکز

بسمه تعالیٰ

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعة و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

